



دانشگاه اصفهان

ماندگار

دوفصلنامه علمی - تخصصی تاریخ
سال ششم، شماره هفتم، پاییز ۱۴۰۱

- سیمای گردیز در آینه تاریخ
- رابطه «گنده لات‌ها» و احزاب در تاریخ معاصر ایران
- وزارت توامان در قرون میانه
- جغرافیای تاریخی و اقتصادی شهرستان دشتی (۷۰۳-۶۹۴ هـ/ ۱۳۰۳-۱۲۹۴ م)
- بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیس علی دلواری)

انجمن علمی دانشجویان تاریخ



ماندگار

دوفصلنامه علمی - تخصصی تاریخ

سال ششم، شماره هفتم، پاییز ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سلیمه افراسیابی، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

سر دبیر: سلیمه افراسیابی، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

ویراستار فارسی: نرگس صالح نژاد، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: سلیمه افراسیابی، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

طراح جلد: مهدی محمدخانی

صفحه آرا: نرگس صالح نژاد

اعضای هیأت تحریریه و همکاران این شماره

سلیمه افراسیابی، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

نرگس صالح نژاد، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

سارا سادات صفوی، دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران، دانشگاه الزهراء (س)

زهرا جهان پرور، دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه الزهراء (س)

سیدآقا علی هاشمی گردیزی، هیئت علمی دانشگاه پکتیا، افغانستان

مینا رحیمی قله زو، دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه آزاد واحد تربت حیدریه

طیبه ادیسی، دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه الزهراء (س)

سید محمد فاطمی نژاد، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه فرهنگ و هنر

ستاره غفاری، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

مریم رضوی اردستانی، دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران، دانشگاه الزهراء (س)

مشاور علمی نشریه:

دکتر شهلا بختیاری، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

مشاور علمی انجمن علمی دانشجویان تاریخ:

دکتر ذکراالله محمدی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، خیابان ده ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دفتر معاونت فرهنگی

تلفن: ۸-۸۸۰۴۴۰۵۱-۸۸۰۴۴۰۵۱-۰۲۱ کدپستی: ۱۹۹۳۸۹۳۹۷۳



راهنمای تنظیم مقالات

نحوه پذیرش مقالات

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، ارزیابی می‌شود و در صورت تأیید، در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و اصلاح مقالات آزاد است.
- مقاله در نشریه دیگری چاپ نشده باشد.
- مقالات در موضوع تاریخ یا حوزه‌های مرتبط با تاریخ باشد.
- در انتخاب مقالات ترتیب اولویت با مقالات پژوهشی، تألیفی و سپس مقالات ترجمه‌ای است.

- مسئولیت مطالب مندرج در مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان است.

ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
- ۱. مقاله به سامانه الکترونیکی مجله (Email: mandegar.mag@alzahra.ac.ir) ارسال شود.
- ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۵۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه شامل مسئله، سؤال، فرضیه (در صورتی که مقاله تحلیلی و تبیینی باشد)، پیشینه تحقیق، و بیان روش و هدف
 - متن مقاله و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
- ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
- ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز (مانند ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۲/۱۲۳ قید شود)
- ۵. مقاله با قلم Blotus ۱۳ برای متن و ۱۰ برای زیرنویس، حداکثر در ۲۰ صفحه و در فرمت word ۲۰۰۳/۲۰۰۷ نوشته شود.
- ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم در پاورقی آورده شود.
- ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مقطع علمی (برای دانشجویان) و مرتب علمی (برای استادان)، شماره تلفن، مشخص کردن نویسنده مسئول، مؤسسه، مرکز و دانشگاه (محل تحصیل یا محل خدمت) و پست الکترونیکی ذکر شود.

سخن سردبیر

قلم سکوت خشک کاغذ را می‌شکند و با هر کلمه و جمله آن را می‌شکافد و رو به جلو می‌رود و با هر تفکری موجی بر قلم می‌زند و بر کاغذ می‌تازد تا فریاد برآورد: می‌بینم، می‌شنوم، می‌بویم، لمس می‌کنم و درک می‌کنم هر آنچه آشکارا و پنهان خلق کردی و بر وجودت شهادت می‌دهم.

در هفته پژوهش به پاسداشت قلم‌هایی که شکافنده هستند اساتید گروه تاریخ دانشگاه الزهرا(س) جناب آقای دکتر **علی محمد ولوی**، جناب آقای دکتر **ذکرالله محمدی**، سرکار خانم دکتر **سیمین فصیحی** و جناب آقای دکتر **جمشید نوروزی** به عنوان پژوهشگران منتخب سال دانشگاه برگزیده شدند، لذا مجله علمی تخصصی ماندگار بر خود لازم می‌داند انتخاب شایسته اساتید بزرگوار را تبریک عرض نموده و توفیق روز افزون و کسب درجات علمی و معنوی را از درگاه ایزدمنان خواستاریم.

همچنین از زحمات بی‌دریغ و صمیمانه سرکار خانم دکتر **هدیه تقوی** مشاور پیشین انجمن گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س) تشکر و قدردانی می‌نماییم و برای ایشان علو درجات معنوی و مادی را از پرودگار مسئلت داریم.

با سپاس از همه اساتید و دست‌اندرکاران فصلنامه

سلیمه افراسیابی

فهرست

سیمای گردیز در آینه تاریخ
سید علی آقا هاشمی گردیزی/9

رابطه «گنده لات ها» و احزاب در تاریخ معاصر ایران
مینا رحیمی قله زو/۳۷

وزارت توامان در قرون میانه
سلیمه افراسیابی/۵۵

جغرافیای تاریخی و اقتصادی شهرستان دشتی (۶۹۴-۷۰۳ هـ/۱۲۹۴-۱۳۰۳ م)
طیبه ادیسی؛ سید محمد فاطمی نژاد/۷۳

بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیس علی دلواری)
مریم رضوی اردستانی/۹۹

سیمای گردیز در آینه تاریخ

سید علی آقا هاشمی گردیزی^۱

چکیده:

شهر گردیز مرکز ولایت (استان) پکتیا که در ۱۲۲ کیلومتری جنوب کابل (جنوب شرقی افغانستان) و در مسیر شاخه اصلی جاده ابریشم - از غزنی به سند، قرار داشته است. این شهر از جهت جغرافیایی و محیطی مکانی مناسب برای استقرار و سکونت از دوران پیش از تاریخ تا کنون بوده است. قرارگیری این منطقه در چهار مسیر ارتباطی غرب به شرق و شمال به جنوب از دیگر دلایل استقرار و گسترش شهر گردیز بوده است. تاریخ شکل‌گیری این شهر دقیقاً معلوم نیست لیکن در منابع جغرافیایی و متون اسلامی قرون اولیه اسلامی از آن نام برده شده است. این شهر یکی از استقرارگاه‌های تاریخی و حوزه سوق الجیشی جنوب افغانستان به شمار می‌رود. در زمان حاکمیت غزنویان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. گاهی گردیز را در حوادث تاریخی و سیاسی دروازه ولایت پکتیا و کلید فتح کابل نامیده‌اند؛ در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان نیز نقش ارزنده و سرنوشت‌سازی را بازی نموده است. علاوه بر این عوامل جغرافیایی به ویژه منابع آبی، تجارت و بازرگانی و توجه حکمرانان به آن باعث استمرار حیات شهر بوده است. این مقاله به جایگاه و اهمیت تاریخی شهر گردیز پرداخته است. از منابع کتابخانه‌ای و رویکرد توصیفی و تحلیلی در مقاله موجود استفاده شده است.

واژگان کلیدی: گردیز، اهمیت تاریخی، ابوسعید عبدالحی گردیزی، بالاحصار، میرزکه.

۱. هیئت علمی دانشگاه پکتیا، افغانستان، دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، شماره تماس: ۰۹۰۵۴۳۳۲۲۱۴

۱. مقدمه

گردیز در دوران تاریخی قبل از ورود دین مقدس اسلام در زمان هخامنشیان، اسکندر مقدونی، ساسانی - کوشانی، یفتیلی‌ها، رتبیل شاهان نقش مهمی داشته است، این شهر در دوران اسلامی نیز از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار بوده است که مورد توجه سلاطین و حاکمان وقت قرار گرفته بود.

شهر گردیز با وجود اهمیت سوق الجیشی خود همیشه حیثیت مرکزی را داشته و به خصوص در زمان لشکرکشی های اعراب و غزنوی ها از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. از غزنی راهی از طریق گردیز، اوغ، لجان، و ویهند به سند ممتد بود (پنجشیری، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

گردیز مسقط الرأس عالم مشهور عبدالحی گردیزی مؤلف *زین الاخبار* است که به طرف شرق غزنی به فاصله ۳۴ میل موقعیت دارد (علی آبادی، ۱۳۷۱: ۱۴۳). مؤلف *حدود العالم* در سال ۳۷۲ هـ.ش. در مورد گردیز و بالاحصار آن چنین اشاره نموده است: «گردیز شهریست بر حد میان غزنین و هندوستان بر سرتلی نهاده و مر او را حصاری محکم است و سه باره دارد» (یمین، ۱۳۸۸: ۱۳۶).

از محوطه های تاریخی و باستانی ولایت (استان) پکتیا و مرکز آن شهر گردیز می توان از قلعه تاریخی بالاحصار، میرزکه، تپه محمودیه، تپه نادریه، کودیلو، ضحاکه، سنگینه تپه، سپینه شیگه، چمکنی، کولالگو و غیره نام برد. یکی از بناهای تاریخی شهر گردیز بالاحصار (قلعه تاریخی) آن است که در مرکز شهر و بالای تپه ای بلند قرار دارد و به شکل یک قلعه جنگی مستحکم ساخته شده است؛ این قلعه تاریخی تحت حاکمیت دوران مختلف شاهان کیداری و کوشانی - کیداری و یفتلی ها قرار داشته و همچنان در دوره های قبلی بالاحصار گردیز، خود مقرر فرماندهی شاهان اندو-گریک بوده است (کمال، ۱۳۸۸: ۸۹). به روایتی بالاحصار گردیز به خاطر جلوگیری از حملات اسکندر مقدونی در سال ۳۲۸ ق.م. اعمار گردیده است. بنا بر قولی در حوالی سال ۲۰۰ ق. رهبر خارجی سیستان، حمزه شاری، بالاحصار گردیز را بنیان نهاده است. اما

بنابر یک روایت دیگر قبل از حملات اعراب در کابل، این قلعه تاریخی در زمان یفتلی ها و با خاتمه دادن حکومت کیداری ها و ساسانی به ویژه در زمان بهرام چهارم ساسانی و یا در عصر پیروز اعمار و مورد استفاده آنها قرار گرفته است (عزیزی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).
پروفسور محمد حسین یمین می نویسد: «بالاحصار گردیز در زمان قبل از اسلام اعمار گردیده و مدت ها مرکز بودیزم بوده است. شاه کابل در موقع فتوحات لشکرکشی اسلام به گردیز پناه برده، به بالاحصار آن حصار می گردید و مدت زیادی به مقاومت پرداخت» (نزیوال، ۱۳۹۰: ۲۸). آن چنان که در منابع تاریخی نگاشته شده است از این قلعه به عنوان پایگاه نظامی و زندان دوران سلطان محمود غزنوی استفاده می گردید و اکنون حیثیت یک موزه را دارد. متأسفانه در بخش حفظ و نگهداری بالاحصار به عنوان یک اثر شاخص تاریخی - فرهنگی کشور تلاش مؤثری صورت نگرفته است. بخش های زیادی از برج ها و دیوارهای آن در حال ویرانی قرار دارد.

محوطه باستانی و تاریخی دیگر استان پکتیا «میرزکه» نام دارد که انواع اشیاء فرهنگی نظیر مجسمه ها، سکه های طلایی، نقره ای، مسی و غیره، مصنوعات و منقوشات گرانهای باستانی به شکل غیر قانونی توسط افراد غیرمسئول از آنجا کشف و به خارج از کشور قاچاق و منتقل شده است. خزانه میرزکه از لحاظ حجم آثار باستانی منقول به اندازه ای پر تعداد است که یکی از بزرگترین گنجینه و خزائن از حیث مسکوکات در جهان به شمار می رود.

از سوی دیگر باشندگان پکتیا از جمله اقوام بومی و قبایلی بودند که بر اساس تذکرات مورخ یونانی استرابو، پکتیس ها^۱ و مردمان آن یعنی پکت ها از خویشان مدنیت و فرهنگ عالی داشتند. در پذیرش بهترین فرهنگ و تمدن ها در ساخت و عظمت های هنری اعم از معماری، هنرهای زیبا، ساختارهای با عظمت، حصارها و صنایع ظریفه اهمیت بس مهم و ارزشمندی را دارا بوده و در حفظ و نگهداری از سرزمین هایشان در برابر تهاجم بیگانگان، دلیری و شهامت فراوانی به خرج داده اند.

مردم ولایت پکتیا و مرکز آن، شهر گردیز، به گونهٔ قبیله‌ای زندگی می‌کنند؛ مناطقی که از نقطه مرکزی شهر الی چهار کیلومتر موقعیت دارند و این دهکده‌ها دارای ساحات زراعتی و باغی هستند، مانند اتفاق مینه، باغ پیر، شیخان، بازارکهنه، آهنگران، زیاری، نجاران، قریه سادات سیدحسن مشهور به خواجه حسن، کرماشی، صالح خیل، ارجال خیل، حسنی، کوچی خیل، ملک خیل، قلعه نورالدین، سادات شاه افضل، شکرخیل، خطابه، قلعه بابا عبدالله، رئیس خیل، صلات بیک، قلعه ده باشی، بالاده، ممری، وغیره. مردم ساکن این قریه‌ها دری زبان بوده و به نام مردم مرکز گردیز و دیگان مسمی‌اند که اصل آن دهگان (دهقان)، تازیک، دادیک و تاجیک است (هاشمی، ۱۳۹۸: ۳۵).

مناطق و قریه‌جاتی که بیشتر از پنج کیلومتر با شهر گردیز فاصله دارند، عبارت‌اند از: مهلن، فتح الله خیل، زاهو، حاجیان، دولت‌زایی، قلعه حلیم، ابراهیم خیل، تیره، تندان، نیستی کوت، سپری، وچ غرک، قلعه محمود، مؤمن خیل، لیوان، قلعه میانور، بنوزایی، رباط، چونی، دره، اودکی، خانی کلا، سپاهی خیل وغیره دهاتی‌اند که باشندگان آن به زبان پشتو سخن می‌گویند و به نام مردم اطراف شهر گردیز یاد می‌شوند (همان: ۳۵).

منشأ نژادی اقوام دری‌زبان گردیز به تیره‌ها و نژادهای متعددی مانند پشتون‌ها، کوشانی‌ها، خراسانی‌ها، غوری‌ها، کوچی‌ها، هراتی‌ها، اعرابِ قریشی، ساداتِ بنی هاشم و هزاره‌ها ارتباط دارند. گرچه گذشته و پیشینه تاریخی این اقوام به مناطق و نژادهای مختلف ارتباط داشته، اما امروز همه اقوام گردیز، با وجود تشابهات زبان، لهجه، رسوم و عنعنات، زیر یک چتر مشترک فرهنگی گرد هم آمده‌اند و در همزیستی مسالمت‌آمیز و تفاهم برادرانه به سر می‌برند (هاشمی، ۱۳۹۹: ۲۰۱).

در شهر گردیز به صورت عموم دو مذهب سنی حنفی و شیعه امامیه حضور دارند و دو زبان رسمی پشتو و فارسی دری سخن می‌گویند؛ گرچه پیش از این هندوان و سیک‌ها در بین خود به زبان اردو- هندی گویش داشتند و هم مراسم مذهبی سیک و هندو در این شهر تجلیل می‌گردید، اینها دو دهه قبل در زمان حکومت طالبان این شهر

۱۱ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

را ترک کردند. در بیشتر دفاتر دولتی نوشتن مکاتیب، نامه‌ها و اسناد به زبان فارسی در صورت می‌گیرد (همان: ۲۰۲).

در سال ۱۳۹۸ خورشیدی جمعیت ولایت پکتیا ۶۰۱۲۳۰ تن اعلام شده و نفوس گردیز اعم از شهری و دهاتی به تعداد ۹۳۸۳۴ تن تخمین گردیده است. آمارگیری دقیق صورت نگرفته است، برخی آگاهان نفوس این استان را بیشتر از یک میلیون می‌دانند (همان: ۷۳).

سؤال پژوهش این است که با در نظر گرفتن منابع مکتوب و اطلاعات جغرافیایی و داده‌های باستان‌شناختی، شهر گردیز از چه زمانی شکل یافته است و کدام عوامل جغرافیایی، سیاسی و تاریخی باعث استمرار حیات شهر شده است؟ هدف رشته علمی این تحقیق، شناساندن مناطق فرهنگی، اهمیت تاریخی و آگاهی دادن به انسان‌های آینده است. به علاوه، از این رهاورد تلاش می‌شود تا نحوه استقرار و اوضاع سیاسی بر استمرار حیات شهر گردیز در دوران تاریخی و اسلامی مورد مطالعه قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

تحقیقات و بررسی‌های علمی و کاوش‌های باستان‌شناسی به صورت وسیع و گسترده در شهر گردیز صورت نگرفته است، به جز در چند مورد محدودی سطحی، شخصی به نام ویگن در سال ۱۲۱۹ ه.ش. و ریورتی در ۱۲۵۷ ه.ش. از محوطه باستانی ضحاکه تذکر داده‌اند. در سال ۱۳۴۵ ه.ش. باستان‌شناس فرانسوی فیشر از محوطه‌های باستانی چنوار و کولالگو دیدار نمود و در سال ۱۳۴۶ ه.ش. محوطه گودیلو را سروی نمود، وی در سال ۱۳۴۸ ه.ش. از تپه محمودیه و نادریه این شهر دیدار به عمل آورده و توضیحات لازم پیرامون آن ارائه کرده است. در سال ۱۳۵۹ ه.ش. گردن و لیونیت مطالعات خود از سفال‌های مکشوفه از مناطق سنگینه تپه معلومات را عرضه کرده‌اند. یک تن از باستان‌شناس افغانی به نام نظر محمد عزیزی برخی محوطه‌های باستانی شهر گردیز را مورد پژوهش و بررسی قرار داده بود که ثمره این تحقیق کشف مجسمه

عاجی به نام گنیش بود که از تهداب بالاحصار به دست آمده است. بنای پیشینه پژوهشی این شهر در محدوده سروی باستان‌شناسی از طرف خارجی‌ها صورت گرفته بود، آن هم خیلی محدود که در ارائه یک گزارش بسنده شده و جنبه‌های گوناگون این شهر بررسی نشده است.

بر اساس کاوش و پژوهش جدید باستان‌شناسی بابت نوشتن پایان‌نامه ارشد بنده؛ در سال ۱۳۹۵ آثار سفالی زیادی به دست آمد که نمایانگر دوران سلوکی، هخامنشی، ساسانی، کوشانی و دوران اسلامی است. بعد از تحلیل و آنالیز نتایج آن در مقاله‌ای به چاپ خواهد رسید. اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شهر گردیز مطالعات منسجمی علمی - پژوهشی صورت نگرفته است، سعی می‌گردد که بخش‌های مهم این شهر در مقالات جداگانه به نشر برسد تا در معرفی و شناخت بهتر این شهر کمک شایانی صورت گیرد.

۲. بررسی نام گردیز در متون

واژه گردیز متشکل است از دو جزء «گر» و «دیز» که جزء نخست به معنی کوه در اوستا و سانسکریت به شکل «گیری» آمده که در زبان‌های دوره میانه ایرانی صورت «گر» را گرفته که تا امروز به همین شکل در زبان فارسی دری و پشتو معمول است، مثلاً در کلمه «گردره» کوتلی در کهمرد، «گرلامه» کوهی در کتواز. این کلمه همچنین بعداً صورت «غر» را گرفته است که در فارسی دری و پشتو در نام برخی از کوه‌ها و کوتل‌ها دیده می‌شود، مانند «چونغر» کوهی در جنوب شرق سمنگان، «چونغر» در غرب کابل میان قلعه قاضی و چوکی، «سپین غر» در شمال پکتیا (یمین، ۱۳۸۸: ۱۳۶). جزء دوم واژه «گردیز» یعنی «دیز» به کسر اول به معنی قلعه است، این واژه اصلاً شکل متحول «دژ» به کسر اول است که معنای آن حصار و قلعه است. چنان‌که در کلمه‌های کهندژ (کندز) به معنای حصار کهن و دژبان یا دژدار به معنای قلعه‌بان و محافظ حصار دیده می‌شود؛ پس گردیز یعنی حصار یا قلعه بالای کوه (همان: ۱۳۶).

۱۳ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

از سال ۲۰۰ ق. بدین سو در کتاب *احسن التقاسیم* از شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی البشاری (۳۵۵-۳۹۰ هـ. ق) آمده است، «غر» کلمه پشتو بوده که در فارسی معنی «کوه» را می‌دهد و «دیز» یا دژ یعنی قلعه مستحکم و به مرور زمان به گردیز تبدیل شده است که قلعه مستحکم کوهی معنی می‌هد. محمد ابراهیم عطائی در مورد وجه تسمیه گردیز می‌گوید، گردیز یعنی قلعه کوهی که این یک نظر منطقی بوده و گفته *احسن التقاسیم* را نیز تأیید می‌نماید (نریوال، ۱۳۹۰: ۲۵). محمد صدیق روهی گردیز را کلمه پشتو دانسته است: «گردیس» غر معنی (کوه) و دیس (وطن) یعنی (وطن کوهی). کلمه «دیس» با کلمه نورستانی «دیش» مترادف است که معنی محل بودوباش و قریه را می‌دهد مثل کامدیش، میردیش و غیره.

عده‌ای از مورخین نام سابق گردیز را «بربر» یا «بریر» خوانده‌اند. در یک روایت دیگر عوام الناس، گردیز را به نام «شهر زمر» یاد کرده‌اند (همان: ۲۵). باشندگان محل این شهر را «گرد ریز» می‌گویند که باعث ایجاد گرد و غبار زیادی در بعضی فصول سال می‌شود. به نظر عده‌ای از دانشمندان کلمه گردیز از «گردیز» مشتق نشده است، بلکه کلمه «گر» به معنی پهلوان و کلمه «دیز» به معنی قریه است که به اساس لهجه اصول زبانی به تدریج به گردیز یا قریه پهلوانان مبدل شده است (هاشمی، ۱۳۹۶: ۶۲).

۳. گردیز در ادوار قبل از اسلام

سوابق تاریخی گردیز از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار بوده است که دانشمندان و مورخان مشهور مانند مؤلف *حدود العالم*، ابن بطوطه، استخری، بلاذری، هیروودوت، هیوان تسانگ، تاریخ سیستان، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، یعقوبی، فتوح البلدان و دیگران در اثرشان نام برده‌اند.

پکتها یکی از قبایل معروف آریایی بوده در حوالی (۲۵۰۰-۲۰۰۰ ق.م) که آغاز مهاجرت آریایی‌ها از بخدی محسوب می‌شد، آنان در جزء «پنکه جانا» یعنی قبایل پنج گانه و اتحادیه «ده قبیله» به جنوب هندوکش فرود آمده و بالاخره در دامنه‌های کوهسار

و مناطق دشوارگذر جنوب شرق آریانا مسکن گرفته، آنجا را به نام مسکن پکتها معروف ساختند. ریگ ودا از سکونت پکتها در دره‌ها و دامنه‌های دو طرفه سپین‌غر و از آنها در جنگ «ده ملک» به صراحت نام می‌برد (سنگروال، ۱۳۸۴: ۱۴۱). «هرودوت پدر تاریخ در قرن پنجم قبل از میلاد از قوم پکتی، پکتیس، وپکتویس و از خاک مسکونه آنها /پکتیا/ و پکتیکا نام م برد. بطلیموس هم نام این مردم را «پکتیس» نوشته است» (کهزاد، ۱۳۸۷: ۶۴). بیلو دانشمند دیگری از موقعیت جغرافیای ولایت پکتیا نام برده است. در قرن دوم میلادی بطلیموس محل سکونت قبیله پکت را پکتیانه ذکر کرده که این متشکل از نام قبیله (پکت) و پسوند مکان (آنه) است (همان: ۶۴). قرار تذکر هرودوت (همان: ۶۴)، چهار قوم در پکتیا و پکتیکا کنار هم زندگی داشته‌اند. یکی گنداری که از زمان سرودهای ویدی به همین نام درهمین ناحیه زیست داشته‌اند. دوم اپاریتی، سوم ستاگیدی و چهارم دادیکی. البته اولی از اهالی گندهارا، دومی افریدی‌ها، سومی به بعضی تعبیرها قبیله ختک و چهارمی دادی یا دادیک یا تاجیک بوده است (همان: ۶۴).

در دوره هخامنشیان این سرزمین جزو قلمرو آنان بود. کوروش با قدرت عظیم متوجه تسخیر باختریان ثروتمند گردید و از سال ۵۴۵ تا ۵۳۹ ق.م. به شرق آریانا (افغانستان کنونی) که فاقد دولت مرکزی بود، جنگ کرد؛ معه‌ذا کوروش ایالات کرمان، پارتیان، باختر، ستاگیدیا (هزاره‌جات)، سیستان، گندهارا و بلوچستان را تسخیر و در کاپیسا جنگ‌های سختی نمود. بالاخره خود کوروش نیز در سال ۵۳۹ ق.م. در یکی از این جنگ‌ها کشته شد (غبار، ۱۳۶۶: ۴۰). بنا بر روایتی، بعد از تسخیر بابل، کوروش در طرف شمال و شرق مشغول جنگ‌های سخت و خونین بوده و در جنگی با مردمان سکایی زخم برداشته یا کشته شده است (پیرنیا، ۱۳۹۱: ۴۰۴-۴۰۵). موجودیت سکه‌های هخامنشیان که در چمن حضوری و میرزکه گردیز کشف گردیده است (تصویر شماره ۱)، نمایانگر آن است که تسلط اقتصادی هخامنشیان بر این سرزمین جاری بود (باوری، ۱۳۹۵: ۱۸۸). پس از سقوط امپراتوری هخامنشیان، ولایت پکتیا به دست

۱۵ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

اسکندر افتاد. او بعد از گرفتن نزده هزار سپاهی تازه دم از یونان، با صد هزار عسکر، برای دومین بار از هندوکش عبور و به ولایات شرقی افغانستان به جانب هندوستان در سال ۳۲۷ ق.م. لشکر کشید. گرچه خود اسکندر با بطلموس در شرق آریانا (افغانستان) زخم برداشت و سپاه او در جنگ‌های دفاعی و قیام‌های متعدد مردم افغانستان در طوس، هرات، غزنی، بلخ، ماورالنهر، چهار سال خسته شده بودند، لهذا توانستند رود سند را عبور و «پوروس» پادشاه پنجاب را در کنار جیلیم مغلوب نمایند. بعد از آن اسکندر تا دریای «بیاس» پیش رفت، ولی دیگر توان تحمل سفرهای جنگی از اردوی او سلب شده بود. اسکندر از راه بلوچستان و ایران به بابل عزیمت نمود و در آنجا به عمر ۳۲ سالگی چشم از جهان پوشید. با مرگ اسکندر، ولایت پکتیا در حیظه قلمرو جانشینان وی قرار گرفت (غبار، ۱۳۶۶: ۴۰-۴۴).



تصویر شماره ۱. سکه شماره ۱۳۹۱ نقره هخامنشی داریوش اول یا اردشیر سوم ۳/۹۵ گرم. شماره ۱۳۹۲ سکه نقره اردشیر چهارم یا داریوش دوم وزن ۴/۶۷ گرم. شماره ۱۳۹۳ سکه نقره اردشیر دوم ضرب ایران. شماره ۱۳۹۴ مربوط به قرن هفت و هشت قبل از میلاد شاید مربوط به سرزمین ایژن مدیترانه‌ای. شماره ۱۳۹۵ سکه نقره احتمالاً کوروش کبیر یا خشایارشا هخامنشی وزن ۵/۱۵ گرم. شماره ۱۳۹۶ سکه نقره هخامنشی. شماره ۱۳۹۷ سکه نقره هخامنشی و شاید داریوش سوم ... (منبع: موزه ملی کابل).

ظهور کوشانی‌ها در نواحی شمالی هندوکش و پیشروی آنان به نواحی جنوبی‌تر در نهایت به سقوط دولت یونانی باختر در حدود سال‌های ۴۵-۲۰ ق.م انجامید. اولین پادشاه مقتدر کوشانی «کجولاکدفس» بود که از هندوکش عبور کرد و در سال چهل میلادی دولت کابلستان را با نفوذ پارتی‌ها (پهلواها) از بین برد. کجولاکدفس نه تنها

کاپیسا و کابلستان را تا رود سند با باختر و سغدیان متصل ساخت، بلکه در غرب تا ایالت پارتیا پیش رفت (همان: ۵۰). از این تاریخ به بعد پکتیا در قلمرو کوشانیان قرار گرفت، در دوره حاکمیت کوشانیان، از نیمه‌های سده دوم میلادی، بر پاره‌ای از نواحی شرقی افغانستان امروزی از جمله پکتیا، فرمانروایی داشتند (اباسین، ۱۳۸۸: ۸۸).

در تاریخ ذکر شده است هنگامی که سلسله کوشانی بزرگ که کانشیکا آن را عظمتی بخشیده بود منقرض شد و سلسله دیگری از این خاندان روی کار آمد که سلطنت ایران را به رسمیت شناخت. هرمزد دوم، پادشاه ساسانی پسر و جانشین نرسی (۳۰۳-۳۰۹ م.) با شاهدختی کوشانی ازدواج کرد.^۱ مخصوصاً در عهد واسودیوا یا احتمالاً بعد از واسودیوا، شاه ساسانی هرمزد دختری را از این خانواده به زنی گرفته بود. احتمالاً این وصلت میان ساسانی‌ها و بقایای کوشانی همان عصر کیدارا بوده باشد که در اوایل قرن چهارم میلادی بر گندهارا و کشمیر مسلط بود (عزیزی، ۱۳۸۳: ۵۸). سکه‌های مکشوفه از «میرزکه»^۲ در حومه گردیز و خزانه تپه مرنجان کابل و زیورهای مکشوفه از بگرام و معبد مکشوفه در قول نادر کاپیسا و همچنین آثار مکشوفه از معابد شترک و شمشیر غار با مجسمه‌های بودایی و معابد و مسکوکات، همه در افغانستان مربوط به قرن‌های اولیه میلادی (تصویر شماره ۲) و متعلق به دوره کوشانی است (غبار، ۱۳۶۶: ۵۲). مجموعه سکه‌های میرزکه از لحاظ تنوع اسالیب، عیار و رسم‌الخط‌های که در این سکه‌ها به کار برده شده است، نمایانگر آن است که تعداد زیاد این سکه‌ها در عرصه وسیع زمانی از جانب شاهان مختلف ضرب زده شده است (باوری، ۱۳۹۵: ۱۷۸).

شخصی به نام هیوان تسانگ زائر چینی که در سده اول قمری و قرن هفتم میلادی از سرزمین‌های غربی سیاحت و بازدید نموده است و از دو منطقه فالانا و آپوکان یاد کرده که ولایت امروزی پکتیا را نیز در برمی‌گرفته است، وی می‌گوید: «در این نواحی

۱. دکتر شاه حسینی، تمدن کوشانی، ص ۳۲، برگرفته از سایت:

<http://www.ichodoc.ir/p-a/CHANGED/96/html/96-32.HTM> .

۲. ولسوالی (شهرستان) میرزکه در فاصله ۳۵ کیلومتری شمال شرق شهر گردیز قرار دارد.

۱۷ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

مانند دیگر نواحی شمالی و شرقی افغانستان امروزی، دین بودایی (قبل از اسلام) رواج داشته است» (حیبی، ۱۳۸۶: ۳۲). زائر چینی که از علاقه‌های تسو-کوته یعنی زابلستان (علاقه جنوب غرب کابل غزنی، لوگر، گردیز تا حوالی مقرر) صحبت می‌کند در مورد عبادات آنها می‌گوید که در این مناطق صدها معبد با تقریباً هزار راهب وجود داشت که پیرو راه بزرگ نجات (مهایانا) بودند (فیضی، ۱۳۹۰: ۷). تعدادی از امرای محلی که با انقراض دودمان‌های کوشانو-کیداری و یفتلی‌ها تا قرن ششم و اواسط قرن هفتم میلادی در نقاط مختلف باقی می‌مانند، بعضاً که در کابل و کاپیسا حاکمیت‌های خود را حفظ کردند، در تاریخ به نام شاهان کابل شناخته شده‌اند. این شاهان تا حملات یعقوب لیث صفاری مقارن ۲۵۸ هـ.ش. بعضی از ایشان به نام رتابله و در بعضی از متون عربی و هندی آن را بقایایی از «رتن پال» دانسته‌اند. اینها در مناطق کابل، لوگر، کاپیسا، گردیز و تا ویهند حکومت رانده‌اند و مناطق اراکوزیا، غزنه و سیستان هم در تسلط ایشان بود و مراودات وسیعی با این مناطق قایم داشته‌اند (عزیزی، ۱۳۸۳: ۵۸-۶۱).



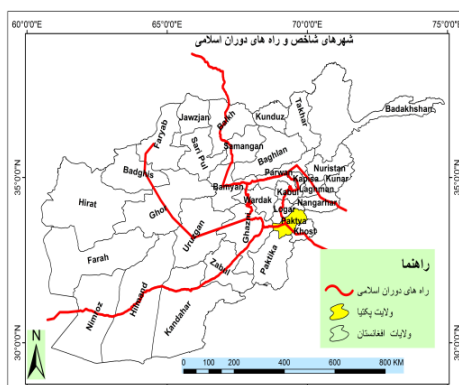
تصویر شماره ۲. آثار باستانی دوران قبل تاریخ و تاریخی که در موزه ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت پکتیا نگهداری میشود.

۴. گردیز در دوران اسلامی

الف) قرون اولیه اسلامی

در دوران خلیفه دوم سپاه اسلام از طریق جلگه‌ها و وادی‌های وسیعی سیستان وارد مرزهای افغانستان قدیم شدند. سر لشکر اسلام عبدالرحمن بن سمره، که از جنگاوران

و سلحشور اسلام بود، تا مرزهای کوفن یا کابل قدیم وارد شد. این سردار تمام شهرهای خراسان را تسخیر کرد و بسیاری نقاط به دین مبین اسلام مشرف شدند. اساساً لشکرکشی‌های اعراب از ۲۸-۳۲ ق. به سرکردگی سمره قریشی که از طریق غزنه به کابل به راه انداخته شد، صورت گرفت (عزیزی، ۱۳۸۳: ۶۳). آنگاه کابل و زابلستان که همان بلاد غزنه است، سراسر به صلح بگرفت و به زرنج بازگشت (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱/۵۶۶) (نقشه شماره ۱). با این همه کابلیان و شاهان کابل از ۶۴۵ م. تا فتح یعقوب لیث صفاری هنوز هم دویست سال دیگر را در برابر مسلمانان مقاومت کرده و دست و پنجه نرم نمودند، شاه اخیر کابلی عرج^۱ نام داشت که بعدها شکست می خورد و اسلام می آورد (عزیزی، ۱۳۸۳: ۶۳).



نقشه شماره ۱. راه‌های دوران اسلامی در افغانستان و ولایت پکتیا

مورخ تاریخ سیستان می‌نویسد: «کشمیر رستم دستان کرد و خزائن و مال خویش آنجا نهاده بود و گردیز حمزه بن عبدالله الشاری کرد، و غزنین یعقوب بن الیث ملک الدنيا کرد، این همه شهرها بروز گار جاهلیت اندر فرمان پهلوانان و مرزبانان سیستان بودند تا روزگار اسلام که ولایت دیگرگون شد» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۴).

نخستین حاکم لویکی این ناحیه که به دین اسلام درآمد، خانان یا خاقان نام داشته است. وی چون بر نواحی غزنه و گردیز حکومت یافت، در حدود سال ۷۸۱ م. به دین اسلام گروید، اما پس از چندی باز به دین پدران خود برگشتریال ولی پسر او محمد بن خاقان که تا حدود سال ۸۱۶ م. حکومت داشت، قطعاً به دین مقدس اسلام درآمد بود (حبیبی، ۱۳۸۶: ۲۵). ابو منصور افلح، پسر و جانشین محمد، هنگامی که به شاهی رسید، بتخانه لویک واقع در دروازه بامیان غزنه را ویران و بر جای آن مسجدی بنا کرد که به مسجد افلح لویک شهرت یافت. حبیبی در کتاب *تاریخ بعد از اسلام* به نقل از احمد علی کهزاد می‌نویسد: «زمانی که لشکریان اسلام وارد گردیز شدند، فرزند زنبورک شاه به نام نصر، که به دین اسلام مشرف شده بود، نام قدیمی «بریر» را به گردیز تبدیل نموده است» (همان: ۴۳).

در سال ۷۹۳ م. یعنی تا قرن هشتم در کابل سلسله مرکزیت سامنته دیوا (سلسله کابل شاهان) قرار داشت، در اواخر قرن هشتم کابل به دست یعقوب لیث صفاری فتح گردید، سامنته بعد از فتح کابل که یک تعدادشان مسلمان شده بودند، به گردیز پناه بردند و گردیز را موقتاً مرکز برهمن‌شاهی خویش قرار داد. زمانی که عمرو لیث صفاری معبد مشهور سجاوند لوگر را فتح نمود، برهمن شاهان مرکز خود را از گردیز به ویهند (اووند) یا اتک امروزی انتقال دادند. شماره دوم مجله *نگرهار* این موضوع را به صورت تفصیل چنین معلومات ارائه می‌دارد: «زمانی که حملات دوامدار اعراب آغاز گردید و کابل را فتح نمودند. از بین کابلشاهان زنبورک باراول پایتخت خویش را در سکاوند (سجاوند) لوگر، بعد پایتخت خود را به مرکز گردیز انتقال داد» (همان: ۲۵-۴۳). مؤلف *تاریخ سیستان* از شاهان کابلی منجمله از چنچل شاه^۱ تذکر داده که معاصر المهدی بن منصور عباسی در حدود ۱۶۴ هـ.ش. می‌باشد. اینها بعد از فرار از کابل مدتی در گردیز و از آنجا به ویهند، تکسیلا و مناطق پنجاب مستقر می‌شوند و چندی علیه سلطان غزنه محمود پیکار می‌نمایند. همزمان خاندان دیگری در همین محل به

ظهور می‌رسد که زیر نام نیکی ملک‌ان و نیکی شاهان معروف‌اند و تعدادی زیادی از مسکوکات آنها از غزنی، زابل و مناطق لوگر نیز به دست آمده است (عزیزی، ۱۳۸۳: ۶۲). آخرین مبلغین و جنگجویان اسلام که در اشاعه این دین مقدس در کابل و نواحی آن قدم رنجه کردند، یکی قیس بن لیث بود که در عهد شاهان اخیر کابل، رتیبیلان که بعدها مقر حکمروایی خود را در گردیز انتخاب نمود، تا رسیدن عبدالرحمن بن اشعث از طریق غزنه در پای کوه شیر دروازه شهید شد و اکنون آن را به نام مرقد شاه دوشمشیره می‌شناسیم (همان: ۶۴).

ابوسعید عبدالحی گردیزی در اثرش *زین الاخبار می‌نگارد*: «در سال ۲۵۶ ق. / ۸۷۰ م. یعقوب لیث، کندهار و غزنی را فتح کرد و رو به سوی گردیز نمود و جنگی سخت میان او و ابومنصور افلاح بن محمد بن خاقان امیر گردیز درگرفت. سرانجام ابومنصور افلاح را متعهد به پرداخت ده هزار درهم خراج سالیانه به امیر سیستان نمود و با وی صلح کرد» (گردیزی، ۲۰۶: ۱۳۸۴). پس از افلاح، اخلاف او تا اواسط سده پنجم قمری بر حکومت گردیز باقی ماندند. نواحی دوردست و بعضاً صعب‌العبور پکتیا یکی از پناهگاه‌های خوارج در قسمت شرقی فارس به‌شمار می‌رفت. نواحی گردیز در دوره اقتدار خوارج سیستان زیر سلطه آنان بود، به گزارش نویسنده گمنام کتاب *حدود العالم من الشرق الی المغرب* بیشتر اهالی گردیز بر مذهب خوارج بودند (حدود العالم من الشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۷۱).

یعقوب لیث در سال ۲۵۷ ق. بلخ را گرفت و بناهای را که داود بن عباس در خارج بلخ ساخته بود همه را ویران کرد. این بناها را نوشاد می‌نامیدند. یعقوب سپس به کابل رفت و بر آن مستولی شد و رتیبیل را اسیر کرد، وی بتانی را که از کابل گرفته بود، نزد خلیفه فرستاد و همه آن بلاد را به نام خلیفه المعتمد علی‌الله تسخیر کرد و هدیه گرانقدر به او فرستاد و به بست باز گشت (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۶۱). «امیر ابومنصور سبکتگین از پس الپتگین الحاجب مستولی گشت، بر غزنین، گردیز، پروان، کابل، بست و آن ولایت‌ها که غلامان فراتگین داشتند و کار امیر سبکتگین بزرگ شد. مانند خانواده

۲۱ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

لویکان که اداره گردیز و غزنی را به دست گرفته بودند و زمانی که سبکتگین در غزنی به حاکمیت رسید، نفوذ لویکان را خاتمه بخشید. امیر سبکتگین در ماه شعبان تاریخ ۳۸۷ق. اندر راه بمرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۴۸). محمود پسر سبکتگین به شتاب روانه غزنین (غزنی و گردیز) شد، اسماعیل برادر محمود در خارج از شهر غزنین با او روبرو گردید و میان دو لشکر جنگی سخت درگرفت. اسماعیل منهزم شد، به دژ غزنین گریخت و محمود بر غزنین مستولی شد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۵۲۰). در زمان غزنویان شهر گردیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و به همین سبب سلطان محمود غزنوی گردیز را یک جای امن و مصون می‌دانست در هر جنگ امیر و سرداران را اسیر می‌نمود، به گردیز آنان را انتقال می‌داد و نگهداری می‌کرد که بالا حصار گردیز حیثیت یک قلعه مستحکم امرای محلی را داشت و به صفت زندان از آن استفاده به عمل می‌آمد (تصویر شماره ۳). معتمد حاکم طوس و ابوعلی محمد مظفر دواتی حکمران دیگر در یکی از جنگ‌ها علیه سلطان محمود مقاومت نمودند، بعد از دستگیری این دو حاکم به گردیز انتقال و در سال ۳۸۸ هـ.ش. در همین جا به قتل رسیدند. در حوادث تاریخی، غزنی و گردیز هر دو تحت یک نام غزنین یاد شده‌اند و با هندوستان هم‌مرز بود (نریوال، ۱۳۸۳: ۱۴۵).



تصویر شماره ۳. نمای از بالا حصار (قلعه تاریخی) شهر گردیز

لسترینج مؤلف سرزمین‌های خلافت شرقی چنین بیان می‌دارد: «غزنه یا غزنین در اواخر قرن چهارم هجری در تاریخ شهرت پیدا کرد، یعنی از زمانی که پایتخت سلطان محمود غزنوی که در یک زمان در مشرق بر هندوستان و در مغرب بر بغداد حکومت

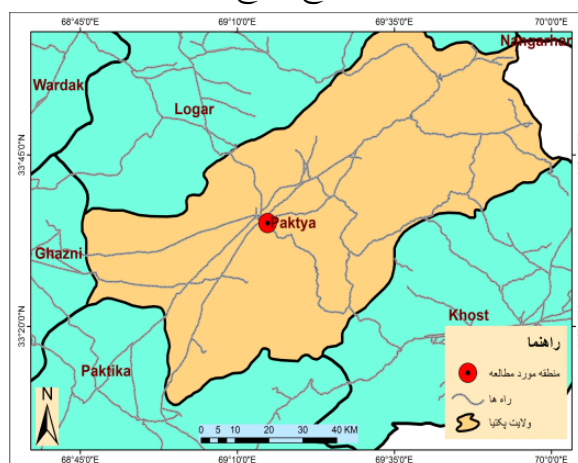
می‌کرد واقع گردید. متأسفانه از زمانی که سلطان محمود، غزنه را دوباره بنا کرد و با غنیمت‌هایی که از جنگ‌های هندوستان به‌دست آورد آن را بیاراست، وصف کاملی از آن شهر به‌دست ما نرسیده است. اصطخری یک نسل پیش از سلطان محمود، از آن شهر ذکری نموده گوید مانند بامیان است، نه‌ری دارد، اما باغستان ندارد و از همه شهرهای حول و حوش بلخ پرکالتر و تجارت آن با رونق‌تر است، زیرا بندر هند است. مقدسی نام بسیاری از روستاها و دهکده‌ها و شهرهای غزنه را ذکر نموده که محل هیچ کدام آنها امروز معلوم نیست. این نویسنده نام غزنه را به‌صورت غزنین، به‌صیغهٔ تثنیه آورده و هر چند در زمان‌های بعد غزنین پیش از غزنه استعمال گردیده، ولی مقدسی ذکر نکرده است که مراد او از «دوغزنه» چیست؟ وی همچنین توضیح می‌دهد که تمام منطقهٔ میان غزنین و کابل معروف است به کابلستان» (لسترینج، ۱۳۸۳: ۲۷۲-۲۷۳). زابلستان نام مملکت نیمروز بوده که عبارت از سیستان، زمین داور، طوران، غزنه و قندهار تا کابل است، ولی در اینجا مراد از زابلستان ناحیه‌ای است که شهر غزنه قصبه آن بوده و بعدها آباد و پایتخت سلاطین غزنوی شده است و محمود غزنوی را بدین جهت زابلستانی خوانده‌اند (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۰۸).

ب) گردیز در قرون میانه اسلامی

علاءالدین حسین جهانسوز غوری شهر غزنه را به آتش کشید و ولایات غرجستان، سیستان، مکران، کابلستان و گردیز همه تحت تسلط مرکز غوری‌ها درآمد. در سال ۵۵۳ ش. معزالدین محمد غوری گردیز و نواحی شرقی آن را گشود. پس از درگذشت وی در سال ۵۸۵ ش. سلسله غوریان در نتیجه جنگ‌های داخلی از هم پاشید و سلطان محمد خوارزم شاه، با استفاده از این موقعیت، متصرفات غوریان را تا نواحی گردیز و مرزهای هند ضمیمه قلمرو خود کرد، اما سلطه خوارزمشاهیان بر این نواحی دیری نپایید و سراسر خراسان به تصرف مغولان درآمد. در قرن هفتم هجری شهر گردیز بخش از حاکمیت مغولی‌ها قرار گرفت (غبار، ۱۳۶۶: ۲۲۶).

۲۳ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

در سال ۶۰۰ ش. سپاهیان چنگیزخان در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که قصد رفتن به نواحی شرقی سند را داشت، به گردیز رسیدند و نواحی پیرامون آن تا رودخانه را سند به تصرف خود درآوردند. پس از استیلای مغولان، پکتیا، مانند دیگر نواحی خراسان، توسط والی و قوماندان (فرمانده) نظامی اداره می‌شد که از طرف خان بزرگ مغول تعیین می‌شد. این وضع تا زمان به قدرت رسیدن هلاکو در ایران و تأسیس حکومت ایلخانیان توسط وی ادامه داشت (همان: ۲۲۶). در دوره ایلخانیان، حکام خراسان بزرگ مطیع حاکمان این سلسله بودند. پس از مرگ ابوسعید بهادر، آخرین ایلخان مغول، تا روی کار آمدن تیمور، پکتیا همانند یک مرکز اداری کوچک توسط امرای محلی اداره می‌شد. در سال ۷۷۷ ش. تیمور گورگانی به پکتیا (نقشه شماره ۲) رسید و به نواحی شرقی‌تر تا حوالی رود سند لشکر کشید (همان: ۲۵۷). در طبقات ناصری آمده است: «بقول شرف‌الدین یزدی تیمورلنگ در رمضان ۸۰۰ ق. کوهسار کتور (نورستان کنونی) را فتح کرده، از راه پنجشیر به پروان و کابل آمد و از طرف ولایت جنوبی کابل و گردیز به وادی ایریاب که در آن ملک محمد برادر لشکرشاه اوغانی و موسی اوغانی حکمرانی داشتند و به خطه شنوزان رسید و از آنجا به قلعه نغرو بانو رفت و بعد از آن از آب سند گذشت» (منهاج سراج، ۱۳۴۳: ۱۴).



نقشه شماره ۲. نقشه استان پکتیا

پس از اضمحلال دولت تیموری نواحی شرقی افغانستان از جمله پکتیا به تصرف دولت بابری هند درآمد در سال ۸۹۷ ش. محمد ظهیرالدین بابر از راه کوتل تیره بالای گردیز هجوم آورد و این شهر را تسخیر نمود. بابر از میان درباریان خود حکمرانی برای اداره این نواحی گسیل داشت، از جمله میرزا ناصر را به حکومت غزنی و گردیز گماشت. بابر برای تسخیر هند از رود سند عبور کرد، در باجور و سوات سه هزار نفر را کشت و حکومت آنجا را به خواجه کلان بیگ سپرد (غبار، ۱۳۶۶: ۲۹۴-۲۵۷). بابر می نویسد: «صوبه کابل (۲۰) تومان دارد که جمع عایدات آن بیست لک شهرخی و این مبلغ برابر است با یک کرور و بیست و هشت لک دام، یکی از این بیست تومان، تومان گردیز است که قلعه استوار دارد و عمارت آن سه و چهار طبقه می باشد» (حبیبی، ۱۳۸۶: ۷۵). بابر در یادداشت‌های خود از ارتفاعات بلند گردیز نام برده و آن را تحسین نموده است. این نواحی تا چیره شدن نادر افشار بر نواحی شرقی افغانستان در سال ۱۱۱۷ ش. تحت استیلای بابریان هند باقی ماند (روا، ۱۳۶۹: ۸۶).

ج) گردیز در قرون متأخر اسلامی

نادرشاه افشار از کابل و مسیر پکتیا به سند هجوم برد و آن ولایت را تصرف کرد، زیرا نادر افشار، نورمحمدخان والی سند را به کابل احضار کرد و نورمحمد سرپیچی نمود و نادر افشار در همدان سال ۱۱۱۸ ش. به راه گردیز، کورم، دیره اسمعیل خان و دیره غازی به سند لشکر کشید. نورمحمد بعد از جنگ و گریز تسلیم شد و نادر افشار از او یک میلیون و دو صد هزار روپیه را نقد و کتابخانه نفیسش را گرفته و هم پسران وی را به گروگان برد. سلطه نادر افشار بر این نواحی دیری نپایید پس از مرگ نادر افشار. در سال ۱۱۲۶ ش. احمدشاه ابدالی، از فرماندهان نظامی نادر شاه افشار که از جانب سران قبایل حمایت می شد، در نزدیکی قندهار، تاج شاهی بر سر نهاد (غبار، ۱۳۶۶: ۳۵۰-۳۵۱). احمدشاه ابدالی از خلأ قدرت ناشی از قتل نادر افشار و ضعف دولت گورگانی هند استفاده کرد و به سرعت موضع خود را در نواحی شرقی متصرفات نادرشاه افشار از جمله پکتیا استوار ساخت.

در قرن نوزدهم میلادی، انگلیسی‌ها در نواحی شرقی افغانستان نفوذ کردند و بر بیشتر آن نواحی از جمله پکتیا چیره شدند (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۵۰۴ - ۵۰۵). در شهریور سال ۱۲۲۰ ش. مردم قریه زاوه (زاهو)، درحومه شهر گردیز، قیام کردند و برج‌های ششگانه قلعه بزرگ زاوه را به شکل استحکام جنگی درآوردند تا بتوانند از خود دفاع کنند. یک تن از افسران انگلیسی به نام مکنتان به عجله سه کندک پیاده و یک رساله با یک توپخانه ۹ پونده به قیادت افسرانی مانند اولیور، ابوتس، آربورتن و اندرسن را در زاهو، سوق و یک قطعه سنگر کن و سُرنگ پران ضمیمه این مفرزه نمود (غبار، ۱۳۶۶: ۷۱۲). قشون دشمن اتصالاً زیر آتش منظم شش برج جنگی قرار گرفت. این جنگ‌ها تا اواسط ماه اکتبر طول کشید بدون آنکه دشمن موفقیت و پیروزی به دست آورده باشد. بالاخره انگلیسی‌ها فیصله کردند که با چنین مقاومت در زاهو، دست‌زدن در آنجا به مثابه دست‌زدن در خانه زنبور است. پس از کابل امر مراجعت به مفرزه زاهو داده شد. این قشون کوفته‌شده با توپ‌های شکست و ریخت دیده‌خود در ۲۵ مهر ۱۲۲۰ ش. واپس به کابل رسیدند. در جریان دومین جنگ افغانستان و انگلستان در سال ۱۲۵۷ ش. نیروهای انگلیسی از راه پکتیا به سوی کابل پیشروی کردند. در جنگ سوم افغانستان و انگلیس نیروهای افغانی برای هجوم به دژ یا قلعه در «تل» از همین راه گذشتند (همان: ۷۱۲). در اواخر سال ۱۲۹۱ ش. نهضتی مردمی بر ضد ستمکاری‌های محمداکبرخان والی (استاندار) پکتیا بر پا شد که تا اوایل سال ۱۲۹۲ ش. ادامه داشت. از همه اولتر اهالی منگل، مقبل، طوطاخیل، جاجی میدان و چمکنی دست به سلاح بردند و بعدها مردم احمدزایی به شورشیان پیوستند و راه کوتل تیره را بستند و در همین اثنا جان دادخان از زمینداران بزرگ احمدزای که در کابل اقامت داشت از جانب دولت مرکزی برای سرکوبی نهضت اهالی پکتیا به منطقه گسیل شد، اما او با همدستی برادرزاده‌اش، ولی‌محمدخان که با انگلیسی‌ها روابط داشت، به این آشوب‌ها دامن زد. اما دولت مرکزی افغانستان با جمع‌آوری نیرو به سرکوبی این نهضت پرداخت (همان: ۷۱۲). امیر حبیب‌الله خان یک غند سپاه منظم به قیادت جنرال محمدنادرخان علیه شورشیان سوق

کرد. جنرال با توپخانه کوهی ۹ پونده و غرابین، کوتل تیره را با ۴۰۰ کشته شورشیان و قلعه «تندان» مرکز آنان را ویران و احراق نمود. شورشیان گردیز را تخلیه و در علاقه منگل عقب نشستند. جنرال در عوض جنگ راه مذاکره را در پیش گرفت و حواله‌جات غله و علوفه خریداری را از دوش دهقانان برداشت و سردار محمداکبرخان والی پکتیا را معزول ساخت. امیر حبیب‌الله خان راه ملایمت و دوستی را با مردم ولایت پکتیا در پیش گرفت، برای پسرانشان در کابل (مکتب (مدرسه) عسکری ملک‌زاده‌گان) را تأسیس نمود و برای خودشان خلعت و سفر خرج اهدا نمود (همان: ۷۱۲). سپهسالار محمدنادر خان در ۴ اردیبهشت ۱۲۹۸ ش. وارد شهر گردیز شد و عزم و رزم با دولت انگلیس را آشکار نمود، سپهسالار تا ۲۳ اردیبهشت در بالاحصار گردیز برای تنظیم نقشه جنگ متوقف بود که در سرتاسر پکتیا قیام و جنبش عمومی شروع شد، با فریادهای هزاران شلیک تفنگ و صدای طبل و نای مردوزن استقبال می‌شد، شانزده هزار نفر مرد مسلح که یازده هزار تفنگ عصری هم داشتند از مردم مسعود، هفت هزار جنگ‌آور از مردم وزیری، دوازده هزار اورکزایی و هزاران نفر افریدی، خیبری، توری و غیره در سرتاسر جبهه شرق در مقابل دشمن خارجی برای مبارزه و قیام آماده شدند (غبار، ۱۳۶۶: ۵۴۷-۷۱۳).

امیر حبیب‌الله خان، پدر امان‌الله خان، کشته شد، مسئله درگیری با نیروهای انگلیسی توسط شاه امان‌الله خان غازی دنبال گردید که در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ ش. موجب استقلال افغانستان گردید (ایستاهل، ۱۳۱۳۷۰: ۷۰). بعد از سقوط دولت غازی امان‌الله خان و به دست گرفتن حکومت توسط حبیب‌الله، ملقب به خادم دین رسول الله (بچه سقاو)، صورت گرفت. در ماه شهریور ۱۳۰۸ ش. یک تعداد وزیری به منطقه جاجی که نادر خان پس از عقب‌نشینی از گردیز به آنجا پناه برده بود، لشکر مختلط جاجی و وزیری به سوی کابل حرکت کردند، شاه محمود خان با یک عده محدود افراد از میرزکه به گردیز حمله برده تا نیروی امدادی سقاوی را به آن سو جلب کند و شاه ولی‌خان اردوی حبیب‌الله سقاو را در تنگی و اغجان و محمدآغه شکست دادند و از طریق چار آسیاب

به کابل نزدیک شدند و نیز در افغانستان جنگ‌های داخلی در بعضی نقاط به خصوص قندهار و سایر نقاط دیگر ادامه پیدا کرد و پس از چندی نادرخان با حمایت و همکاری مردم ولایت پکتیا و برخی از اقوام دیگر وارد کابل شد و پس از درگیری در بعضی از نقاط کابل و تعهدات با حبیب‌الله کلکانی حکومت کابل را در ۲۳ مهر ۱۳۰۸ ش. به تصرف خود درآورد، همین مسئله باعث شد که نادرشاه و فرزندش محمد ظاهرشاه، امتیاز معاف شدن مردم پکتیا از عسکری (خدمت وظیفه) تا آخر حکومت شاهی حتی جمهوری سردار محمدداود خان استمرار پیدا کرد. این ولایت در دوران حکومت شاهی و همچنان حکومت جمهوری داود خان در معادلات سیاسی نقش تعیین‌کننده داشت (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۵۹۰).

بعد از کودتای ۷ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ توسط نیروهای حزب خلق و پرچم با حمایت اتحاد جماهیر شوروی سابق و سرنگونی جمهوری داود خان، مبارزات و جهاد علیه حکومت وقت (نورمحمد ترکی) در بعضی نقاط کشور آغاز شد و پس از درگیری های درون گروهی و حزبی در ماه خرداد سال ۱۳۵۸ با کشته شدن نورمحمد ترکی رئیس جمهور وقت، توسط شاگرد باوفایش حفی الله امین که پست وزارت امور خارجه و عضو شورای مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به عهده داشت، قدرت را به دست گرفت که داوران دیکتاتوری محض بودند (حیدری، ۱۳۷۲: ۳۴). تعدادی زیادی از رهبران اسلامی، تحصیل‌کردگان و نظامیانی که در زندان‌ها بودند از جمله شهید جنرال سید میراحمدشاه گردیزی که از زندان دهمزنگ به پل چرخی کابل انتقال داده شد و به شهادت رسید و پس از شش ماه رژیم حفیظ‌الله امین در یک کودتای خونین توسط نیروهای اتحاد شوروی سقوط و بیرک کارمل، که از تاجیکستان برگشته بود، به اریکه قدرت تکیه زد، و بعد از آن افغانستان عملاً تحت اشغال ارتش سرخ شوروی قرار گرفت و در هر نقطه‌ای از سرزمین اسلامی مبارزات علیه نیروهای اشغالگر و مزدوران داخلی به اوج خود رسید و جهاد مقدس باعث شکست ارتش تا به دندان مسلح نظام کمونیسم شوروی شد که در ۲۶ ماه دلو (بهمن) سال ۱۳۶۷ مجبور به

خروج از افغانستان شد که این روز شکست شوروی در تاریخ کشور افغانستان ثبت شده است. ولایت پکتیا با توجه به منطقه ژئوپولیتیکی که در آن قرار داشت و اکمالات اکثر جبهات مناطق شمال، مرکزی و غرب کشور، از این مسیر عبور می‌کرد و پایگاه مهم مجاهدین به شمار می‌رفت. اشغالگران سعی کردند تا بتوانند غیر از شهرگردیز که سومین قوای نظامی کمونستی در آن جابجا گردیده بود، سایر مناطق مهم و اساسی و ولسوالی‌های (شهرستان‌ها) این ولایت را با عملیات‌های نظامی خود تحت تسلط قرار بدهند، ولی با مقاومت مجاهدین این دیار روبرو گردیده و مجبور به ترک منطقه می‌شدند (همان: ۳۵).

جبهات مجاهدین که در ولایت پکتیا مستقر بودند، مانند حزب اسلامی یونس خالص، حرکت انقلاب اسلامی مولوی منصور و بخشی از جبهه گردیز به فرماندهی دکتر سید محمدعلی شاه موسوی گردیزی، جبهه محاذ ملی به فرماندهی پیر سید احمد گیلانی، حزب اسلامی به رهبری آقای حکمتیار، جبهه جمعیت اسلامی، جبهه حرکت اسلامی به رهبری آیت الله محسنی در ولسوالی جاجی، جبهه اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان به رهبری استاد سیاف و جبهه نجات ملی به فرماندهی آقای مجددی. مجاهدین مسلمان توانستند علیه تجاوز شوروی سابق مقاومت کنند. بر اثر این جنگ نابرابر و تحمیلی میلیون‌ها انسان مهاجرت کردند و صدها هزار تن به شهادت رسیدند و هزاران انسان مجروح (معلول، معیوب) شدند (همان: ۳۶). رژیم پوشالی افغانستان که از حمایت روسیه برخوردار بود در روز ۸ ثور (اردیبهشت) سال ۱۳۷۱ سقوط کرد و قدرت را مجاهدین به عهده گرفت و صبغت‌الله مجددی به‌عنوان رئیس جمهور تعیین شد، پس از آن توافقی که در پاکستان صورت گرفته بود آقای برهان‌الدین ربانی رئیس جمهور و گلبدین حکمتیار به‌عنوان صدر اعظم تعیین شدند و اداره کشور را به عهده گرفتند و با توجه به اختلافات و درگیری احزاب و گروه‌های داخلی برای کسب بیشتر قدرت آغاز شد که خسارات و تلفات شدیدی انسانی به وجود آمد و همین اختلافات و ناامنی باعث ظهور گروه طالبان شد (همان: ۳۷).

مردم از حکومت مجاهدین و ناامنی به ستوه آمده بودند، حرکت طالبان را به‌عنوان منجیان افغانستان حمایت کردند که بعد از چهار سال طالبان در سال ۱۳۷۵ ش. به مرور زمام قدرت را از مجاهدین گرفت و توانست که بیش از ۹۰ درصد بر کشور مسلط شود و نیز مخالفت مجاهدین از سمت شمال جریان داشت و پس از انفجار برج‌های دوقلو مرکز تجارتي در امریکا و حمایت طالبان از اسامه بن لادن رهبر القاعده، امریکا با حمایت سازمان ملل و با هم‌پیمانانش (ناتو) در سال ۱۳۸۰ ش. حملات هوایی و زمینی را با پشتیبانی و همکاری احزاب مجاهدین (جبهه مقاومت)، بالای افغانستان آغاز نمود (همان: ۳۷). احمدشاه مسعود، از فرماندهان برجسته افغانستان علیه اشغال شوروی بین سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ ش. بود. در دهه ۱۳۷۰ شاخه نظامی دولت افغانستان را علیه شبه‌نظامیان رقیب رهبری می‌کرد و پس از غلبه طالبان، نیروهای نظامی مخالف طالبان در شمال افغانستان را رهبری می‌کرد. سرانجام مسعود در روز ۱۸ شهریور ۱۳۸۰ (دو روز پیش از حملات ۱۱ سپتامبر) بر اثر انفجار دو فرد انتحاری مظنون به ارتباط با شبکه القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، در خواجه بهاء‌الدین ولایت تخار افغانستان به شهادت رسید.^۱

شهرگردیز هم از این حملات مصون باقی نماند و به‌خصوص منطقه شاهی کوت که در زمان حملات شوروی سابق، یکی از سنگرهای مستحکم مجاهدین به شمار می‌رفت. در این منطقه طالبان و نیروهای القاعده پناه آورده بودند. آمریکایی‌ها در سال ۱۳۸۲ خورشیدی بخت‌آزمایی نموده، در منطقه شاهی کوت اسلحه و بمب‌های مخرب را استعمال و تأثیرات ناگواری را روی ساحه بجا گذاشتند. بعد از سقوط رژیم طالبان و با توجه به جلسه بن‌آلمان (جرمنی)، حامد کرزی به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت انتخاب گردید (بیلابیل، ۱۳۹۰: ۲۳۲-۲۳۳).

۱ اخذ از سایت ویکی‌پدیا: ۱۱ اوت ۲۰۲۲ میلادی احمدشاه مسعود در:

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%>.

۵. نتیجه‌گیری

شهر گردیز از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، موقعیت بالاحصار و در بخش هنر و صنایع ظریفه و اعتقادات مذهب، حایز اهمیت بوده است. یکی از شهرهای قدیم و دارای مظاهر پر بار فرهنگی و تمدنی باستان، ولایت پکتیا بشمار می‌رود. در کنار پدیده‌ها و مظاهر فرهنگی و تمدنی، ادیان متعدد مانند زردشتی، بودائی، برهمنی، هندویسم، شیواییسم و غیره تا ورود دین مبین اسلام از گسترش و توسعه مزید برخوردار بوده و تا قرن هفتم میلادی ادامه داشت. قبل از ظهور اسلام بالاحصار گردیز یکی از جمله مراکز مهم وعمده شیوایی به حساب می‌آمد، چنانچه مجسمه عاجی گنیش که از تهداب این قلعه تاریخی به دست آمده، از زیبایی خاصی برخوردار بوده است. گنیش فرزند شیوا از نظر ایکنوگرافی در مذهب شیواییسم آراستن محسوب می‌شود. این قلعه تاریخی مرکز نظامیان سلطه‌داران گذشته و حکمای یفتلی‌ها، نیکی شاهان، تگین شاهان، رتبیل شاهان، رایان کابلی و غزنویان محسوب می‌گردید و مورد استفاده شاهان معاصر نیز قرار گرفته است. همچنان کشف سکه‌های گرانبهای میرزکه به اهمیت و ارزش تاریخی گردیز افزوده است. شهر گردیز از لحاظ کاروان‌های تجاری حایز اهمیت بوده و در مسیر اصلی جاده ابریشم قرار داشت. از غزنی راهی از طریق گردیز، اوغ، لجان و وینند به سند ممتد بود به همین ترتیب راه دیگری از غزنی از طریق میدان، جلریز، سرچشمه کوتل اونی، کوتل گردن دیوان، حاجیگک و دره کالو به وادی بامیان داخل گردیده و در کنار شهر ضحاک در ملتقای رود بامیان و کالو، به شاخه بزرگ جنوبی راه ابریشم می‌پیوست. همچنین در دوران غزنویان این شهر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود؛ مورخ بزرگ عبدالحی گردیزی از این حیطة سر ابراشته و حدود هزار سال قبل کتاب نفیس *زین الاخبار* را به رشته تحریر درآورد. با توجه به بافت شهر گردیز و بررسی‌های انجام شده می‌توان با در نظر گرفتن وجود مذاهب مختلف در شهر گردیز از جمله مذهب حنفی، اقلیت‌های شیعی و سیک و همچنین وجود ملیت‌های مختلف از قبیل پشتون، تاجیک و سادات بافت شهر را به گونه‌ای قابل تعریف با شرایط مذاهب و

۳۱ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

ملیت‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد و تأثیرات گوناگونی قومی و مذهبی را در ساختار اجتماعی این شهر مشاهده کرد.

کتابنامه

- اباسین، مطیع الله. (۱۳۸۸). لرغونی مینه. کابل: وزارت اطلاعات و فرهنگ.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن. (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون. مترجم عبدالمحمد آیتی. جلد ۱-۳، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ای ستاهل، البرت. (۱۳۷۰). سوابق، اهمیت ستراتیژیکی و جنبه های گوناگون مسئله افغانستان» در مجموعه مقالات دومین سمینار در افغانستان. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
- باوری، محمد رسول. (۱۳۹۵). باستان‌شناسی افغانستان. کابل: یوسف‌زاده.
- بیلابیل. (۱۳۹۰). د نری تمدن. ترجمه عارف‌الله حق‌پرست. جلال‌آباد: مومند خپرون‌دویه تولنه.
- پنجشیری، عزیز احمد. (۱۳۸۷). افغانستان و راه ابریشم. کابل: سعید.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۹۱). تاریخ ایران باستان، جلد ۱، تهران: نگاه، چاپ هشتم.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۶). تاریخ افغانستان بعد از اسلام. کابل: میوند.
- حیدری، سید اسدالله. (۱۳۷۲). تأثیر فروپاشی شوروی بر روند واگرایی سیاسی در افغانستان. چاپ نشده.
- روا، اولیور. (۱۳۶۹). افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی. ترجمه ابوالحسن سرور مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سنگروال، شهنسوار. (۱۳۸۴). د افغانستان تاریخی جغرافی سرنگوالی. پیشاور: الازهر خپرون‌دیه موسسه.
- عزیزی، نظر محمد. (۱۳۸۲). ساختمان‌های معماری و تزئیناتی تپه شتره‌ده. کابل: مطبعه بهیر.

- عزیزی، نظرمحمد. (۱۳۸۳). *باستان‌شناسی در افغانستان*. جلد ۲، کابل: کتابخانه‌های سیار اریک.
- علی آبادی، علیرضا. (۱۳۷۱). *افغانستان*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- غبار، میرغلام محمد. (۱۳۶۶). *افغانستان در مسیر تاریخ*. تهران: مرکز نشر انقلاب، چاپ سوم.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق. (۱۳۷۱). *افغانستان در پنج قرن اخیر*. جلد ۱، مشهد: درخشش.
- فیضی، کتابخان. (۱۳۹۰). *مس عینک لوگر در پرتو کاوش‌های باستان‌شناسی*. جلد ۱. کابل: اکادمی علوم افغانستان، مطبعه بهیر.
- کمال، زمری. (۱۳۸۸). «بالاحصارگردیز». مجموعه مقالات سمینار علمی - تحقیقی و بین‌المللی بررسی آثار و ساحات باستانی حوزه جنوب و جنوب شرق افغانستان؛ کابل: اکادمی علوم افغانستان.
- کهزاد، احمدعلی. (۱۳۸۷). *تاریخ افغانستان*. جلد ۱، کابل: میوند.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۸۴). *تاریخ گردیزی (زین الاخبار)*. مهتمم رحیم‌زاده ملک. تهران: دانشگاه تهران.
- لسترنیچ، گای. (۱۳۸۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، مترجم محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- منهاج سراج، عثمان. (۱۳۴۳). *طبقات ناصری، تصحیح و تعلیقه عبدالحی حبیبی*، جلد ۲، کابل: مطبعه دولتی، چاپ دوم.
- نریوال، رازقی. (۱۳۹۰). *د تاریخی پکتیا او لوگرسیمی او د هغوی تاریخی آثار*. کابل: آزادی مطبعه.
- نریوال، رازقی. (۱۳۸۳). *د افغانستان استحکامی کلاوی حصارونه او بالاحصارونه*. کابل: مطبعه میوند.

۳۳ ■ سیمای گردیز در آینه تاریخ

- نامعلوم. (۱۳۱۴). *تاریخ سیستان*. تصحیح ملک الشعرا بهار. بهمت محمد رمضانی. تهران: چاپخانه فردین و برادر.
- نامعلوم. (۱۳۶۲). *حدودالعالم من الشرق الى المغرب*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: کتابخانه طهوری و شرکت چاپ افست گلشن.
- هاشمی گردیزی، سید علی آقا. (۱۳۹۶). *شهر گردیز در دوران اسلامی بافت تاریخی و آثار معماری*. تهران: راشدین.
- _____ . (۱۳۹۸). *گلزار شهدای سادات از نسل شهید سید حسن گردیزی*. کابل: تمدن.
- _____ . (۱۳۹۹). *سیمای گردیز در آینه تاریخ و فرهنگ*. کابل: تمدن.
- یمین، محمد حسین. (۱۳۸۸). *افغانستان تاریخی*. کابل: سعید، چاپ پنجم.

رابطه «گنده لات‌ها» و احزاب در تاریخ معاصر ایران

مینا رحیمی قله زو^۱

چکیده

«گنده لات‌ها»، یکی از گروه‌هایی مؤثر در حوادث تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در دوره پهلوی دوم تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بودند. آنان گروهی از لمپن‌ها بودند که به علت اشتغال به کارهای موقت و بی‌ثبات جایگاه طبقاتی مشخصی نداشتند و احزاب و گروه‌های سیاسی از آنها به‌عنوان اهرم فشار برای گروه‌های رقیب و مخالف خود استفاده می‌کردند و گنده لات‌ها در عوض خدماتی که برای آنها انجام می‌دادند پول دریافت می‌کردند. این مقاله ارتباط گنده لات‌ها با احزاب دموکرات، وطن، فداییان اسلام، مجاهدین اسلام، سومکا، زحمت‌کشان، توده و حضور گنده لات‌ها در جریان انتخابات پانزدهم، شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی و تشکیل حزب ذوالفقار توسط دارو دسته شعبان جعفری و طیب بررسی شده است. روش نگارش این مقاله مبتنی بر رویکرد تاریخی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: گنده لات‌ها، احزاب، فداییان اسلام، حزب وطن، سومکا.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تربیت مدرس، حیدریه.

۱. مقدمه

یکی از گروه‌هایی که در تحولات و حوادث تاریخ معاصر ایران به‌ویژه در دوره نخست وزیری رضا خان نقش داشتند، گنده‌لات‌ها بودند، وی، به مانند بسیاری از گروه‌ها، از این دسته برای نیل به مقاصد و اهداف خود استفاده کرد. گنده‌لات‌ها در جهت تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی و در جریان جمهوری خواهی رضا خان تبلیغاتی را به سود رضا خان و علیه احمد شاه انجام دادند. در واقع رضا خان از وجود گنده‌لات‌ها برای برخورد با رقیبان و مخالفان خود بهره برد، اما پس از رسیدن به تاج و تخت از طریق اقداماتی که در جهت تشکیل یک حکومت مقتدر مرکزی چون تشکیل نهادهای نظمی و ژاندارمری به‌عنوان عامل برقرارکننده نظم و امنیت در شهرها انجام داد، از نفوذ و قدرت آنها در جامعه کاست.

پس از اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ و در پی آن برکناری رضاشاه از سلطنت، به دلیل عدم وجود یک حکومت مقتدر مرکزی، شرایط برای رشد و نفوذ دوباره گنده‌لات‌ها در آن دوران فراهم شد. آزادی نسبی که محمدرضا شاه پهلوی در اوایل سلطنتش برای کم کردن تنفر از پدرش ایجاد کرده بود، باعث شکل‌گیری دوباره احزاب و گروه‌های سیاسی شد. هر حزب یا گروه سیاسی از گنده‌لات‌ها و دارودسته‌هایشان در جهت رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کرد، چرا که آنها توان تهدید و ارعاب مردم را داشتند و در عوض گرفتن پول خدماتی ارائه می‌دادند. در این مقاله با استفاده از تحلیل منابع موجود به رابطه احزاب و گروه‌های سیاسی با گنده‌لات‌ها و دلایل آنها در دوره پهلوی دوم تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداخته شده است.

تاکنون راجع به گنده‌لات‌ها و احزاب کار مستقلی انجام نشده است، اما اطلاعات پراکنده و مختصری موجود است از مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان کتاب لمپن‌ها ۱ در سیاست عصر پهلوی تألیف مجتبی‌زاده محمدی، کتاب لمپنیسم تألیف علی‌اکبر اکبری،

کتاب *کودتای بیست و هشت* مرداد تألیف عبدالله شهبازی، کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی تألیف محمدعلی همایون کاتوزیان، کتاب *ایران بین دو انقلاب* تألیف یرواند آبراهامیان و مقاله‌ای با عنوان «از عیاری تا لمپنسیم» از علی ابوالحسنی را نام برد.

۲. احزاب و گروه‌ها

حزب دموکرات

شب نهم خرداد سال ۱۳۲۵، قوام تشکیل حزب دموکرات ایران را از رادیوی تهران اعلام کرد و آن چنان که قوام ادعا می‌کرد دلیل تشکیل آن ایجاد اتحاد و یگانگی میان عموم آزادی‌خواهان و اجرای اصلاحات بود. این حزب، اولین حزبی بود که در کشور بر خلاف اصول و مبانی حزبی، از بالا تشکیل شد و در تشکیل آن از قدرت دولتی استفاده شد (پژوهش گروهی جامی، ۱۳۸۱: ۳۸۱). رجالی چون موسی‌زاده معروف به چراغ قرمز، سردار فاخر حکمت، سید ابوالحسن حائری‌زاده یزدی، احمد آرامش، حسن ارسجانی، حسین مکی، ابوالحسن صادقی، منوچهر اقبال، غلامحسین فروهر، حمید رهنما، خسرو هدایت و اعزاز نیک‌پی در حزب قوام عضویت داشتند که یا نماینده یا وزیر بودند و علاوه بر این اشخاص، مدیر روزنامه *فرمان*، عباس شاهنده به عنوان یک مهره ویژه وارد حزب شد که به کار کشاندن دسته‌های سیاسی و جذب افراد بزن بهادر در حزب به عهده وی بود (نجمی (الف)، ۱۳۷۰، ۱: ۷۹۷).

قوام دارودسته اوباش و گنده‌لات‌های حزب دموکرات را برای اشغال محل شورای ملی متحده کارگران و کلوب‌های حزب توده ایران گسیل می‌داشت (پژوهش گروهی جامی، ۱۳۸۱: ۴۵۹). این حملات با آتش زدن و خراب کردن دیگر مراکز حزب توده همراه بود که تقریباً همه روزه به وسیله چماقداران لات، در ابتدای خیابان فردوسی جنوبی و سایر محل‌ها آغاز می‌شد و نیروی انتظامی هم به آنها کمک می‌کردند (نجمی (الف)، ۱۳۷۰، ۱: ۷۹۷). یک نمونه بارز به‌کارگیری قوام از چاقوکشان این حزب در

انتخابات مجلس پانزدهم بود. قوام اطمینان داشت با اتکاء حزب خود می‌تواند برنده اکثریت کرسی‌های مجلس شود. به همین منظور از قبل فرمان تجهیز و آماده‌باش به دارودسته صندوقسازان را داده بود و در تمام حوزه‌های اخذ رأی آدم‌های سرسپرده او به نام نمایندگان انجمن نظارت بر انتخابات دور صندوق‌ها را گرفتند و همه لوازم مربوط به رأی‌گیری مثل مهر و لاک را در جیب خود داشتند (همان: ۸۴۳). آنان کارگران ساده را به پای صندوق‌های رأی می‌بردند و با به راه انداختن تظاهرات خشونت‌آمیز کاندیداهای رقیب را از میدان به در می‌کردند (نجمی (ب)، ۱۳۷۰: ۱۰۹). چنین به نظر می‌رسد یکی از اهداف مورد استفاده احزاب از گنده‌لات‌ها از میان برداشتن کاندیداهای رقیب در انتخابات مجلس شورای ملی بود.

حزب وطن

اوج نهضت دموکراتیک در ایران و به‌ویژه مبارزه سازمان‌یافته حزب توده ایران علیه مزدوران استعمار، دول خارجی را دچار وحشت کرد. از اواخر سال ۱۳۲۳ حملات منظم و دامنه‌دار علیه سازمان‌های حزبی و صنفی شروع شد که رهبری آن را سید ضیاء و دارودسته‌اش با پشتیبانی دولت انگلیس بر عهده داشتند که به وسیله چاقوکشان و اوباش و همراهی مأموران انتظامی به سازمان‌ها و مراکز حزبی و کارگری حمله می‌کردند و کارکنان آن مراکز را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و نیز آن محل‌ها را آتش می‌زدند و سعی داشتند با ایجاد رعب و وحشت و ترور پیشروی حزب توده ایران را متوقف کنند (پژوهش گروهی جامی، ۱۳۸۱: ۱۸۸). چنین به نظر می‌رسد یکی دیگر از اهداف و مقاصد احزاب از به‌کارگیری گنده‌لات‌ها برای ایجاد رعب و وحشت از نفوذ کمونیست‌ها بر کشور بود.

فدائیان اسلام

فدائیان اسلام که شهرت آنها مدیون کلام نافذ رهبر آنان سید مجتبی نواب صفوی و ترورهای با اهمیت آنان است، یک گرایش مذهبی انقلابی بود که طی یک دهه با

فعالیت سیاسی (۱۳۲۴-۱۳۳۴)، تأثیر عمیقی بر صحنه سیاسی و مذهبی ایران برجای گذاشت. این حرکت، پس از یک دوره سرکوبی دینی شدید در دوره رضا خان شروع شد و با هدف ایجاد حکومت اسلامی و اجرای قوانین اسلامی به روش خاص فدائیان به سرعت رشد کرد (جعفریان، ۱۳۹۰: ۲۱۷-۲۱۶). یکی از روش‌های فدائیان، بهره‌گیری از تعدادی از نیروهای عمومی بود که بیشتر تحت عنوان پهلوان یا عناوینی مانند آن در محلاتی از قبیل سنگلج و پاچنار و به‌ویژه جنوب شهر زندگی می‌کردند. این گروه، تحت تأثیر عزاداری‌های محرم، به قشری از روحانیت گرایش داشتند که برخی از آنها به خاطر شاه دوستی به دربار می‌پیوستند و عده‌ای از روی عشق به مذهب و روحانیت به این سو آمدند. نواب از کسانی بود که اهمیت استفاده از آنها را درک کرده بود و گاه در مجالس آنها به منبر می‌رفت و می‌گفت: «وای داش مشتیای، ای داش غلوما، ای ورزشکارها! جمع شوید که اسلام به شما نیاز دارد». شعبان جعفری از گنده‌لات‌های تهران تا سال ۱۳۳۱ در برخی از جلسات عمومی فدائیان اسلام شرکت می‌کرد. فدائیان اسلام، اهمیت بهره‌گیری از احساسات آنان را در تحریک بخشی از مردم درک کردند و به هر حال جمع فدائیان اسلام با این گروه ارتباط داشتند (همان: ۲۴۶-۲۴۵). در ضمن در گاهشماری جمعیت فدائیان اسلام آمده است که نواب در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۳۲ در مجلس ختم خواهر شعبان جعفری سخنرانی کرده است (گل‌محمدی، ۱۳۸۲، ۲: ۷۲۱).

در خرداد ۱۳۲۷، «طبق گزارش رسیده از طرف سید ابوالقاسم کاشانی، اغلب چاقوکشان را دعوت نموده‌اند که جزو فدائیان اسلام و در خدمت آنها شوند؛ از جمله طیب قاتل و حسین رمضان یخی چاقوکش معروف هستند که نامبردگان فعالیت شدیدی برای داخل کردن رفقای خود می‌نمایند و نیز شنیده شده است حسین رمضان یخی مذکور دو روز قبل اسلحه کمبری خریداری کرده است و به مأمورین مربوطه دستور مراقبت و کشف اسلحه داده نشده است» (گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۷-۱۳۲۸)، ۱۳۷۱: ۲: ۱۸۸). به استناد این گزارش چنین به نظر می‌رسد گنده‌لات‌ها به دعوت کاشانی به گروه فدائیان اسلام وارد شده بودند. شعبان بی‌مخ در

خاطراتش درباره ارتباط خود با فدائیان چنین می‌گوید: «من با فدائیان اسلام بودم. من به موقعی تو فدائیان اسلام بودم» (سرشار: ۱۳۸۰، ۶۵). «تصمیمات خیلی مهم را با من در میان نمی‌گذاشتند و هیچوقت با آنها هم قسم نشده بودم» و دلیل جدایی خود را از فدائیان «آدمکشی» آنها ذکر می‌کند (همان، ۷۲-۷۱).

سازمان مجاهدین اسلام

سازمان مستقلی که از فدائیان اسلام جدا شد مجاهدین اسلام نام داشت. شمس قنات آبادی، احمد عشقی و چندتن از چاقوکشانی که بعدها در توطئه‌های علیه مصدق حضور داشتند در رأس از این گروه قرار داشتند (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۱۳۴). برای بیان یک نمونه از کارهای آنها می‌توان به نامه‌ای از خلیل ملکی به کاشانی اشاره کرد. در این نامه چنین آمده بود که روز یکشنبه ۲۰ مهر عشقی به کمک یک عده از مجاهدین اسلام، باشگاه و محل روزنامه حزب و مجله علم و زندگی را اشغال کردند و با حمایت مأموران انتظامی اعضای حزب را با چاقو و ارباب بیرون کردند و حتی به تعقیب آنها نیز پرداختند (ملکی، ۱۳۶۸: ۴۴۰). آنان قبل از ۲۸ مرداد به دربار پیوستند و نصیب بردند، اما هسته راستین فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی از آنها جدا ماند که پس از ۲۸ مرداد تحت تعقیب قرار گرفت و تنی چند از مخالفان آنها اعدام شدند (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۱۳۴).

حزب سومکا

حزب سومکا را فردی به نام منشی‌زاده که مدتی در آلمان بود و در آنجا فاشیست شده بود، به‌عنوان یک حزب کامل فاشیست درست کرد (کیانوری، ۱۳۷۱: ۹۴). سومکا مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران» بود و افراد این حزب اونیفرم سیاه با بازوبند می‌پوشیدند و ساطور به دست داشتند و به افراد به سبک هیتلری‌ها سلام می‌دادند (جزنی، بی‌تا: ۹۲). اعضای این حزب به چند صد نفر نمی‌رسید و چند نفری هم در شهرستان‌ها داشتند. هدف آنها برهم زدن راهپیمایی‌های حزب توده بود با ساطور و چوب و چماق و چاقو به آنها حمله می‌کردند و هر و نه تظاهرات آنان را برهم می‌زدند (کیانوری،

۴۱ ■ رابطه گنده لات‌ها و احزاب در تاریخ سیاسی ایران

۱۳۷۱: ۹۴). باشگاه این حزب در خیابان خانقاه ری قرار داشت که آنجا را با سنگ سیاه و به صورت قلعه درآورده بودند. آنها در چند مورد کسانی را که دزدیده بودند، به آنجا برده بودند و شکنجه می‌کردند (جزنی، بی‌تا: ۹۲).

گروه آوارگان پان ایرانیست

این حزب یک سازمان ملی‌گرای افراطی بود که با جبهه ملی ارتباط داشت، اما رسماً عضو آن نبود (گازیوروسکی، ۱۳۶۷: ۱۷). پیرامون پان ایرانیسم عده‌ای از گنده‌لات‌ها و اوباش حرفه‌ای جمع شده بودند و در زدوخوردها به راحتی دست به کشتار می‌زدند، از این جمله گروهی بود که بر خود نام «آوارگان پان ایرانیسم» نهاده بودند که گنده‌لاتی به نام امیر موبور در رأس این گروه قرار داشت. این گروه بسیار بدنام و شرور بودند و از حزب پان ایرانیسم رانده شده بودند و مسئولیت کارهای آنها به گردن خودشان بود (جزنی، بی‌تا: ۸۸). بعد از قیام سی تیر حملات پان ایرانیست‌ها به همراه فاشیست‌های چاقوکش سومکا به حزب توده وجود داشت که هرگونه تظاهرات حزب توده‌ای را سرکوب می‌کردند و از بین می‌بردند (کیانوری، ۱۳۸۶: ۷۶۹). از ۷ مرداد ۱۳۳۲ گروهی از نیرو سومی‌ها و پان ایرانیست‌ها به مجالس شبانه خانه کاشانی حمله می‌کردند که به چوب و چماق و سنگ و آجر مجهز بودند و به ضرب و شتم حاضران پرداختند و حتی در ۱۰ مرداد با پرتاب چند نارنجک به خانه کاشانی هجده نفر را مجروح کردند. آنها شعار «زنده باد مصدق» سر می‌دادند (شهبازی، ۱۳۸۷: ۱۲۱). چنین به نظر می‌رسد یکی از اهداف به کارگیری گنده‌لات‌ها توسط احزاب بر هم زدن تظاهرات حزب توده بوده است.

حزب زحمتکشان

پس از تشکیل جبهه ملی در سال ۱۳۲۸، حزب زحمتکشان ملت ایران اولین حزب مستقلی است که به‌وجود آمد و در حوادث دوران نهضت ملی نقش مخربی داشت. رهبر این حزب مظفر بقایی کرمانی بود که به اتفاق خلیل ملکی و گروهش حزب فوق

را در اواسط سال ۱۳۲۹ تشکیل داد. بودجه این حزب از سوی سفارت آمریکا تأمین می‌شد. حزب زحمتکشان از دو بخش تشکیل شده بود: بخش روشنفکری که شامل خلیل ملکی و جلال آل احمد می‌شد که انتشار روزنامه «شاهد» و انجام کارهای فرهنگی به عهده آنها بود. بخش چماقداران و چاقوکشان که وظیفه خرابکاری و برهم زدن میتینگ‌های حزب توده را بر عهده داشتند (کیانوری، ۱۳۷۱: ۲۲۷). این گروه در ابتدا به‌عنوان کمیسیون تبلیغات جبهه ملی تشکیل شد که هسته اصلی آن چهار نفر بودند: مظفر بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و حسین مکی. سپس سه نفر دیگر به این هسته اضافه شدند: حسین فاطمی، احمد ملکی و عباس ملکی. طبق نوشته احمد ملکی، که خود از بنیانگذاران جبهه ملی بود، این گروه دو رابطه داشته است: یکی جلسات هفتگی با کارمندان سفارت آمریکا که گاهی در خانه جاسوسان آمریکایی و گاهی در باغ مهدی میراشرفی در شمیران تشکیل می‌شد و دیگری جلسات هفتگی با فضل‌الله زاهدی که در مسائل سیاسی از او بهره می‌بردند. در جلساتی که با آمریکایی‌ها داشتند صحبت از این بود که باید در مقابل حزب توده یک گروه از دارودسته گنده‌لات‌ها را به وجود آورد که این کار نیاز به هزینه داشت و باید آمریکا در این مورد به آنها کمک کنند و بالاخره آمریکایی‌ها موافقت کردند پول مورد نیاز را در اختیار بقایی بگذارند تا به استخدام گنده‌لات‌ها بپردازد (همان، ۲۳۲-۲۲۷). علاوه بر نورالدین کیانوری، جوانشیر، نویسنده کتاب تجربه ۲۸ مرد/د، در این رابطه می‌گوید «دکتر بقایی حزب زحمتکشان را که قرار آن در ملاقات‌های شبانه با عمال آمریکا گذاشته شده بود تشکیل داد و به استخدام چماق به دستان پرداخت» (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۱۳۴-۱۳۳).

در برنامه حزب زحمتکشان ایجاد سلطنت مشروطه حقیقی، از بین بردن امتیازات طبقه بالا، تشویق صنایع کوچک، عدم وابستگی ملی به «همه اشکال امپریالیسم، از جمله امپریالیسم روس» و نیز «کاهش تنش‌های طبقاتی میان کارگران و کارفرمایان» خواسته شده بود. از نخستین بیانیه حزب زحمتکشان نه تنها مصدق، بلکه کاشانی و مکی پشتیبانی کردند که هر دو در بازار طرفداران بسیاری داشتند. علاوه بر این، حزب

زحمتکشان از حمایت و پشتیبانی شعبان جعفری برخوردار بود. شعبان جعفری، ملقب به شعبان بی‌مخ، ورزشکاری در محله بدنام تهران بود که مخالفانش او را چاقوکش و قلدر می‌دانستند، درحالی که در بین طرفدارانش به‌عنوان یک قهرمان مذهبی و مردی در سنت لوطی‌گری محبوبیت فراوانی داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۱۳). چنین به نظر می‌رسد که دلیل استخدام گنده‌لات‌ها توسط این حزب استفاده از توانایی آنها برای سرکوب توده‌ای‌ها بود. پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بقایی به این دلیل که ملکی به مصدق نزدیک شده بود در یک روزی چاقوکش‌هایش را به کلوب فرستاد و با پس‌گردنی و کتک خلیل ملکی و دوستانش را از حزب زحمتکشان بیرون کرد و پس از این عمل خلیل ملکی «حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)» را به وجود آورد (کیانوری، ۱۳۷۱: ۲۳۴). کاتوزیان در کتاب *خاطرات سیاسی خلیل ملکی* شرح این اتفاق را براساس گفته‌های حاضران و ناظران آن حادثه به‌ویژه امیر پیشداد و جلال آل احمد این گونه آورده است:

پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بقایی برای مدتی بیش از یک ماه به علت بستری بودن در بیمارستان رضا نور در جریان حوادث نبود. به‌محض مرخص شدن درخواست جلسه فوری فعالان حزب را کرد. در این جلسه، که پنج‌شنبه شب هفدهم مهرماه ۱۳۳۱ تشکیل شد، بقایی به انتقاد از حکومت ملی پرداخت و عنوان کرد اگر این حزب راه مماشات در پیش بگیرد، نهضت شکست خواهد خورد. سپس روی سخن خود را متوجه برخی از اعضای حزب که به وحدت تشکیلاتی ضربه می‌زدند، کرد و به بدگویی از حسین ملکی پرداخت. طرز بیان بقایی ملکی را عصبانی کرد و از او خواست که حرفش را پس بگیرد، اما بقایی حاضر به ادامه جلسه نشد و از جلسه بیرون رفت. سه روز پس از این ماجرا روز یکشنبه ۲۰ مهرماه حدود ساعت ۵ بعداز ظهر عده‌ای از بزنبهادرها و چاقوکش‌ها به رهبری گنده‌لات معروف احمد عشقی به مقر حزب زحمتکشان در خیابان اکباتان نزدیک میدان بهارستان حمله کردند و با فحش

و کتک عده‌ای از فعالان حزب را بیرون کردند و دفتر سازمان جوانان حزب را با چوب و چماق بهم ریختند و سپس در خانه حزب مستقر شدند تا اگر کسی از طرفداران ملکی قصد ورود به آنجا را داشته باشند خدمتش برسند. این خبر به گوش اغلب فعالان حزب رسید و عصر روز سه شنبه در حدود دویست تن از آنان برای تبادل نظر در حیاط خانه ملکی جمع شدند و در نتیجه آن گردهمایی حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) در آن زمان و مکان تشکیل شد (ملکی، ۱۳۶۸: ۹۶-۹۴).

در همان زمان، در نامه سرگشاده خلیل ملکی به کاشانی در رابطه با اقدام گنده‌لات‌ها در این حادثه چنین آمده است: «عشقی به کمک تعدادی از مجاهدین اسلام، در روز یکشنبه ۲۰ مهرماه، باشگاه و محل روزنامه حزب و مجله علم و زندگی را اشغال کردند و با حمایت مأموران انتظامی اعضای حزب را با چاقو و ارباب بیرون کردند و حتی آنها را نیز تعقیب کردند» (همان: ۴۴۰). چنین به نظر می‌رسد که گنده‌لات‌های مزدور حزب زحمتکشان اقدامات خود را با حمایت نیروهای انتظامی انجام می‌دادند که شعبان جعفری و احمد عشقی در این گروه و نیز تعدادی از گنده‌لات‌ها همزمان با عضویت در یک حزب با چاقوکش‌های سازمان‌های دیگر همکاری و یا عضویت داشته‌اند. برای نمونه احمد عشقی در دو گروه زحمتکشان و مجاهدین اسلام فعالیت داشته است.

حزب توده

به نظر می‌رسد حزب توده هم مانند سایر احزاب از توانایی گنده‌لات‌ها در سرکوب مخالفان بهره می‌بردند. ناصر نجمی در خاطرات خود از یکی از موارد به‌کارگیری چاقوکشان توسط حزب توده اشاره کرده است و می‌نویسد:

در اوایل تابستان ۱۳۲۴ طبق تصمیم شورای مرکزی حزب ایران، من و جمعی از اعضای حزب برای گسترش فعالیت حزبی خود و نیز ایراد سخنرانی به طرف شهرهای رشت و بندرانزلی حرکت کردیم و از طرفی اعضای حزب

توده در بندر انزلی از جریان مطلع شده و با همه امکانات از قبیل سنگ و چوب و چماق و حتی نارنجک آماده پذیرایی از ما بودند. هنوز از خیابان اول نگذشته بودیم که چند پاره سنگ از طرف اوباش و چاقوکشان حزب توده که در پشت پلیس‌ها بودند به سوی شیشه‌های اتوبوس پرتاب شد و هرچه جلوتر می‌رفتیم به همان اندازه این حملات بیشتر می‌شد که طی آن چند تن از یاران حزب ما مجروح شدند. در حین توقف اجباری اتوبوس چند نفر از چماقداران به داخل اتوبوس آمده، ولی پلیس مانع از قصد سوء آنها شد. وقتی به محل شعبه حزب ایران رسیدیم هنگام پیاده شدن ناگهان فریاد «زنده باد حزب ایران» بلند شد و معلوم شد شهربانی بندر انزلی از ترس درگیری این افراد مانع از به راه افتادن آنها به وسط شهر و کوبیدن متقابل اوباش حزب توده نموده بود (نجمی (ب)، ۱۳۷۰: ۱۲۹-۱۲۵).

چاقوکشان حزب توده در حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ در جریان سفر اورل هریمن به ایران نیز شرکت داشتند.

شعبان جعفری و توده‌ای‌ها

شعبان جعفری درباره دلیل همکاری نیروی انتظامی با خود و سرکوب کردن حزب توده چنین گفته است:

از روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ که ما کمونیست‌ها را زدیم و با آنها در افتادیم، دیگه شهربانی مجبور شدند با ما همکاری کنند. پلیس‌ها نمی‌توانستند جلوی اینها را بگیرند، زیرا یک صف اینها جلو مجلس بود و صف دیگر جلو راه آهن. اینها شعار «مرده باد شاه، زنده باد استالین» سر می‌دادند و من از سر غیرت و تعصب به آنها می‌پریدم. البته آن وقت‌ها که صحبت می‌کردیم به ما می‌گفتند اینها مذهب ندارند، آیین ندارند، قرآن را نمی‌شناسند، خدا را نمی‌شناسند و به همین دلیل ما دنبال این کارها می‌رفتیم. این حرف‌ها را

کاشانی می‌زد و صحبت این نبود که ما را تحریک بکند (سرشار، ۱۳۸۰: ۸۶).

چنین بر می‌آید یکی از دلایل ارتباط گنده‌لات‌ها با روحانیون شاید نفرت و دشمنی هر دو گروه از حزب توده بود. وقتی شعبان جعفری توده‌ای‌ها را می‌گرفت وسط سر آن‌ها را می‌تراشید تا از بقیه متمایز شوند (همان: ۱۷۹-۱۷۸).

۳. دخالت گنده‌لات‌ها در جریان انتخابات مجالس ۱۵، ۱۶ و ۱۷

دارودسته گنده‌لات‌ها در مواقع انتخابات، بدون آگاهی و توجه به نقش انتخابات در سرنوشت کشور و ملت، به خرید و فروش آراء می‌پرداختند و با ایجاد ترس و با استفاده از نفوذ خود سعی داشتند با فروش بیشتر آراء پول بیشتری به دست آورند و از فرصت انتخابات برای ابراز وجود و خودی نشان دادن و سرگرمی و پول درآوردن استفاده می‌کردند (اکبری، ۱۳۵۲: ۲۷). در ذیل به چند نمونه از دخالت‌های آن‌ها در مجالس ۱۵، ۱۶ و ۱۷ اشاره می‌شود.

در انتخابات مجلس پانزدهم، همزمان با حمله به مطبوعات و سازمان‌های مخالف و افراد آزادی‌خواه از سوی اوپاش و چاقوکشان حزب دموکرات خود وارد این انتخابات شد و سعی کرد با اختصاص دادن اکثریت کرسی‌های مجلس به کاندیداهای حزب خود بتواند در مقام نخست وزیری باقی بماند. گنده‌لات‌های حزب او با برپایی تظاهرات خشونت‌آمیز رقبا را از میدان بدر می‌کردند (نجمی (ب)، ۱۳۷۰: ۱۰۹-۱۰۷) و در تمام حوزه‌های اخذ رأی آدم‌های سرسپرده او به نام نمایندگان انجمن نظارت بر انتخابات دور صندوق‌ها را گرفته بودند و همه لوازم مربوط به رأی‌گیری مثل مهر و لاک را در جیب خود داشتند (نجمی (الف)، ۱۳۷۰، ج ۱: ۸۴۳). با شروع انتخابات شانزدهم مجلس متعاقب بی‌اثرماندن لایحه الحاقی نفت اعضای انجمن نظارت بار دیگر از همان قماش‌های همیشگی نیز تشکیل شد (همان: ۸۹۶).

مهدی عراقی در خاطرات خود حضور و نقش گنده لات‌ها را در انتخابات مجلس شانزدهم توصیف کرده است:

در انتخابات مجلس شانزدهم کاندیداهای دولتی برای خودشان افرادی را آورده بودند که این افراد به روستاها می‌رفتند و شناسنامه‌هایی را که صاحبان آن‌ها مرده بودند، با خود می‌آوردند و به جای آن‌ها رأی می‌دادند و یا آرای نوشته شده را به روستاییان می‌دادند و آنان به جای رأی خودشان این‌ها را به صندوق‌های رأی می‌انداختند. یک برخورد هم در مسجد شاه‌حسن شد. یک دانشجویی روی چهارپایه ایستاده بود و برای بچه‌ها سخنرانی می‌کرد که شعبان جعفری با دارودسته‌اش آمدند و تا رسید گفت: او پول گرفته او را پایین بکشید و چنین کردند. شعبان در آن زمان برای دولتی‌ها از جمله سید محمد صادق طباطبایی، محمدعلی مسعودی، خسرو هدایت، فتح‌الله مزدور و رشیدیان کار می‌کرد (عراقی، ۱۳۷۰: ۴۳-۴۲).

سندی به تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۲۸ در دست است که نقش شعبان جعفری را در انتخابات مجلس شانزدهم نشان می‌دهد. در این گزارش آمده است «سید علی بهبهانی و طباطبایی شروع به فعالیت انتخاباتی نموده و مبلغ چهار هزار تومان و یک اتوبوس در اختیار شعبان معروف به «بی‌مخ» گذاشته‌اند، مشارالیه هم در خیابان‌ها اشخاص را وادار نموده در اتوبوس نموده در جهت ریختن آراء به جلوی صندوق‌های انتخاباتی می‌برد» (فاطمی‌نویسی، ۱۳۸۰: ۳۲). همچنین شعبان در خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده بود که عده‌ای را سوار اتوبوس می‌کرد و به محل اخذ رأی می‌برد تا آن‌ها به افرادی چون حسین مکی رأی دهند (سرشار، ۱۳۸۰: ۷۸-۷۷).

دارودسته گنده لات‌ها در امر تعویض صندوق‌ها نیز دست داشتند. وقتی نمایندگان احزاب و گروه‌های ملی به‌ویژه جبهه ملی از این ماجرا آگاه شدند، عکس‌العمل شدیدی نشان دادند و بین آن‌ها و اوباش خودفروخته درگیری شدیدی به وجود آمد. بالاخره در روز ۱۲ مهرماه ۱۳۲۸ مصدق به همراه اعضای شورای مرکزی جبهه ملی و روزنامه

نگاران در دربار تحسن کردند و در پی آن دولت ساعد این انتخابات را باطل اعلام کرد (نجمی (الف)، ۱۳۷۰، ج ۱: ۸۹۸-۸۹۷).

گروه درباری مجلس با این استدلال که «قبلاً مجلس تصویب کرده که دوره فعلی را تا پایان مبارزات نفت ادامه دهد» تصمیم داشتند از انجام انتخابات دوره هفدهم مجلس جلوگیری کنند و مصدق با این دلیل که آن لایحه در مجلس سنا تصویب نشده است آن را لازم الاجرا نمی‌دانست؛ اما مخالفان کوشیدند دولت را پیش از پایان دوره شانزدهم سرنگون کنند. جمال امامی دسته‌ای از مدیران جراید درباری را به این دلیل که امنیت و آزادی بیان وجود ندارد برای تحسن به مجلس فراخواند و خود با پیژامه‌ای ابریشمی که سوغات شاه از سفر خارج بود به آن‌ها پیوست. هر روز در حوضخانه مجلس شعبان بی‌مخ، غلام دده، طیب، رمضان یخی و اکبر سیاه و دیگر گنده‌لات‌های شهر پذیرایی می‌شدند. از این اجتماعات استیضاحی پدید آمد که به امضای افرادی چون جمال امامی، منوچهر تیمورتاش، فولادوند، پناهی، غضنفری و پالیزی و چندتن دیگر رسید که هرگز مطرح نشد (بهنود، ۱۳۶۹: ۳۴۲-۳۴۱). روزنامه چلنگر در شماره ۸۷ در تاریخ ۲۳ دی ماه ۱۳۳۰ درباره این انتخابات چنین نوشت:

نوبر انتخابات آزاد

خبر دهید به «شعبان» بی‌نظیر و عدیل که همقطار تو از شاهرود گشته وکیل

زمام کار چو در دست «پیشوا» باشد از این قماش به مجلس روند با تجلیل

کجا رواست که «شمس قنات‌آبادی» شود وکیل و تو باشی چنین حقیر و ذلیل

(سفری، ۱۳۷۱: ۶۸۷).

ناصر نجمی، که در انتخابات دوره هفدهم مجلس کاندید شده بود، درباره این انتخابات می‌نویسد، رقیب انتخاباتی من، بهاء‌الدین کههد تاجر و سرمایه‌دار معروف بود

که آشنایی با محل و مردم حوزه‌های رأی‌گیری نداشت و ساکنان روستاها را نمی‌شناخت. پول عامل باعث پیروزی وی در این انتخابات شد. او توانسته بود به وسیله پول و تحت نفوذ قراردادن مأموران محلی آرای قابل توجهی به صندوق‌های رأی‌گیری بریزند و مزدوران و چماقداران خریداری شده وی نقش مهمی در کشاندن روستاییان ساده‌لوح به پای صندوق‌ها داشتند (نجمی، ۱۳۶۸: ۹۷-۹۶).

تشکیل حزب ذوالفقار به دست دارودسته شعبان جعفری و طیب

مأمور ویژه‌ای در تاریخ ۲۶ خرداد ماه ۱۳۳۲ گزارش می‌دهد که عده‌ای از کسبه و جوانان میدان بارفروشان و حدود خیابان مولوی که از طرفداران طیب و شعبان جعفری هستن تصمیم گرفته‌اند شعبه‌ی حزب ذوالفقار را در میدان شاه تأسیس کنند و به‌عنوان طرفداری از شاه با دولت شروع به مبارزه برخیزند. ضمناً روز ۲۴ همین ماه عده‌ای از افسران بازنشسته در میدان امین السلطان با طرفداران طیب تماس گرفته و آن‌ها را وادار کرده‌اند شعبه حزب ذوالفقار را هر چه زودتر تأسیس کنند و به منظور آزادی متهمین حادثه ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ اقداماتی انجام دهند و گفته می‌شد کارگزاران این حزب در نظر دارند عده‌ای از افراد برجسته دارودسته طیب و افسران بازنشسته را به عضویت هیئت مدیره شعبه حزب ذوالفقار تعیین کنند (آزادمرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸: ۳۴).

مجله *جیل‌الجدید* از انتشارات بنگاه اخبارالیوم قاهره به نقل از موسی صبری، خبرنگار خود در تهران که مصاحبه‌ای با ملکه اعتضادی انجام داده بود، نوشت:

حضور آن زن جوان و نه چندان خوشنام در تظاهرات جلوی قصر شاه (۹ اسفند ۱۳۳۱) تصادفی نبود و آن زن که سال‌ها در آمریکا بوده است و در تهران نیز تا آن روز کاری به مسائل سیاسی نداشت و به اداره سالن خود و رفت و آمد با نخبگان تهران مشغول بود در طول یک شبانه‌روز در پایتخت شهرت یافت و همه‌جا نام او به میان آمد. چندی بعد که دولت او را توقیف کرد و آزاد کرد یک حزب قلابی به نام ذوالفقار تشکیل داد و عده‌ای از افراد

معلوم‌الحال و اوباش و زنده باد مرده بادگوی حرفه‌ای در حزب کوچک او گرد آمدند. امروز ما نمی‌دانیم که بودجه احزابی چون آریا و ذوالفقار از کجا تأمین می‌شد اما حدس می‌زنیم آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و دربار ایران به طریقی که خود می‌دانستند به آن دسته‌جات کمک مالی می‌کردند و آن افراد را در روز نهم اسفند ماه بسیج کردند تا جلوی رفتن شاه را بگیرند (معتضد، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۵۴).

۴. نتیجه‌گیری

گنده‌لات‌ها برای احزاب سیاسی هم کار می‌کردند، به طوری که گاهی به نفع مصدق و گاهی به نفع توده‌ای‌ها و گاهی به نفع شاه تظاهرات می‌کردند. احزاب و گروه‌های سیاسی نیز در راستای رسیدن به اهداف و مقاصد خود بهره می‌بردند؛ چنانچه آنها بدین وسیله از گنده‌لات‌ها و چاقوکش‌ها برای ارباب و ازمیان برداشتن کاندیداهای رقیب در انتخابات مجلس شورای ملی و نیز ایجاد جو رعب و وحشت از نفوذ کمونیست‌ها، برهم زدن تظاهرات حزب توده و سرکوب کردن مخالفین خود استفاده می‌کردند. البته ناگفته نماند که دسته طیب و شعبان جعفری حزبی به نام حزب ذوالفقار را در میدان شاه تأسیس کردند و ب عنوان طرفداری از شاه با دولت مصدق شروع به مبارزه کردند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۶)، *ایران بین دو انقلاب (درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر)*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران: نشر نی.
- آزاد مرد شهید طیب حاج رضایی به روایت اسناد ساواک. (۱۳۷۸)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- اکبری، علی اکبر. (۱۳۵۲)، تهران: سپهر.

۵۱ ■ رابطه گنده لات‌ها و احزاب در تاریخ سیاسی ایران

- بهنود، مسعود. (۱۳۶۹)، *از سید ضیا تا بختیار (دولت‌های ایران از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷)*، تهران: جاویدان.
- پژوهش از جامی. (۱۳۸۱)، *گذشته چراغ راه آینده است. تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۳۳۲-۱۲۹۹*، تهران: ققنوس.
- جزنی، بیژن (بی تا)، *تاریخ ۳۰ ساله ایران*، بی جا: بی نا.
- جعفریان، رسول. (۱۳۸۹)، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷)*، تهران: علم.
- جوانشیر، ف.م. (۱۳۵۹)، *تجربه ۲۸ مرداد، نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران*، تهران: حزب توده ایران.
- سرشار، هما. (۱۳۸۰)، *شعبان جعفری*، بی جا: آبنام.
- سفری، محمدعلی. (۱۳۷۱)، *قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، بی جا: نشر نامک.
- شهبازی، عبدالله. (۱۳۸۷)، *کودتای ۲۸ مرداد*، تهران: روایت فتح.
- عراقی، مهدی. (۱۳۷۰)، *ناگفته‌ها (خاطرات شهید حاج محمدی عراقی، پاریس - پاییز ۱۹۷۸-۱۳۵۷)*، به کوشش محمود مقدسی، مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فاطمی‌نویسی، سیدعباس. (۱۳۸۰)، *شعبان جعفری در آینه اسناد*، تهران: جهان کتاب.
- کیانوری، نورالدین. (۱۳۷۱)، *خاطرات نورالدین کیانوری*، تهران: اطلاعات.
- گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۸-۱۳۲۷ ش). (۱۳۷۱)، *جلد دوم به کوشش مجید تفرشی*، محمود طاهر احمدی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- گازیوروسکی، مارک. جی. (۱۳۶۷)، *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

گل محمدی، احمد. (۱۳۸۲)، جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد، جلد دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

معتضد، خسرو. (۱۳۷۴)، سراب جانشین پسر، جلد دوم، تهران: البرز.

ملکی، خلیل. (۱۳۶۸)، خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.

نجمی، ناصر (الف). (۱۳۷۰)، از سید ضیاء تا بازرگان: دولت‌های ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آذر ۱۳۵۱، جلد اول، بی‌جا، نویسنده.

وزارت توأمان در قرون میانه

سلیمه افراسیابی^۱

چکیده

وزارت مهم‌ترین نهاد اجرایی - اداری در تاریخ سیاسی ایران است. وزیر در رأس دیوان قرار داشت و التزام به انتصاب وزیر و مشورت با وی در سراسر تاریخ ایران مشهود است، به گونه‌ای که حتی هجوم اقوام متعدد به ایران از اهمیت و حضور وزیر در نظام سیاسی نکاست. ساختار وزرات معمولاً اینگونه بود که یک نفر در رأس دیوان قرار می‌گرفت و قدرت زیادی داشت. با این وجود در دوره آل بویه و قراختاییان کرمان دو وزیر در رأس قدرت حضور داشتند. علاوه بر وزارت توأمان که به‌طور رسمی تعیین می‌شدند، مقامات هم‌عرض با وزیر در تاریخ سیاسی ایران مورد توجه و قابل تأمل است. آیا حوزه قدرت و تصمیم‌گیری وزرای توأمان مشخص بود؟ چه کسانی به مقام هم‌عرض با وزارت می‌رسیدند؟ به نظر می‌رسد حوزه قدرت و تصمیم‌گیری وزرای توأمان تعیین نشده بود؛ بنابراین تداخل در قدرت به وجود می‌آمد در نتیجه باعث بروز اختلافات و درگیری می‌شد. مقامات هم‌عرض در واقع افراد بانفوذ و صاحب منصب در دربار بودند که با نزدیک شدن به پادشاه، نظرشان مقدم یا هم‌عرض با وزیر قرار می‌گرفت.

واژگان کلیدی: وزرات توأمان، آل بویه، قراختاییان کرمان، مناصب عرض، وکیل‌در.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه الزهرا، ایمیل s.afraziabi@alzahra.ac.ir

۱. مقدمه

وزیر بانفوذترین منصب در تاریخ سیاسی - اداری ایران است، مشاوری کاردان و شایسته که پادشاه را در کارهای اجرایی همراهی می‌کرد. گاه چنان قدرتمند بود که پادشاه را تحت تأثیر قرار می‌داد و بر شاه فرمان می‌راند، گاه فرمانبردار و مجری اوامر شاه بود. در فراز و نشیب تاریخ ایران اهمیت و کارکرد منصب وزارت با شدت و ضعف‌هایی کماکان ادامه یافت و همواره پادشاهان فردی مشاور را در کنار خود بر می‌گزیدند.

کتاب‌ها و مقالات زیادی در مورد وزارت نگاشته شده است، از جمله مقاله «تحلیلی بر چگونگی منصب وزارت دولت سلاجقه کرمان» نوشته جمشید روستا و مهدیه محمودآبادی، مقاله «بررسی منصب وزارت» نوشته پروین ترکمنی آذر و داود حقی دانالو، «وزیر و وزارت در دوره اسلامی» نوشته اکرم بهرامی، «وزارت در دوره صفاریان، سامانی، دیلمی و غزنویان» نوشته فاطمه اورجی، «تاریخ و فرهنگ ایران سده چهار و پنج به‌ویژه قلمرو آل‌بویه» نوشته علی یحیایی اشاره داشت، اما پژوهش مستقلی در مورد وزارت توأمان در قرون میانه اسلامی نوشته نشده است. از این رو، این مقاله بر آن است تا وزارت توأمان تا پیش از تشکیل حکومت ایلخانی را در ایران مورد بررسی قرار دهد. لازم به ذکر است وزرای توأمان در این مقاله دوگونه در نظر گرفته شده است. دو وزیر که پادشاه به طور رسمی در دیوان منصوب می‌کند و دیگری منصبی که به‌طور غیر رسمی هم‌عرض با زیر قرار می‌گیرد.

۲. وزارت توأمان در دوره آل بویه

از اولین حکومت‌های قدرتمند و مستقل ایرانی آل بویه است که پس از تثبیت پایه‌های حکومت خویش، تشکیلات دیوانی منسجمی ایجاد کرد. دیوان النفقات، دیوان الاعطاء، دیوان الخاصه، دیوان السوء، دیوان المشرق، دیوان المغرب، دیوان التوقيع، دیوان الجیش، دیوان المال، دیوان دار، دیوان زمام، دیوان برید از دیوان‌های این عصر است. از

میان دیوان‌های فوق برخی از آنان، از جمله دیوان برید، اهمیت ویژه‌ایی داشتند و نقش مهمی در تشکیلات اداری آل بویه بر عهده داشتند. در رأس این دیوان فردی به نام «صاحب برید» قرار داشت که نامه‌ها و گزارش‌های نواحی و شهرهای مختلف را دریافت می‌کرد و به نظر پادشاه می‌رسانید.

دیوان رسائل مسئولیت نگارش و ارسال مکاتبات دولت مرکزی را با کلیه اتباعش برعهده داشت و در رأس آن کاتبان بزرگی بودند که به صرفونحو لغت آشنایی داشتند و در این دوران اهمیت دیوان رسائل در حد دیوان وزارت بود و گاهی به جای دیوان وزارت قرار می‌گرفت. امور دیوانی در زمان غلبه آل بویه بر عراق نظم خاصی نداشت و در طول حکومت معزالدوله بارها دستخوش تغییرات شده بود. آل بویه در بغداد، برای نظارت بر دیوان‌های حکومتی، فردی را با عنوان «صاحب دیوان» به کار می‌گماشت و از طریق «دیوان زمام» دفاتر دیوان‌های اصلی را بازرسی می‌کرد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۸: ۲۱۶-۲۱۵).

وزیر علاوه بر رسیدگی به امور دربار، فرماندهی سپاهیان را نیز بر عهده داشتند. وزراء اغلب اهل قلم و شمشیر بودند و قبل از وزارت به شغل دبیری اشتغال داشتند. از مهم‌ترین وظایف وزیر در زمان آل بویه فراهم آوردن زمین و راهکارهای افزایش درآمد برای پرداخت مستمری سپاهیان امیر و راضی نگهداشتن آنان بود. همچنین انتصاب مأموران دولتی برای جمع‌آوری مالیات و علاوه بر این مسئولیت‌های نظامی نیز بر عهده آنها بود (همان: ۱۹۴؛ کاهن، ۱۳۸۴: ۴۹-۴۸). اوایل دیوان‌ها متمرکز بودند، اما به تدریج با گسترش دامنه فتوحات و توسعه قلمروی آل بویه در نظام و تشکیلات دیوان‌ها، چه اصل و چه فرع، تغییرات اساسی به وجود آمد (محمدی و انصاری، ۱۳۹۲: ۶۹). عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ق) بنا به تقسیمات ایالتی دو وزیر را تعیین کرد؛ مطهر بن عبدالله در شیراز و نصر بن هارون در بغداد که گاهی وزیر حاضر در شیراز بر وزیر بغداد ارجحیت داشت و این اقدام وی برای هماهنگ کردن ارکان دولت در سراسر قلمروی بوییان بود. علاوه بر این، محدوده و اختیارات وزیر مشخص بود. این کار عضدالدوله

الگویی برای سایر امیران بویه شد (اشپولر، ۱۳۷۷: ۴۵؛ ۲/۷۶). عضدالدوله در اقدامی مطهر بن عبدالله که از نویسندگان حاذق بود و «قوانین ریاست و اعمال نیک را می دانست» با ابومنصور نصر بن هارون نصرانی که در کتابت و حساب ماهر بود در وزارت شریک نمود و هر دو را «استاد خلیل» خواندند که در سفر، اقامت، جنگ و صلح همراه او بودند (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۲۶۰).

بهاءالدوله نیز وزارت را بعد از دستگیری ابومنصور صالحان به ابومنصور شاپور بن اردشیر اعطاء کرد و همه تدبیرها را در دست ابی الحسن بن معلم قرار داد (ابن خلدون، ۱۳۴۶: ۶۷۵). چون اختلاف و درگیری بین آن دو پیش آمد، بهاءالدوله ابتدا ابومنصور صالحان را از زندان آزاد کرد و سپس او را به جای ابی الحسن بن معلم قرار داد و با ابومنصور بن اردشیر در وزارت شریک کرد همان: ۶۸۱). همچنین بعد از صاحب بن عباد (۳۲۵-۳۸۵ق)، وزیر قدرتمند فخرالدوله، ابوالعباس الضبی و ابوعلی بن حمویه اصفهانی با پرداخت ده هزار دینار وزارت را از آن خود کردند (خواندمیر، ۱۳۳۵: ۱۲۱). فخرالدوله همچنین ابوالعباس وزیر را «رئیس» لقب داد و ابوعلی وزیر را «جلیل» و هر دو را خلعت پوشانید (مجمل التواریخ والقصص، ۱۳۱۸: ۳۹۷).

از دیگر وزیران مشترک در دوره معزالدوله «فسانجس یکم محمد بن عباس بوالفرج است که در شیراز زاده شد و در ۳۵۲ ق. با شرکت ابوالفضل شیرازی به دبیری نشست» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۴). معزالدوله هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید، به بختیارالدوله سفارش نمود که «دو دبیرش، ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی و ابوالفرج محمد بن عباس بن حسین ابن فسانجس را بر کارشان استوار دارد، زیرا ایشان شایسته تر و کارآزموده تر هستند» (همان، ج ۶: ۲۸۷). چنین بر می آید که هر دو کارهای وزارت را انجام می دادند، اما اسم وزیر بر آنها نبود و هر یک از آن دو دبیر برای رسیدن به وزارت، تلاش هایی علیه یکدیگر انجام دادند: «ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی با دست انداختن بر اموال وابستگان دربار و بر آنچه در شهرستانها سراغ داشت و آنچه بر عهده کارگزاران نهاد، توانست خرسندی سپاه را به دست آورد» و این چنین توانست قدرت

خود را به بختیارالدوله نشان دهد. همچنین ادعا کرد که می‌تواند هزینه‌ها را کاهش دهد و به زیردستانش وعده مقام می‌داد. چون ابوالفرج فسانجس از روند کار آگاه شد، برای تغییر دادن اندیشه بختیارالدوله تلاش کرد و سعی در ردّ ادعای ابوالفضل شیرازی داشت. گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت تا بدین نتیجه رسیدند که هر یک از آن دو برنامه‌ای نشان دهند، «که در یک سو، درآمدها و آنچه بدان پیوند دارد و در یک سو هزینه‌ها و آنچه از پیشامدها بدان وابسته است، ثبت گردد تا آنچه موارد اختلاف دو کاندیدای وزارت است آشکار شود. پس هر یک با دبیران خود در دیوان نشسته و دو برنامه نوشتند. ابوالفرج در برنامه خود همه پیمان‌نامه‌ها را برابر قیمت‌گذاری اصلی آورد، از بخش‌هایی که درآمد را می‌کاست تنها برخی را نوشت. او از هزینه‌ها کم کرد و پس‌افت‌ها را نادیده گرفت تا سرانجام کسر بودجه را از میان برد و درآمد و هزینه را برابر نشان داد. ولی ابوالفضل پیمان‌نامه‌ها را، با یادآوری آنچه از آن کسر می‌شود و کسر کردن آنچه به پیمانکاران مهلت داده می‌شود، آورد. او بر نقدها، نه نسیه‌ها، تکیه نمود. او هزینه‌ها را درشت‌تر نشان داد و بر آنها افزود، تا در برنامه خود کمبود درآمد از هزینه را نشان داد. سپس راه‌هایی نشان داد که می‌تواند از آن کسر بودجه را جبران کند، هر گاه بازکسری بماند، مطابق معمول آن را به سال آینده بیاورد. سپس این دو با هم بحث کردند و با پادرمیانی دبیرانشان بدین نتیجه رسیدند که وزارت را از میان بردارند و هر دو تن به‌عنوان «دبیر» دست به کار شوند (ابن مسکویه، ۱۳۷۳، ج ۶: ۲۹۵). در آخر ابوالفضل شیرازی با کمک «شیرزاد» دبیر مخصوصش به مقام وزارت رسید. به گزارش مسکویه، وی را «خلعت قباپوشانیده، شمشیر و کمر زرین بسته، او را بر اسب زرین سوار کرده، به رسم وزیران، اقطاع پنجاه هزار دیناری دادند» (همان: ۲۹۶).

اگرچه وزارت اشتراکی در اوایل به خوبی پیش می‌رفت، اما بعدها حس رقابت را بین وزراء به وجود آورد و به تدریج موجب تنش بین آنان شد تا آنجا که عنوان دبیر به جای وزیر به کار برده شد (ابن مسکویه، ۱۳۶۳، ج ۶: ۳۴۰). از آنجا که اهمیت و قدرت وزراء در اواخر آلبویه رو به افول نهاد، گروهی از قدرت‌طلبان بر بعضی از

امیران بویه از جمله بهاءالدوله (متوفی ۴۰۴ ق)، سلطان الدوله (متوفی ۳۹۳ ق) و مشرف الدوله (متوفی ۴۱۳ ق) نفوذ پیدا کردند. این گروه در زمان سلطنت سلطان الدوله از چنان قدرتی برخوردار شدند که به آنها «مدبرون الدوله» یعنی اداره‌کنندگان دولت می‌گفتند و در حقیقت زمام امور حکومت را در اختیار داشتند (کاهن، ۱۳۸۴: ۴۶).

۳. وزارت توأمان در دوره قراختایان کرمان

از جمله حکومت‌های محلی و نیمه‌متمرکز پیش از تثبیت حکومت مغولان در ایران، قراختایان کرمان است. در نظام اداری این حکومت محلی وزارت یا مقامات و مناصب هم‌عرض به چشم می‌خورد. قتلغ سلطان براق حاجب از امرای قراختایی و از اولاد «گورخان بزرگ» بود که در عهد سلطان علاءالدین والدین تکش خوارزمشاه به‌عنوان نایب گورخان به خوارزم آمد و تا سلطنت علاءالدین والدین تکش خوارزمشاه در آن منصب بود. در ابتدا منصب حاجب خاص را داشت و پس از آن به امارت یولوق و یارغو و بعد در دیوان مظالم نشست و علاوه بر این اتابکی، «سلطان غیاث‌الدین پیرشاه» در اصفهان را بر عهده داشت. بعد از مدتی به کرمان تاخت و حکومتی محلی را در کرمان پایه‌گذاری کرد (رشیدالدین، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۷۲؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۴). با استیلای براق حاجب نفوذ قراختایان کرمان تا قلمرو دریایی ایران در خلیج فارس گسترش یافت. این مناطق توسط حکام محلی با حمایت و سیادت قراختایان کرمان اداره می‌شد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۷۰-۱۷۲).

با تثبیت قراختایان کرمان، نظام اداری شکل گرفت. نظام دیوانی قراختایان کرمان مانند حکومت مرکزی مناصب وزیر، حاجب، مستوفی و غیره را شامل می‌شد. از اولین وزراء دربار قراختایان می‌توان به خواجه ضیاءالملک‌الدین، وزیر در عهد قطب‌الدین سلطان، اشاره کرد. تیمور ملک در کنار خواجه ضیاءالدین قرار گرفت که بسیار مورد احترام سلطان قطب‌الدین و ترکان خاتون بود. اگرچه تیمور ملک منصوب به وزارت نبود، اما در کنار وزیر قرار داشت. منشی کرمانی بیش از این به جایگاه تیمور ملک در

دربار اشاره‌ای نکرده است، اما طبق اشارات او، فردی با نفوذ بوده است که گاهی در جنگ‌ها به‌عنوان فرمانده حضور داشته است. قطب‌الدین، خواجه ضیاءالدین و تیمورملک را «به صلات گرانمایه اختصاص داد» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۷). سلطان رکن‌الدین (۵۹۲-۶۰۰ ق)، جانشین سلطان قطب‌الدین، در طی نامه‌ایی که از اتابک شیراز دریافت می‌کند؛ مبنی بر اینکه خواجه ضیاءالملک و تیمورملک هرگز با تو یکدل نبوده‌اند، آنان را که «ناب اشد مملکت و قرم مقدم بود به تیغ بران بفرمود» (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۹).

اگرچه نام وزیر تنها متعلق به خواجه ضیاءالدین است، اما ظاهراً تیمورملک به‌واسطه نفوذش با خواجه ضیاءالدین در یک رتبه قرار گرفته است و هر دو «اشد مملکت» هستند. بعد از آنان سلطان، «وزارت را بر خواجه فخرالملک شمس‌الدین محمدشاه حاجی الزوزنی تقلید فرمود و همچنین خواجه ظهیرالدین محمد را که از قدما و اعیان کرمان بود در وزارت راه داد و به دلیل کبر سن و تبحرش در حساب و کتاب بر فخرالملک تفوق و تقدم داشت». در واقع وجود فخرالملک به نوعی استقلال دیوان را از ظهیرالدین گرفت و عرصه را بر وی تنگ کرد (همان: ۳۳). به نظر می‌رسد ظهیرالدین در کرمان فردی بانفوذ و ثروتمند بود و این باعث رعب و وحشت سلطان قراختایی شد و با قرار دادن فردی هم‌شأن وی در نظام اداری، مانعی را برای جاه‌طلبی وی ایجاد کرد. قتلغ ترکان و حجاج سلطان فردی به نام خواجه قوام‌الملک فخرالدین یحیی را به عنوان وزیر منصوب کردند، اما به گزارش کرمانی «هرچند اسم وزارت بر خواجه قوام نهادند، فخرالملک شمس‌الدین محمدشاه که بر عرصه بزرگی شاه و بر فلک بزرگواری ماه بود بر خواجه قوام معین شد» (همان: ۴۵). فخرالدین یحیی عنوان وزیر نداشت و در زمره درباریان شمار می‌رفت و با اقتدار خود در اختیارات وزیر خلل ایجاد می‌نمود. سلطان جلال‌الدین سیورگتمش وزارت را به خواجه نظام‌الدین دبیر می‌دهد که در امور دیوانی بسیار سرآمد بود و خواجه یمین‌الملک قوام‌الدین را که از ندیمان دربار است به وزارت خاص منصوب کرد (همان: ۵۱).

وزیر خاص احتمالاً منصبی است که در کنار وزیر قرار می‌گرفت و در تمام دوره قراختایان کرمان از برتری برخوردار بود. تفاوت تنها در اسم منصب بود که در زمان سلطان جلال‌الدین در عنوان منصب وزیر خاص متجلی می‌شد. در ادامه فردی به نام خواجگان و فخرالمک نظام‌الدین به وزارت منصوب شدند (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۹). چنین بر می‌آید که در اواخر دوره قراختایان رسماً دو نفر در منصب وزارت منصوب می‌شدند.

ضعف و زوال قدرت سلجوقیان به پیدایش دولت‌های محلی در ایران یاری رساند. از جمله در فارس، ترکمانان سلغری فرصت را غنیمت دانسته و دولتی را بنیان نهادند که تا بیش از یک قرن بعد، به‌ویژه در جنوب ایران، از نقش‌آفرینان اصلی صحنه قدرت بودند. سنقر بن مودود (۵۴۳-۵۵۸ق)، پایه‌گذار دولت سلغریان فارس، از اوضاع نابسامان دولت سلجوقی استفاده کرد و ارسال بن طغرل سلجوقی حکومت فارس را به وی واگذار کرد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۰۲). تشکیلات دیوانی و سازمان اداری اتابکان فارس از الگوی تشکیلات دیوانی سلجوقیان برگرفته شد، اما این امر ظاهراً قبل از حمله و استقرار مغول بود. با تثبیت مغول در ایران، در دیوان وزارت تغییراتی صورت گرفت. برخی مواقع دو وزیر به اشتراک در دیوان وزارت منصوب شدند. در عصر حکومت ابوبکر بن سعد (۶۲۳-۶۵۸ق) و با تدبیر وی فارس از تاخت و تاز مغول در امان ماند و خراج‌گذار مغول شد و نماینده مغول را در دربارش پذیرفت. ابوبکر دو نفر با نام‌های مقرب‌الدین مسعود و امیر فخرالدین ابوبکر را به وزارت منصوب کرد. فخرالدین ابوبکر از خادمان طشت‌خانه بود و پس از مدتی به سمت خزانه‌داری منصوب شد و روزبه‌روز بر مقام وی افزوده شد. «فخرالدین ابوبکر مردی دانا و سخاوتمند و دانش‌دوست و دین‌پرور بود. هنوز از موقوفات او با وجود تعدی بیگانگان و فساد و تصرف فرزندان او هر سال هزار دینار صرف خیرات و مبرات می‌شود و نیز نسبت به ولینعمت خود سخت وفادار بود» (آیتی، ۱۳۸۳: ۹۶).

بعد از مرگ ابوبکر حکومت اتابکان فارس رو به افول نهاده شد و تا سال ۶۶۱ ق. پنج تن از سلغریان روی کار آمدند که از نظام اداری و وزیران آنان اطلاعات چندانی در دسترس نیست. آتش خاتون تا سال ۶۸۱ ق. در فارس حکومت کرد. وی همسر منگوتیمور، پسر یازدهم هلاکوخان، و نیز دختر اتابک سعد زنگی بود. نظام اداری در عصر وی وزارت اشتراکی را در خود داشت، وی خواجه نظام‌الدین وزیر و نجیب عمادالدین را به اشتراک به وزارت منصوب کرد (همان: ۱۰۶). البته اطلاعات چندانی از وزرای این دوره در دسترس نیست.

۴. مقامات هم‌عرض

جز عصر آل‌بویه و قراختاییان کرمان در نظام اداری ایران تا پیش از ایلخانان به عنوانی که پادشاهان رسماً وزراء را در وزارت شریک گردانند مواجه نمی‌شویم. اما در نظام اداری و سیاسی ایران مناصب درباری همچون «حاجب»، «ندیم»، «دبیر»، «وکیل در»، «مشرف» و غیره گاه هم‌عرض با منصب و قدرت وزیر قرار می‌گرفت. آنها به واسطه نفوذ خود قدرت بسیار می‌گرفتند و هم‌تراز با وزراء و گاهی مرتبه‌ای بالاتر می‌یافتند. بنا به گفته بیهقی، وزرای پنهانی در دوره غزنوی بودند که رسماً شغل وزارت نداشتند، اما در پشت پرده در امور دخالت داشتند و پادشاهان را دست‌آویز اهداف خود قرار می‌دادند و به خاطر انجام امور مورد نظرشان آنان را بر تخت می‌نشاندند و سخن‌شان، گاه حتی از وزیر مهم‌تر شمرده می‌شد (بیهقی، ۱۳۵۷: ۲۵۶). البته این ویژگی مختص به دوره غزنوی نیست و در دوره‌های دیگر نیز شاهد قدرت‌نمایی مناصب به صورت پنهان و آشکار، هم‌تراز با وزیر و گاه فراتر از وی در دربارها هستیم که هر کدام از آنها به صورت جداگانه بررسی می‌شود.

دبیر

در رأس دیوان رسائل «دبیر» کارآموده‌ای قرار می‌گرفت که از آداب و سیاست بهره کافی داشت. نظامی سمرقندی اهمیت صاحب دیوان‌رسائل و دبیران زیر مجموعه آن را

اینگونه بیان می‌کند: «دبیر صنعتی است، مشتمل بر قیاسات خطایی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حيله و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و نائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام ساختن در هر واقعه تا بوجه اولی و احری ادا کرده آید» (نظامی سمرقندی، ۱۳۳۳: ۱۲). همچنین خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در اهمیت دبیری به فرزندش این چنین می‌نویسد: «دبیران خداوندان فطنت و پشتیبانان دولت‌اند، و نوک قلم ایشان بلبل بستان بلاغت و عندلیب اعضاء براءت است، چون عذرا صبح را به زلف شام عنبر فام بیاریند و چهره دولت و منشور نصرت را به خلوت و طغرای مقصود گردانند و خانه ملوک را گنجینه قرینه قارون، و مطموره دینه فریدون سازند» (همدانی، ۱۳۵۸: ۸۶). چون دبیران با نامه‌های محرمانه امیران سروکار داشتند، دستی نیز در فعالیت‌های سیاسی مخصوصاً در ایام آشوب‌ها و اختلافات امرا داشتند، زیرا رؤسای صاحب‌دیوان می‌توانستند جنگی را برافروزند یا فرونشاندند (نجف زاده، ۱۳۷۸: ۳۱۷).

چنانکه ابوالقاسم احمدبن‌حسن در ایام امارت سلطان محمود غزنوی در خراسان منشی بود و زمانی که دیوان رسائل به او محول شد، در خدمت سلطان در مناصب ترقی می‌کرد. وزیر ابوالعباس اسفراینی در مهمات مملکت از او مشورت می‌گرفت و هنگامی که سلطان به جنگ نارین رفت، کارهای مهم دیوان به او محول شد و «اگر چه اسم وزارت هنوز نبود، اما جملگی امور برای او یقظع می‌رسید و وزارتی در پرده عزلت می‌راند» (جرفادقانی، ۱۳۳۷: ۳۴۳-۳۴۵) یا ابوالحسن عراقی دبیر سلطان مسعود غزنوی هر چند در دیوان رسائل بود، اما کمتر در دیوان رسائل حضور داشت و به اعمال نفوذ در حوزه‌های دیگر می‌پرداخت و هنگامی که دیوانیان و دبیران در مجلس پادشاه جمع بودند، وی سمت راست خواجه بونصرمشکان، رئیس دیوان رسائل «بنشست بر نیم ترک دیوان وزارت چنانکه در میانه هر دو مهتر است» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۷۵).

ندیم

از دیگر مناصب درباری که در برخی ادوار وزارت پنهانی داشت، ندیم است. خواجه نظام‌الملک طوسی در منصب ندیم چند فایده ذکر می‌کند: «یکی آنکه پادشاه را مونس باشد و دیگر آنکه چون شب و روز با او باشد به محل جاننداری بود و اگر نعوذبالله خطری پیش آید، ندیم باک ندارد که تن خویش را سپر بلا کند و دیگر هزار گونه سخن با ندیم بتوان گفتن، از جد و هزل، که با وزیر و بزرگان نتوان گفتن، که ایشان صاحب عمل‌اند و کارکنان پادشاه باشند و نیز از ندیمان هزار گونه سخن شنوند و احوال نمایند، به حکم گستاخی از خیر و شر در مستی و هوشیاری که در آن فایده و مصلحت باشد، ولیکن ندیم باید نوادر، از هزل و جد، بسیار زیاد دارد و نیکو روایت کند و همواره نیکوگوی و نیک پیوند باشد و نرد و شطرنج داند باخت و اگر روی بداند زد و ملامتی کار داند بسیار بهتر باشد و باید که موافق پادشاهان باشد و هرچه پادشاه گوید کند، زه و احسنت بر زبان دارد، و معلمی نکند که این بکن و آن مکن و هرچه تعلق به عشرت و تماشا و مجلس انس و شراب و شکار و گوی زدن و خورد و برد و مانند این دارد، روا باشد که ندیمان تدبیر کند که ایشان این معنی را مهیاند و باز هر چه تعلق به مملکت، عمارت، مصاف، تاختن، سیاست، ذخیره، وصلت، سفر، مقام، لشکر و رعایا دارد و مانند آن، با وزیر و بزرگان و دولت و پیران جهان‌دیده تدبیر کند اولی‌تر باشد، که ایشان در این معنی داهی‌تر باشند، تا همه کارها به وجه خویش رود» (طوسی، ۱۳۷۴ : ۱۰۶-۱۰۷). حافظ در تکمیل سخن خواجه نظام‌الملک چنین می‌سراید:

به سمع خواجه رسان ای ندیم وقت‌شناس به خلوتی که در او اجنبی صبا باشد
 لطیفه‌ایی به میان آر و خوش بخندانش به نکته‌ای که دلش را بدان رضا باشد
 پس آنگهش ز کرم این قدر به لطف بپرس که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد
 (حافظ، ۱۳۷۱: ۲۵۲)

به رغم اینکه خواجه نظام‌الملک ندیم را از مناصب صاحب نفوذ دربار عنوان می‌کند، در عین حال وظایف و محدوده عملکرد او را از وزراء و دیوانیان جدا می‌کند. این تئوری‌ها در عمل راه به جایی نمی‌برد و مداخله در امور یکدیگر و عدم پابندی به محدوده اختیارات خود، در نظام اداری - سیاسی ایران امری معمول و مرسوم بود و بسته به مقتضیات و به دلایل متعدد، آشفته‌گی‌ها و آمیختگی‌های بسیار در عمل دیده می‌شد. سلطان مسعود غزنوی، بوسهل زوزنی (از ندیمان دربار) را زمانی که در دامغان مالیات جمع می‌کرد به اردوگاه وی پیوست و مورد لطف خود قرار داد «مرد به شبه وزیری گشت و سخن امیر با وی می‌بود» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۲). همه کارها با تدبیر و رأی او بود و برغم اینکه مردم از وی بسیار ناراضی بودند، او چنان قدرت گرفت که در هنگام گزینش وزیر، نقش میانجی میان سلطان مسعود و فرد مورد نظر، یعنی خواجه احمدبن حسن میمندی، را داشت (همان: ۱۵۰-۱۵۲).

وکیل در

از دیگر مناصب صاحب نفوذ در نظام اداری ایران «وکیل در» است. این منصب را فردی باتجربه و مورد اعتماد در میان درباریان عهده دار می‌شد «و کسی که احوال مطبخ و شرابخانه و آخور و سراهای خاص و فرزندان و حواشی بدو تعلق دارد، هر ماهی، بلکه هر روزی و هر وقتی پیش آید و حال باز نماید و شناخته مجلس عالی باشد و به وقت استطاع رأی کند و آنچه می‌رود و می‌دهد و می‌ستاند خبر می‌کند، و او را حشمتی تمام باید تا شغل تواند راند و کار او به نظام روان باشد» (طوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۵). روابط نزدیک وی با سلطان ویژگی‌های دیگری را برای این صاحب‌منصب رقم می‌زد. «وکیل در بایستی شخص فصیح و عالم و نیز موقع سنج و در خصوص حالات سلطان موقع شناس باشد» (بنداری، ۱۳۳۶: ۲۰).

در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه (۵۹۱-۶۱۷ق) پس از عزل وزیر خود نظام‌الملک محمدبن صالح، انجام امور وزارت را به شش وکیل در به اسامی نظام‌الدین کاتب انشاء، مجیرالملک تاج‌الدین ابوالقاسم، امیر ضیاءالدین بیابانکی، شمس‌الدین

گنابادی، تاج‌الدین ابن کریم الشرق نیشابوری، شریف‌الدین مجدالدین محمد نسوی واگذار کرد (خسروییگی، ۱۳۸۵: ۱۲۰). اینکه تقسیم وظایف آنها چگونه و به چه صورت بوده است در منابع اشاره‌ای نشده است.

مشرف

«مشرف» از دیگر مناصب حائز اهمیت در نظام اداری بود. او مأمور رسیدگی به حساب‌ها و دخل و خرج مملکت و ناظر اعمال دیگران در دیوان‌ها بود (شریک امین، ۱۳۵۷: ۲۲۰). علاوه بر این «مشرف معلوم رأی و فرمان ده جهانیان بود که چون مشرفی در امور مملکت نصب شود، وی بزرگ‌زاده و فاضل و امین و محتاط و راست قول و راست قلم و معاملت دان و کوتاه دست، ولی خدای ترس و با دیانت، چنانکه بر قول و بر قلم او جمله اهل مملکت را اعتماد باشد و هر جا که قلم او آمد هیچ‌کس در آن محل شبهتی نماند» (فخرمدبر، ۱۳۵۴: ۲۱). به گزارش نسوی «او روز بار بر دست راست سلطان می‌نشست پستی و مسند نداشت و در برابر ارباب مناصب برمی‌خواست» (نسوی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). کمال ثابت‌بن‌ابی‌المبردین قمی مشرف دیوان سلطان مسعود سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷ق) بود که به دلیل اینکه اتابک‌النقش از امرای لشکری دارالخلافة را به خدمت آورد، مورد محبت سلطان قرار گرفت و بعد از آن استیلای تمام یافت، «چنانچه حقیقت اسرار و جهینه اخبار ملک شد و رایزن دولت» و چنان اشراف پیدا کرد که وزیر را همپای او نبود (ابوالرجای قمی، ۱۳۶۳: ۵۵-۵۶؛ ۶۲). استیلای او به جایی رسید که صفی‌الدین محمد وکیل را در وسط بازار به دار آویخت و قاضی قم، ابوابراهیم بویه، را که چهل سال در منصب قضا بود، به دستور وی در زندان به قتل رساند (همان: ۷۱).

حاجب

«حاجب» از مناصب دیگری است که عناوینی همچون پرده‌دار و دربان داشت. حاجب از ریشه حجب است، به معنای پوشاندن و پنهان کردن چیزی از چیز دیگر، از این رو به

نظر می‌رسد وظیفه اصلی حاجب مانع شدن از تماس مستقیم کارگزاران مردم با خلیفه و سلطان و به نوعی پنهان داشتن ایشان از دیدار مستقیم مردم بود (خضری، ۱۳۸۷: ۱۲/۲۸۳۲). صابی در کتاب خود رسوم *دارالخلافة* از ویژگی حاجب این‌گونه می‌گوید: پرده‌دار باید میانسال باشد. در فاصله میان سی سال و پنجاه سال که کارها به تجربت دریافته باشد و یا پیری باشد خود نگهدار و روزگار آزموده با دوراندیشی و خردی که او را به سوی صواب راهنمون شود تا بداند که چه را انجام دهد و چه را ترک کند، این شخص باید خوش‌چهره باشد راه‌های آمد و شد را بداند و اطرافیان را در کارهایی که به‌عهده دارند مرتب کند بدان‌گونه که هیچ کس از آنها از حد خویش تجاوز نکند (صابی، ۱۳۴۶: ۵۳).

همچنین در برخی ادوار او دستورها و اوامر سلطان را می‌شنود و پس از آن به وزیر می‌رساند (بنداری، ۱۳۳۶: ۱۳۴).

صاحب دیوان

«صاحب دیوان» از مناصب حائز اهمیت در نظام اداری به‌شمار می‌رفت، که عموماً کارهای مالی را به‌عهده داشت و به‌واسطه دسترسی به خزانه، صاحب قدرت بود و در امور مملکتی مداخله می‌نمود. به این دلیل گاهی صاحب دیوان را هم‌پایه وزیر قرار می‌دادند. چنانچه بختیارالدول بویه‌یی (۳۵۶-۳۶۷ق) منصب صاحب دیوانی را به ابوقره اعطاء کرد که فردی ثروتمند در واسط بود، اما وزیر ابوالفرج، دیوان ابوقره را تعطیل کرده و خودش امور مالی را در دست گرفت. ابوقره به بختیار وعده داد که سالیانه مالی بابت حقوق حسابداری به او بپردازد. او به بختیار گفته بود، این دیوان برای آن پدید آمده است که تو کار وزیران را بررسی کنی، اکنون یک وزیر، خود هر دو کار را انجام می‌دهد و با این روش درآمد و هزینه نزد تو ناشناخته می‌ماند و اصل و فرع تباه می‌گردد. چون این گزارش به ابوالفرج وزیر رسید، سخت برآشفست و به بختیار پیام داد که او نمی‌تواند بپذیرد که یک دبیر بر خلاف نظر وی عهده‌دار چنین دیوانی شود. بختیار پاسخ داد: «ما نیازمند یک صاحب دیوان هستیم که هم‌پایه وزیر باشد» (ابن

مسکویه، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۲۴-۳۲۳). چنین به نظر می‌رسد بختیارالدوله آگاهانه صاحب دیوان را برای کنترل اختیارات و بازرسی عملکرد وزیر انتخاب نمود.

نتیجه‌گیری

در میان حکومت‌های مستقل و نیمه مستقلی که بعدها شکل گرفت، سران حکومت آلویه از جمله عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲ق)، صمصام‌الدوله (۳۷۲-۳۸۸ق)، فخرالدوله (۳۶۶-۳۸۷ق) و بهاء‌الدوله (۳۷۹-۴۰۴ق) در دستگاه اداری خود دو وزیر با قدرت یکسان داشتند. وجود دو وزیر در حکومت آل بویه فقط در ایالت‌های مختلف نبود، بلکه در دربار نیز دو وزیر همزمان حضور یافتند، اما وظایف محوله به آنها و حوزه اختیاراتشان در منابع ثبت نشده است. در عهد آل بویه، اگرچه این امر در اوایل به خوبی پیش می‌رفت، اما بعدها حس رقابت را بین وزراء به وجود آورد. مقامات هم‌عرض در ایران با توجه به عدم تشخیص و تثبیت دقیق محدوده نفوذ و اقتدار صاحب‌منصبان و تغییر تحولات آن بر مبنای علائق شخصی حکمران وقت، نفوذ برخی از درباریان شرایطی را ایجاد می‌کرد. این دسته افراد، بدون تفویض منصب، از کفه هرم قدرت خود را به نوک هرم نزدیک کنند که این موارد توازن قدرت را به هم می‌ریخت و صاحب‌منصبانی هم‌پایه وزیر، اما بدون عنوان وزرات را در نظام اداری مطرح می‌کرد.

کتابنامه

آیتی، عبدالمحمد. (بی‌تا)، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

آقسرایبی، کریم. (۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه*، مترجم عثمان توران، تهران: اساطی.

ابوالرجای قمی، نجم‌الدین. (۱۳۶۳)، *تاریخ الوزراء*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۷۳)، *تجارب الامم*، جلد ششم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: توس.

- _____ . (۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، جلد پنجم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: توس.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۵۰)، *تاریخ بیهقی*، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۷۷)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جلد دوم، ترجمه جواد فلاطوری؛ مریم میراحمدی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- بنداری اصفهانی. (۱۳۳۶)، *زبده النصر و نخبه العصر*، مترجم محمدحسین خلیلی، بی جا: بنیاد فرهنگ ایران اسلامی.
- ترکمنی آذر، پروین. (۱۳۸۸)، *دیلمیان در گستره تاریخ ایران*، تهران: سمت.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح. (۱۳۳۷)، *تاریخ یمینی*، به اهتمام جعفر شعاع، تهران: بنگاه ترجمه و کتاب.
- حافظ. (۱۳۷۱)، *دیوان حافظ*، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران: ناهید.
- خسروبیگی، هوشنگ، شرفی، محبوبه. (۱۳۸۵)، *تاریخ خوارزمشاهیان*، تهران: سمت.
- خضری، احمد رضا. (۱۳۸۷)، «حاجب»، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد دوازدهم، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۳۵)، *دستورالوزرا*، سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- شریک امین، شمس. (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات دیوانی عهد مغول*، تهران: فرهنگستان ادب و هنر.
- صابی، هلال. (۱۳۴۶)، *رسوم دارالخلافة*، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انجمن آثار ملی.
- طوسی، نصیرالدین. (۱۳۷۳)، *اخلاق ناصری*، توضیح و تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.
- کاهن، کلود. (۱۳۸۴)، *بویهیان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.

- محمدی، ذکراالله، انصاری، سمیه، «عوامل تضعیف دیوانسالاری آل بویه و نقش آن در انحطاط حکومت»، *خردنامه*، شماره ۱۰.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، باهتمام، عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۳۶)، *نزهة القلوب*، با حواشی و تعلیقات محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۶۲)، *سمط العلی للحضرة العلیا*، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- نجف‌زاده، براتعلی. (۱۳۷۸)، *نامه آل سامان: «طبقات اجتماعی عصر سامانیان»*، به کوشش علی‌اصغر شعردوست، قهرمان سلیمانی، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ.
- نخجوانی، هندوشاه. (۱۳۴۴)، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال، تهران: زبان و فرهنگ ایران .
- نسوی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۴)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح و مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر. (۱۳۳۳)، *چهارمقاله عروضی*، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران: زوار.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۵۸)، *سوانح الافکار*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.

جغرافیای تاریخی و اقتصادی شهرستان دشتی

(۶۹۴-۷۰۳هـ / ۱۲۹۴-۱۳۰۳م)

طیبه ادیسی^۱

سید محمد فاطمی نژاد^۲

چکیده

مطالعه تاریخ، به‌ویژه وقتی با حوزه تخصصی جغرافیای یک منطقه و اقلیم خاصی همراه باشد، قطعاً خواننده تاریخ را به زوایای دقیق‌تری از گذشته می‌برد. گذشته هر سرزمینی به دلیل وجود عوامل جغرافیایی تأثیرگذار و مفید در پیشرفت آن منطقه از قاعده فراموشی مستثنی نیست. در شهرستان دشتی در کنار عوامل جغرافیایی مثبت و تأثیرگذار در طول تاریخ، برخی عوامل جغرافیایی هم وجود داشتند که در روند رشد این شهرستان تأثیر مخربی داشته‌اند؛ از جمله قحطی‌ها و خشکسالی‌های چند و یا طغیان سهمگین رودخانه مند.

پژوهش حاضر درصدد آن است که با رویکرد تحلیل تاریخی و با تکیه بر تاریخ شفاهی و مصاحبه‌های میدانی، به بررسی ابعاد مختلف این موضوع در شهرستان دشتی بپردازد. سؤال اصلی پژوهش آن است که عوامل جغرافیایی چه تأثیری بر پیشرفت شهرستان دشتی داشته است؟

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، جغرافیای اقتصادی، شهرستان دشتی، کشاورزی، قحطی.

۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه الزهرا

۲. دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه علم و فرهنگ

۱. مقدمه

شهرستان دشتی در طول تاریخ رویدادهای بسیاری را به خود دیده است. بزرگمردان، علما و نخبگان این شهرستان در رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران نقش مهم و تأثیرگذاری داشته‌اند. مردم این منطقه در انقلاب‌های بزرگ ایران و تحولات آن از خود شجاعت و فداکاری بسیاری نشان داده و از ورود اسلام و مهاجرت گسترده سادات تا انقلاب مشروطیت و قانون‌گذاری و تا حضور استعمارگران انگلیس در جنوب و دفاع از این مناطق قابل ستایش است. بزرگان دشتی دوشادوش رئیس‌علی دلواری در مقابل استعمارگران انگلیس برای حفاظت و دفاع از ناموس و خاک خود جنگیدند و خون‌ها دادند و جانفشانی‌ها کردند و موفق شدند که دست استعمارگران را از این مناطق کوتاه سازند. شهرستان دشتی از لحاظ جغرافیایی از وسعت قابل توجهی برخوردار بوده و دومین شهرستان بزرگ استان بوشهر است که منابع طبیعی و معدنی غنی دارد. در دوره‌های زمانی مختلف از لحاظ اقتصادی فعالیت‌های بسیاری برای پیشرفت و توسعه اقتصادی این شهرستان از سوی مردم و دولت صورت گرفته است. البته ناگفته نماند که تجارت و فعالیت‌های اقتصادی در طول زمان با فراز و نشیب‌های بسیار و افت و خیزهایی همراه بوده است.

منطقه دشتی قحطی‌ها و خشکسالی‌های بسیاری در سال‌های پیاپی به خود دیده و قطعاً این قحطی‌های متوالی، بیکاری، فقر و افت اقتصادی، به‌ویژه در زمینه کشاورزی، که رکن اساسی اقتصاد دشتی بوده، به همراه داشته‌است. این معضل منجر به تضعیف اقتصادی و مهاجرت گسترده مردم این منطقه برای یافتن شغل و امرامعاش خانواده به سایر استان‌ها یا حتی به کشورهای خارجی، به‌خصوص کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس شده است. با وقوع انقلاب اسلامی ایران و کمک‌های شایانی که دولتمردان برای سامان دادن اوضاع اقتصادی این شهرستان کردند، اوضاع مردم رو به بهبودی رفت. اجرایی نمودن برنامه‌های توسعه اقتصادی و حمایت کشاورزان و بازرگانان از سوی دولت به بهبود و رشد اقتصادی منطقه دشتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی کمک قابل

توجهی کرد. دشتی از پتانسیل‌های بسیار بالایی در زمینه منابع طبیعی و نیروی کار مفید و استعداد‌های جوان برخوردار است که با برنامه‌ریزی دقیق و سرمایه‌گذاری هدفمند قطعاً به توسعه و پیشرفت اقتصادی چشمگیری خواهد رسید. وجود معادن و منطقه‌های نفت‌خیز و گازخیز از ویژگی‌های مثبت این منطقه است که با هدایت و مدیریت دقیق و دلسوزانه می‌توان در آینده نه چندان دور شاهد رشد درخشان و قابل توجهی در زمینه اقتصادی در این شهرستان بود که می‌تواند منجر به کم و محدود شدن معضل بیکاری جوانان این شهرستان شود.

در زمینه این پژوهش به صورت مستقل و مستند کار علمی صورت نگرفته است و فقط در برخی آثار که در مورد استان بوشهر است، این شهرستان را به صورت کوتاه و مختصر معرفی کرده‌اند. برای نمونه در آثاری چون نگاهی به خورموج از حمید زارعی، *استان من بوشهر* از سید قاسم یاحسینی، *فرهنگ‌نامه بوشهر* از دکتر حمیدی و... فقط به معرفی شهرستان و موقعیت جغرافیایی آن اکتفا شده است. در این کار پژوهشی سعی می‌شود که به صورت مفید و مستند به بررسی جغرافیای تاریخی و اقتصادی شهرستان دشتی، دومین شهرستان بزرگ استان بوشهر، پرداخته شود.

۲. جغرافیای طبیعی و انسانی شهرستان دشتی

شهرستان دشتی یکی از شهرستان‌های بزرگ استان بوشهر است. این شهرستان شامل منطقه‌ای وسیع و پهناور است که در سمت جنوب شرقی بندر بوشهر واقع شده و مرکز این شهرستان هم اکنون شهر خورموج است. فاصله شهر خورموج تا بندر بوشهر ۸۴ کیلومتر است. شهرستان دشتی و شهرستان دشتستان تا سال ۱۳۵۲ جزء استان هفتم (استان فارس) بوده و در این سال با مستقل شدن استان بوشهر، این شهرستان‌ها به عنوان شهرستان‌های بزرگ و مهم استان شناخته شدند.

حدود و گستره

شهرستان دشتی با ۴۲/۴۸۶۱ کیلومتر مربع وسعت، ۶/۲۱ درصد کل مساحت استان بوشهر را شامل می‌شود و در کمربند میانی استان بوشهر و در محور ارتباطی اهواز- بوشهر- بندرعباس واقع شده است. دشتی از شمال به شهرستان تنگستان، از جنوب به شهرستان‌های جم و دیر، از شرق به شهرستان فیروزآباد فارس و از غرب به شهرستان تنگستان و خلیج فارس محدود می‌گردد. در فاصله ۲۸ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۲۸ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی و ۵۱ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۱۰ دقیقه طول شرقی قرار دارد. ارتفاع مرکز شهرستان دشتی از سطح دریا ۶۰ متر و فاصله هوایی آن تا تهران ۷۸۳ کیلومتر است. دشتی از لحاظ وسعت دومین شهرستان استان است و از سه بخش مرکزی به وسعت ۷۳۰، کاکلی با وسعت ۱۲۶۱/۷۴ و شنبه و طسوج با مساحت ۲۸۵۹ کیلومتر مربع تشکیل شده است.

موقعیت پستی و بلندی‌ها

منطقه دشتی از دو قسمت جلگه‌ای و کوهستانی تشکیل شده است. قسمت جلگه‌ای در جنوب و جنوب‌شرقی و منطقه کوهستانی در سمت شمال و شمال‌غربی قرار دارد. ارتفاعات منطقه نیز به «گچ‌ترش» معروف است، مهم‌ترین قله آن شامل ارتفاعات خورموج (کوه‌خورموج) با حدود ۱۹۰۰ متر بلندی و کوه سیاه در دشت پلنگ به ارتفاع ۱۵۰۰ متر می‌باشد که ادامه رشته‌کوه‌های زاگرس بوده و پس از گذر از خورموج به ارتفاعات «لیتو» در شمال خنج از توابع شهرستان لار منتهی می‌شوند (معاونت بودجه و نظارت، ۱۳۷۵: ۸)

رودهای شهرستان

رودخانه‌های شهرستان دشتی در طول تاریخ اهمیت بسیار و نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی مردم این منطقه داشته‌اند و تاکنون نیز نقش بسیار تأثیرگذاری در معیشت مردم این شهرستان دارند. این شهرستان از رودهای بسیاری برخوردار می‌باشد. که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

رودخانه مند: رودخانه مند ۱ از رودخانه‌های مستقل حوضه آبریز «مند» که از به هم پیوستن دو رودخانه شور و قره آغاج (دژگاه) واقع در ۲۸ کیلومتری شمال شرقی کازرون سرچشمه می‌گیرد و در نهایت در منطقه زیر رود بردخون به خلیج فارس می‌ریزد. این رودخانه در طول مسیر خود رودخانه‌های جم و شور را دریافت می‌کند. منبع تغذیه رودخانه نزولات جوی و در جهت شرق به غرب جریان دارد. طول رودخانه ۱۸۷ کیلومتر، شیب متوسط بستر آن ۱ درصد و در مناطق سولفاته، سولفاته کلروره و شور جریان دارد. این رودخانه در قسمت شمال غربی و غرب شهرستان واقع گردیده و مرز شهرستان‌های کاکلی و دیر است. نام این رود در منابع اسلامی سده سوم و تا دهم هجری، «سکان» بوده، که به اختلاف زکان/ ژکان/ تکان ثبت شده است (فخرایی، ۱۳۸۳: ۹۷).

میرزا حسن حسینی فسایی، در اثر خود آورده است: «رودخانه مند دشتی؛ آبش شیرین مایل به شوری است. رودخانه دژگاه در نزدیکی باغان ناحیه سنا و شنبه به رودخانه ریز پیوسته، رودخانه شنبه شود و چون به نزدیکی قریه دومنالو ناحیه مندستان دشتی رسد، رودخانه «مند» گردد. پس از نواحی مندستان برای همواری زمین بی‌فایده گشته، در نزدیکی قریه زیارت ناحیه مندستان، به دریای فارس فروریزد و چون زمین آن رودخانه به اندازه‌ای هموار است که جریان آب رودخانه محسوس نگردد، او را رودخانه «مند» گویند، یعنی وامانده و نمی‌رود.» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۶۱۳) این رود در روند رشد کشاورزی و زندگی روستاهای حاشیه‌ای آن بسیار تأثیرگذار است و در حال حاضر نیز بسیاری از ساکنان روستاها و شهرهای کوچک حاشیه‌ای آن مانند سینا، بردخون، مسیله، کاکلی، چاه‌حسین‌جمال و شیخیان از آب آن برای کشاورزی و به ویژه کاشت و پرورش گوجه‌فرنگی و گندم استفاده می‌کنند.

در طول تاریخ، با توجه به نقل قول‌های افراد ریش‌سفید و سالمند منطقه، این رود برای آبادانی و کشاورزی مردم خیلی مهم بوده و حتی مصاحبه‌های صورت گرفته از

مردم منطقه از وجود یک شهر تاریخی در دوره باستان، به نام شهر سو در کنار این رودخانه حکایت دارد و این شهر بسیار آباد و پررونق بوده است و اعیان و ثروتمندان بسیاری در این شهر به تجارت و کسب و کار مشغول بوده‌اند. در طول سال‌های گذشته و حتی در حال حاضر خمره‌هایی از طلا و حتی کوزه‌ها و اشیاء دیگری، در نتیجه تخریب‌هایی که ناشی از طغیان رودخانه ایجاد شده بود نمایان شدند.

رودخانه دشت پلنگ: این رود ۱۴۰ کیلومتر طول دارد و دارای حوضه وسیع و آب‌دهی سالانه ۱۶۰ میلیون مترمکعب است. رود دشت پلنگ از ارتفاعات دهرود سرچشمه می‌گیرد و پس از تلاقی با رود شور اهرم به رودمند می‌ریزد. **رود باغان:** رود باغان از ارتفاعات جم سرچشمه می‌گیرد و طول آن ۶۵ کیلومتر است. آب این رود شیرین و از کیفیت مطلوبی برخوردار می‌باشد و پس از گذر از روستای باغان به رودمند می‌ریزد.

رود سنا: رودی است فصلی با میزان بهره‌برداری ۱۰ درصد و کیفیت مناسب، از ارتفاعات لاور سرچشمه می‌گیرد و در نهایت به رودخانه مند می‌ریزد. به منظور توسعه بهره‌برداری از آب این رود سد خاکی بر روی آن احداث شده است.

رود شور: از رودخانه‌های فصلی شهرستان به شمار می‌رود که طول آن ۸۵ کیلومتر است. این رودخانه از دامنه شرقی کوه مند سرچشمه گرفته و در حوالی روستای چمکور به رودخانه مند می‌ریزد. منبع تغذیه رودخانه، نزولات جوی است و در جهت شمال به جنوب جریان دارد. طول رودخانه ۷۴ کیلومتر، شیب متوسط بستر آن کمتر از یک درصد و در مناطق بیکربناته سولفات- به صورت پراکنده و ناپیوسته و گنبدها و دیپیرهای نمکی عامل شوری جریان دارد (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲: ۱۹۲).

قنات‌های شهرستان دشتی

شهرستان دشتی از نظر زمین‌شناسی در محدوده سازندهای مزوزوئیک در زون زاگرس واقع شده است. زون زاگرس به شدت چین‌خورده و حاصل این چین‌خوردگی پیدایش

طاقدیس‌های متعدد و موازی با روند شمال غربی - جنوب شرقی است. نهشته‌های کواترنر با ضخامت‌های متفاوت در بستر رودخانه‌ها، دامنه ارتفاعات و نواحی سطح زمینه را جهت ایجاد ذخایر آب زیرزمینی فراهم آورده است. بخش اعظم قنوات منطقه در داخل این نهشته‌ها حفر شده است. دانه‌بندی آبرفت در حاشیه ارتفاعات متشکل از قله سنگ، شن و ماسه و در نواحی پست سلیت و رُس هستند؛ نهشته‌های آبرفتی توسط سیمان آهکی به هم متصل شده‌اند. به دلیل هوازدگی سطحی دیواره میله چاه قنوات پتانسیل ریزش دارند که باید برای حفاظت آنها تعمیر شوند.

قنوات کت، چاهگاه، بشک، کشتو و باغات در آبرفت‌های کم‌شیب قنوات کناربندک، پهنه سرمک، حناشور و آب نیلو در تراس‌های حاشیه رودخانه‌ها و دره‌ها و قنوات لاورشرفی، بندو و چارک در آبرفت‌های دامنه‌ای احداث شده‌اند، مادرچاه اکثر قنوات در حاشیه ارتفاعات آهکی واقع شده‌اند و از آنها تغذیه می‌گردند. از جمله قنات‌های مهم و پراهمیت که در طول تاریخ تا حال حاضر نقش بسیاری در رشد کشاورزی و گذران زندگی مردم این منطقه داشته است، شامل:

قنات کردلان: این قنات در روستای کردلان شهرستان دشتی واقع شده و قدمت آن به بیش از ۲۰۰ سال می‌رسد و حدود ۶۰ هکتار از اراضی این منطقه را آبیاری می‌کرده است و کشاورزان در این روستا به کمک آب این قنات به کشت محصولات چون لیموترش، شمام، گوجه فرنگی، گندم و جو وهندوانه می‌پردازند.

قنات باغان: قنات باغان در روستای باغان واقع و از مهم‌ترین و با قدمت بسیار بالایی است. قدمت این قنات به ۱۵۰۰ سال می‌رسد و در طول تاریخ زمین‌های بسیاری را در این شهرستان سیرآب نموده و در روند رشد کشاورزی در شهرستان نقش بسیار مؤثری داشته است. این قنات در حدود ۷ کیلومتر طول داشته و حالت زنجیره‌ای دارد و در حال حاضر نیز جهاد کشاورزی شهرستان دشتی با تعمیر و ایجاد سازه و حلقه‌های بتنی در حفظ و نگهداری این زنجیره کمک بسیاری نموده است. این زنجیره شامل ۳۶۰ حلقه چاه است و میزان اراضی زیرکشت آن حدود ۴۵۰ هکتار است. انواع محصولات

این منطقه شامل گندم و جو، گوجه فرنگی، کنجد، هندوانه، خربزه، خیار سبز و شمام است.

قنات چاهگاه: این قنات در روستای چاهگاه دشتی است و حدود ۳۰۰ سال قدمت دارد و حدود ۸ هکتار اراضی زیرکشت دارد و ۵۰۰ اصل نخل به کمک این قنات آبیاری می‌شوند و علاوه بر نخلستان، محصولاتی چون گندم، پیاز، تنباکو، هندوانه و خربزه به کمک آب این قنات در این روستا کشت و برای مصرف به نقاط دیگر ارسال می‌شود که در امرار معاش مردم این روستا کمک شایانی می‌کند.

قنات کت: قنات کت در روستای کت شهرستان دشتی واقع است. قدمت این قنات به حدود ۱۵۰۰ سال می‌رسد، ولی به اندازه قنات باغان اهمیت ندارد. طول این قنات حدود ۱۷۰۰ متر و میزان اراضی زیرکشت آن حدود ۱۵۹ هکتار است. ۲۰ اصله درخت کویر، ۱۰ اصله درخت گز و ۴۰ اصله درخت نخل از این قنات مشجر می‌شوند. علاوه بر این موارد، محصولاتی چون گندم و جو، کنجد و پیاز نیز با کمک آب این قنات توسط کشاورزان این روستا کشت و برای مصرف سایر نواحی اطراف به فروش می‌رسد.

جمعیت

بر اساس آمار سرشماری رسمی در سال ۱۳۸۵ جمعیت شهرستان دشتی بالغ بر ۷۱,۲۸۵ نفر بوده است. درگاه ملی آمار، ۱۳۸۵: ۱) در سال ۱۳۹۰ جمعیت این شهرستان ۷۷,۵۳۰ نفر (۱۹,۶۹۷ خانوار) اعلام شد. (درگاه ملی آمار، ۱۳۹۰: ۱) طبق آمار نهایی در سال ۱۳۹۵ جمعیت این شهرستان بالغ بر ۸۶,۳۱۹ نفر (۲۴,۴۷۴ خانوار) است (درگاه ملی آمار، ۱۳۹۵: ۱).

زبان و نژاد

نژاد مردم دشتی همانند سایر مناطق استان بوشهر است. پیش از ورود آریاییان، نژادهای بومی در این خطه سکونت داشته‌اند و پس از ورود قوم اخیر و اختلاط آنها با سایر نژادها (همانند عرب، سامی، عیلامی، بهبهانی و...) نژاد خاصی را به وجود آورد که کلاً

به بوشهری معروف گردیده و ساکنان هر منطقه به نام آن منطقه نامیده می‌شوند. زبان مردم دشتی، زبان فارسی با گویش محلی است که با لهجه‌های لری فارسی و سیوندی ارتباط نزدیک دارد و مفردات عربی، انگلیسی، هلندی و لغات بعضی از آنها نیز در این زبان دیده می‌شود. گویش مردم شهرستان دشتی گونه‌ای از گویش منطقه دشتی است که ریشه در زبان باستان ایران و زبان پهلوی ساسانی دارد و برگرفته از زبان پهلوی است. زبان دشتی خود متفرعات زبان پهلوی جنوب‌غربی است.

۳. جغرافیای تاریخی شهرستان دشتی

شهرستان دشتی، با مرکزیت شهر خورموج، سابقه‌ای کهن دارد، به طوری که این سابقه تاریخی به پیش از ظهور اسلام برمی‌گردد. دشتی در تقسیمات جغرافیایی پیش از اسلام، یکی از نواحی ساحل کوره اردشیر به‌شمار می‌آمد. کوره اردشیرخوره به سرزمینی وسیع و پهناور گفته می‌شد که در جنوب فارس واقع شده بود و جزء کوره‌های پنجگانه فارس محسوب می‌شد. شمالی‌ترین شهر این کوره در ساحل دریا بندر مهروبان یا ماهی‌روبان بوده است (قبادیانی، ۱۳۷۲: ۱۱۵). دشتی تا قرن پنجم قمری بندری معمور و آبادان بوده است و خرابه‌های آن نیز هم‌اکنون در شمال بندردیلم محل بازدید پژوهشگران است و جنوبی‌ترین نقطه‌ی آن تا سواحل لارستان فارس امتداد یافته بود. عرض این کوره نیز از سروستان فارس در شرق تا بندرشیف و جزیره شیف، اراضی ساحل دشتستان و خلیج فارس نوشته شده است (مالکی، ۱۳۹۴: ۲۰). بنای مرکز کوره اردشیرخوره، یعنی شهرگور (فیروزآباد)، را نامه شهرستان‌های ایران که یکی از متون معتبر پارسی میانه است، به اردشیر بابکان یا ارتخشیر پاپگان نسبت داده است (پهلوی‌نامه، ۱۳۶۰: ۸۲).

ابن خردادبه در ذکر نواحی ولایت فارس، اردشیر خوره را در مرتبه سوم نامبرده و ناحیه کوچک قبادخوره را هم جزء آن دانسته است (ابن خردادبه، بی‌تا: ۴۷). پس از وی، استخری در اثر خود اردشیرخوره را دومین ولایت فارس دانسته و آورده است

قسمت‌های ساحلی کوره اردشیر خوره را سیف، یعنی کناره، می‌گویند، ایالت مزبور در ساحل خلیج فارس سه سیف داشت که همه آنها در گرمسیر واقع بود، یکی سیف عماره در خاور جزیره قیس {کیش} و دیگر سیف زهیر در ساحل جنوبی ایراهستان و حوالی سیراف و بالاخره سیف مظفر در شمال نجیرم {بردستان} (اصطخری، ۱۳۶۸: ۹۷). عماره و زهیر و مظفر سه عشیره عرب بودند که از آن طرف خلیج فارس به سواحل شمالی کوچ کردند و در این قسمت فارس مسکن گزیدند.

کریستین سن نیز در اثر خود آورده است نخستین پادشاه ساسانی را علاقه‌ای طبیعی نسبت به ولایت پارس زادگاه خود بود. چنان‌که بنیانگذار سلسله ساسانی گاهی در شهر گور (فیروزآباد کنونی) که جنوبی‌تر از استخر واقع شده است و دارای باغ و گلستان‌های بسیار بود، مقام می‌کرد و آنجا را اردشیرخوره (فره اردشیر) نامید. در روزگار جوانی اردشیر در این مکان قصری ساخته بود که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است. تالار ورودی و تالار اطرافش را به وسیله طاق چرخی پوشیده بودند. دیوارهای خارج پنجره نداشت، اما دارای ستون‌های برجسته و طاق‌نما بود. در آن شهر اردشیر آتشکده‌ای بنا کرد که آثار آن تا هنوز باقی است (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۱۴۳). در هزاره نخست اسلامی و حداقل تا پایان دوره ایلخانان هیچ نام و نشانی از شهرستان دشتی در منابع تاریخی مشاهده نمی‌گردد، اما برخی از تاریخ‌نگاران محلی حدس می‌زنند که شهرک اسلامی نجیرم با شهرستان دشتی مطابقت دارد. نجیرم^۱ شهری در کرانه خلیج فارس بوده که از توابع بندر بزرگ و مشهور سیراف^۲ محسوب و بندرگاهی کم اهمیت تلقی می‌شد (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۲۵). اشپولر در ادامه نام کهن و پارسی آن را نگیرم می‌داند. وی از قاعده معرب شدن نام‌های پارسی و تبدیل «گ» به «ج» پیروی کرده است که در نام‌های گور (جور فارس) و گناوه (جنابه بوشهر) و دیگر شهرهای ایران به چشم می‌خورد (همانجا). مسعودی نیز نخستین کسی است که در سال ۳۳۲ ق. از نجیرم

1 Najiram

۲ بندر طاهری کنونی واقع در شهرستان کنگان از شهرستان‌های استان بوشهر است.

سخن گفته و با عبارت «شهر نجیرم سیراف»، در ردیف بنادر فارس یاد کرده است (مسعودی، ۱۳۵۲: ۱۰۷). نویسنده ناشناخته کتاب ارزشمند *حدود العالم*، در ۳۷۲ ق. از بندر گمشده سخن می‌گوید: «نجیرم، شهری است بر کران دریا و جای بازرگانان است» (همان: ۳۷۵). حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب*، چنان‌که از مفاد سخنانش برمی‌آید، مطالبش را مستقیماً از ابن بلخی گرفته است و بدین‌گونه ماندستان را توصیف کرده است: ماندستان بیابانی است سی‌فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیه‌هاست و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه دیمی نبود. اما اگر آذرماه و دی ماه که آخر خریف و اول شتا بود، باران باشد یک من تخم کمابیش هزار من ریع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود، چندین ریع نتواند داد بلکه به زیان رود و هر که به هنگام سرما آنجا زرع کند چون هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروند خرمن کنند نیمی مزارع را بود و نیمی درونده را (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۲۶).

وی در جای دیگر این کتاب آورده که آنجا که از آب‌های جاری فارس سخن می‌گوید در مورد آب بشاور^۱ {بی‌شاور یا رودخانه شاهپور کنونی} نگاشته است. از جبال بشاور برمی‌خیزد، ضیا بشاور و ولایت خشت و دیه مالک (ده کهنه دشتستان) را آب می‌دهد و در میان جنابه (بندرگناوه) و ماندستان در دریا افتد. طولش نه فرسنگ باشد. لسترنج در سرزمین‌های خلافت شرقی، همان مطالب مستوفی و ابن بلخی را درباره ماندستان تکرار می‌کند و تنها موردی که افزوده این است که کلمه ماندستان که در قرون وسطی نام این صحرا بوده، بدون تردید در کلمه‌ی مند که اسم قسمت سفلا

۱ رودخانه شاهپور است که از چشمه ساسان، واقع در کوه‌های شهر بیشاپور باستان سرچشمه گرفته و پس از آبیاری بیشاپور و توابع آن از خشت می‌گذرد و از طریق ماهور میلانی وارد دشتستان می‌شود و بخش وسیعی از نخلستان‌های نواحی شبانکاره و زایره را آبیاری می‌کند و پس از عبور از سد شبانکاره که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی بر روی این رودخانه در شمال شهر سعدآباد دشتستان بسته‌اند و در مغرب روستای دورودگاه و چند نقطه دیگر گذشته و پس از آبیاری این نواحی در شمال بندرگاه شیف به خلیج فارس می‌ریزد.

رود سکان است، به جا مانده در نیمه راه میان لاغر و دریا نهر بزرگی موسوم به رودخانه فیروزآباد، از شمال به این رودخانه ملحق گردد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۷۵).

قلعه ناری مهم‌ترین اثر تاریخی متعلق به دوران پادشاهی کریم‌خان زند و جانشینانش است. این قلعه توسط «میرزا علی بیگ خورموجی» در دوره زندیه در غرب شهر خورموج از سنگ و آجر و گل ساخته شد، که جای جاده بوشهر-کنگان قرار داشته است. دور قلعه خندقی به عرض ۳ متر وجود داشته و مردم خورموج گرد آن زندگی می‌کردند. میرزا جعفر خان حقایق نگار خورموجی در دوره قاجار آن را به ارث برد. کارستن نیبور، در روز ۲۹ بهمن ماه ۱۱۴۳ ش / ۱۸ فوریه ۱۷۶۵ م، از شهرستان دشتی دیدن کرده و می‌نویسد:

«روز هیجدهم فوریه ۱۷۶۵ م، پنج ساعت تمام، در زمینی هموار پیش رفتیم، تا به خورموج رسیدیم، در این راه از کنار خلیجی گذشتیم، این خلیج شبیه رودخانه‌ای است که به طرف جنوب می‌پیچد و بالاخره وارد خلیج فارس می‌شود. به این ترتیب قسمت بزرگی از گرمسیر به صورت یک جزیره است، اما این خلیج کوچک هم روزی خشک خواهد شد، مخصوصاً که در جاهای زیادی باریک و کم‌عمق است. زمین کنار این رودخانه با خلیج تا جایی که گاهی در زیر آب قرار می‌گیرد، بی‌حاصل است، ولی کمی آن طرف تر زمین بسیار خوبی وجود دارد؛ اما این زمین خوب هم به علت کمی جمعیت کاشته نشده است. کریم‌خان‌زند به محض این که بر استان‌های مختلف کشور مسلط شد، بزرگان قبایل را که یا ریاست را به ارث برده بودند و یا مستقلاً حکومت می‌راندند، به این بهانه که برای مشاوره با آنها، بایستی آنها را در نزدیکی خود داشته باشد و اگر سربازان خوبی بودند، می‌توانستند برای ایجاد آرامش مجدد در ایران به او کمک بکنند، واداشت که در شهر شیراز زندگی بکنند و یا در خدمت نیروی نظامی او باشند. منظور اصلی وکیل این بود که تمام این اربابان کوچک را تحت نظر خودش داشته باشد، تا هرگز

هوس شورش در آنها به وجود نیاید. منطقه خورموج هم جزء این دسته بود. کریم خان در غیبت خود حکومت را به عمویش، که مورد اعتمادش بود سپرد، اما بعد برادرش، امیرجعفر، چشم‌های او را کور کرد و به این امید که برادرش دیگر باز نخواهد گشت، خودش حکومت را به دست گرفت.» (نیپور، ۱۳۵۴: ۵۶-۵۴)

بعد از سقوط حکومت زندیه، با قدرت‌گیری قاجارها و مطرح شدن بندر بوشهر به عنوان قطب تجاری خلیج فارس شهرستان‌های آن هم با فعالیت‌های تجاری گسترده‌ای که از سوی تاجار کوچک و بزرگ محلی صورت می‌گرفت، از اهمیت قابل توجهی برخوردار شدند. البته ناگفته نماند که وجود مسیرهای تجاری و امن در این منطقه به رشد تجارت و بازرگانی این مناطق کمک شایانی نمود.

شهرستان دشتی، به دلیل قرار گرفتن در خط ساحلی خلیج فارس از مسیرهای تجاری زیادی برخوردار بود، و در امر تجارت و بازرگانی‌های محلی و منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. یکی از این مسیرها، مسیر تجاری بوشهر- شیراز بود. در طول تاریخ این مسیر تجاری برای بندر بوشهر و شهرستان‌های تابع آن به خصوص شهرستان دشتی از اهمیت بالایی برخوردار بود و در امر تجارت و به‌ویژه پیشرفت تجاری و مطرح شدن این شهرستان اهمیت شگرفی داشت.

ابن بلخی در اثر خود فاصله شیراز تا نجیرم را شصت و پنج فرسنگ می‌داند (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۶۴) و منزل هشتم این مسیر را ناحیه ماندستان {کاکای دشتی} نگاشته است و ترتیب منازل از شیراز تا نجیرم بدین شرح است: (منزل اول) از شیراز تا ماصرم، هفت فرسنگ، (منزل دوم) رودبال سنجان، شش فرسنگ، (منزل سوم) جرّه (گره) سه فرسنگ، (منزل چهارم) غندجان، چهار فرسنگ، (منزل پنجم) از غندجان به بوشکان {بلوک بوشکان}، هفت فرسنگ، (منزل ششم) بوشکانات، پنج فرسنگ، (منزل هفتم) دیه شنانا {شنبه، زادگاه محمدخان دشتی و سنا} ده فرسنگ، (منزل هشتم)

ماندستان، هشت فرسنگ، (منزل نهم) آخر ماندستان، هفت فرسنگ، (منزل دهم) نجیرم
{برداشتان و توابع آن}، هشت فرسنگ. (همان، ۱۳۶-۱۳۵)

ایالت فارس در دوره قاجار در مسیر جاده بوشهر- تهران قرار داشت. این جاده از
پر رفت و آمدترین راه‌های ایران به شمار می‌رفت و با مسافتی حدود ۱۲۳۲ کیلومتر
کوتاه‌ترین مسیر اتصالی بین دریای خزر و خلیج فارس بود. این جاده که از زمان
ناصرالدین‌شاه دوباره رونق یافته بود، اهمیت اقتصادی فراوانی داشت، زیرا بخش قابل
توجهی از واردات و صادرات ایران از این مسیر صورت می‌گرفت. محدوده جاده
بوشهر - شیراز که از مناطق صعب‌العبور می‌گذشت، از دشوارترین مسیرهای ارتباطی
بین شیراز با بوشهر و شهرستان‌های آن بویژه شهرستان دشتی بود. تا برازجان
کوهستانی و ۶۷ کیلومتر دیگر از برازجان تا بوشهر و تنگستان و دشتی جلگه هموار
بود. حمل و نقل کالا از این مسیر، با توجه به کوهستانی بودن آن با قاطر انجام می‌شد و
تعداد زیادی از تجار محلی شهرستان دشتی برای حمل و انتقال کالاهای خود به شیراز
و مناطق اطراف آن، به دلیل صعب‌العبور بودن، با دادن تلفاتی به مقصد مورد نظر خود
می‌رسیدند. بعد از انقلاب مشروطیت، استان هفتم (ایالت فارس) و مناطق تابع آن، از
جمله شهرستان دشتی، به میدان کشمکش و نزاع بین خوانین و متنفذین محلی تبدیل
شده بود که بر سر مسائلی چون تصاحب زمین و اخذ عوارض راهداری با یکدیگر
درگیر بودند. کشمکش و رقابت سران ایلات قشقایی و خمسه و همچنین خوانین
محلی، به‌ویژه خوانین محلی شهرستان دشتی، از عوامل اصلی ناامنی راه تجاری
بوشهر- شیراز بود. وجود خوانین متعدد در مسیر جاده بوشهر- شیراز و رقابت آنها بر
سر منافع حاصل از راهداری، با کشمکش‌ها و درگیری‌های فراوان همراه بود و در
بعضی مواقع موجب مسدود شدن جاده می‌شد.

تا قبل از جنگ جهانی اول ایران از نظر جاده محروم بود؛ اما با این وجود وقتی که
راه بوشهر- شیراز را نسبت به راه‌های ایران بسنجیم، دیگر راه‌ها نسبت به این راه حکم
راه آهن و آسفالت را دارد (کرزن، ۱۳۴۷: ۸۹). در نواحی جنوب ایران راه‌ها مسیر

بسیار باریک و ناهموار و در واقع جا پایی بودند که در اثر تردد حیوانات و چهارپایان کاروان‌ها به وجود آمده بود و «می‌توان گفت در ایران چهارپایان یگانه مهندسین راه‌سازی بودند» (سایکس، ۱۳۵۵: ۹۷). لرد کرزن منزل‌هایی که از شیراز تا بوشهر در این راه وجود داشته چنین ذکر می‌کند: «از شیراز تا دشت ارژن به فاصله سه فرسخ، میان کتل به فاصله سه فرسخ، کازرون به فاصله شش فرسخ، کمارج پنج فرسخ، دالکی به فاصله چهار فرسخ، برازجان به فاصله چهار فرسخ، شیف به فاصله هفت فرسخ، بوشهر به فاصله شش فرسخ و ماندستان به فاصله هشت فرسخ.» (کرزن، همان: ۹۱) از بوشهر تا برازجان جاده صاف و یکنواخت از میان دشت‌ها می‌گذرد، اما از برازجان تا کازرون گذرگاه‌ها و کتل‌های صعب‌العبوری چون کتل ملو رودک است. (خیراندیش، بی‌تا: ۵۴) سلطان احمد اخگر یکی از صاحب‌منصبان ژاندارمری درباره وضعیت جاده بوشهر- شیراز می‌نویسد: «وضعیت راه بسیار بد بود. جاده به معنی جاده وجود نداشت، بلکه به مرور دهور در اثر عبور پیادگان و چهارپایان راهی به وجود آمده بود که پر از سنگ و دارای بلندی و سرازیری‌های بسیار ناهموار که حرکت در آن با اسب خیلی مشکل بود و به همین جهت سوارها اغلب پیاده شده، اسب را در ناهمواری‌ها می‌کشیدند و لذا بیشتر سوارها پیاده بود تا سوار.» (اخگر، ۱۳۲۸: ۶۲)

این نکته را باید به خاطر سپرد که در فارس و کرمان و سیستان که ایالت‌های جنوبی ایران را تشکیل می‌دهند، راه‌های مهمی وجود دارد که مناطق تجاری مرکز کشور را با هند در شرق و حاشیه‌های جنوبی خلیج فارس مرتبط می‌ساخت. مهم‌ترین و مشهورترین این راه‌ها بوشهر- کازرون- شیراز بود به مسافت ۱۸۰ مایل که از طریق دره شهر کازرون می‌گذشت و تا شیراز ادامه داشت (سفیری، ۱۳۶۴: ۹۹). در طول مسیر راه شاهی ضابطان و خوانین محلی وجود داشتند که به خاطر در دست داشتن قسمتی از این جاده درآمدی تحت عنوان راهداری می‌گرفتند و از رهگذر این درآمد امرارمعاش می‌کردند (خیراندیش، همان: ۵۸). آنان در برابر وجهی که می‌گرفتند

قراولانی را مهیا کرده و در هنگام شب مسافران و قافله‌ها را از منزلی به منزل دیگر همراهی می‌کردند تا از دستبرد مصون و محفوظ بمانند (کتاب آبی، ۱۳۶۷: ۱۲۲).

شهرستان دشتی نیز از این امر مستثنی نبود و تعدادی از خوانین محلی این منطقه با قرار دادن نمایندگانی از سوی خود در مسیر این راه تجاری از کاروان‌های تجاری بازرگانان محلی عوارض راهداری می‌گرفتند و در بیشتر اوقات تجار و بازرگانان برای پرداخت نکردن این باج و زورگیری‌ها از راه‌های میانبر و حتی از طریق راه‌های بسیار دشوار و صعب‌العبور کوه‌های مند و سایر کوه‌های اطراف این شهرستان می‌گذشتند.

فشار دولت انگلیس برای امنیت راه‌ها باعث شد تا دولت ایران بدون تأمل دستوری به خوانین محلی ابلاغ کنند تا تفنگچیان را برای امنیت راه‌ها بگمارند که این فرمان به خوانین محلی شهرستان دشتی ابلاغ شد و خوانین پیرو این حکم تفنگچیان را در این مسیر تجاری قرار دادند. عدم تعیین حقوق از جانب دولت برای آنان بهانه‌ای شد تا خوانین حقوق آنان را از طریق درآمد راهداری بپردازند، در حالی که مبلغ راهداری ناچیز بود. این اقدام که در زمان مظفرالدین‌شاه و در سال ۱۳۲۱ ه.ق/۱۹۰۳ م. صورت گرفت نه تنها امنیت را برقرار نکرد، بلکه سبب آشفتگی بیشتر اوضاع شد، زیرا عدم توانایی دولت در پرداخت مواجب تفنگچیان باعث شد تا خوانین محلی اقدام به احداث مراکز راهداری جدیدی بکنند و مقدار وجه مطالباتی را زیاد کنند (ابرینینگ، ۱۳۵۸: ۵۶). بعد از نهضت مشروطه ۱۳۲۴ ه.ق/۱۹۰۶ م، اوضاع کشور وخیم شد و خوانین محلی بیش از پیش به حال خود رها شدند و اقتدار زیادی یافتند. همه این عوامل و موانع منجر شد که تجار و بازرگانان محلی شهرستان دشتی در دوره قاجار، تحت فشار شدید دولتیان و به‌ویژه خوانین محلی قرار بگیرند که این امر خود منجر به تضعیف و کم‌شدن میزان تجارت و فعالیت‌های اقتصادی این تجار در این دوره شد.

۴. وجه تسمیه

مرکز شهرستان دشتی شهر خورموج است. این شهر در سال ۱۳۳۷ ش. ایجاد شده است. درباره وجه تسمیه این شهر چند دیدگاه وجود دارد:

۱. شهر خُرمق: برخی این احتمال را بررسی نموده‌اند که شهرک اسلامی خرمق یا خرمک با این شهر انطباق دارد. در کتاب اصطخری «پس از آن سخن از توج و بعد از آن از اغرستان به میان می‌آید که مرکز خرمق بوده است. اغرستان به هنگام شرح کیفیات اقلیمی، جزء یکی از گرمترین نقاط قلمداد شده است» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۰۷-۱۰۵). نیبور نیز در اثر خود آورده است که کنار ناحیه کوهستانی در دشتی حاصلخیز قرار دارد. اوزلی بیان کرده است که «بر فراز کوهستان، بقایای قابل ملاحظه‌ای از بناهای فوق‌العاده کهن باقی مانده است.» (جغرافیای تاریخی فارس، بی‌تا: ۱۱۴) مقدسی شهر خرمق را در ردیف شهرهای فارس و پیش از نام کران، سیراف و نجیرم نگاشته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۶۶) و یاقوت حموی به اختصار نوشته است «خرمق؛ جایگاهی در فارس است.» (یاقوت حموی، بی‌تا: ۲۸۵) مؤلف ناشناخته حدود العالم با نام خرمک از آن یاد نموده است: «جم، کران، خرمک: شهرک‌هایی‌اند از حدود سیراف، بسیار آبادان و با مردم بسیار.» (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲: ۳۷۴)

۲. گفته‌اند هنگام طلوع خورشید در قسمت شرقی شهر نور موج می‌زند. از این رو آن را خورموج (ترکیبی از خورشید: خور + موج) و به معنای «خورشید در بلندای تابیده بر دشت» دانسته‌اند.

۳. آورده‌اند گیاهی به نام «بهمن» که به شکل ساقه و خوشه گندم و جو است در دشت خورموج به وفور یافت می‌شود، با وزش باد موج می‌زند و نور خورشید در آن درخشش خاصی دارد. از این نظر آن را خورموج می‌گویند (حمیدی، ۱۳۸۰: ۲۹۰).

۵. جغرافیای اقتصادی دشتی

شهرستان دشتی از نظر اقتصادی در طول تاریخ و تا حال حاضر از اهمیت بالایی برخوردار بوده و در تجارت و بازرگانی استان بوشهر نقش مؤثری داشته است. این شهرستان علیرغم داشتن موقعیت مناسب برای کارهای تجاری و بازرگانی از کمی و کاستی‌های زیادی نیز از لحاظ امکانات برخوردار می‌باشد. برای نمونه شهرستان دشتی، با آن که سه بندر کوچک دارد، به همراه دو شهرستان جم و دشتستان، فاقد شناور صیادی و صیاد عضو یا حرفه‌ای است.

شهرستان دشتی در چند زمینه اقتصادی فعال است. در زمینه کشاورزی، این شهرستان بر حسب نوع فعالیت به چند گروه تفکیک می‌شود که شامل زراعت، باغداری، گلخانه‌ای، پرورش ماکیان، پرورش زنبور عسل، پرورش دام بزرگ و پرورش دام کوچک. این شهرستان از معادن بسیاری نیز برخوردار است که در امر اقتصادی نقش مهمی دارد. در دوره قاجاریه، در شهرستان دشتی یک معدن مومیایی در خورموج وجود داشته که از اهمیت و جایگاه تجاری مهمی برخوردار بوده است. (حسینی فسایی، همان: ۱۶۳۸) معادن کنونی دشتی عبارتند از:

۱. معدن سنگ، در شهرهای خورموج، شنبه و روستای لاور شمالی؛
۲. معدن سنگ، در شهر شنبه و آبادی‌های بن بید، زیارت و کبگان؛
۳. معدن نفت، در پیرامون روستاهای چاووشی، بن بید، زیارت، کبگان و شهر خورموج؛
۴. معدن شن و ماسه، در اطراف شهر خورموج.

علاوه بر معادن، صنایع دستی شهرستان دشتی نیز از شهرت خاص خود برخوردار می‌باشد. اما روزه‌روز از فعالان آن به دلیل رواج اجناس ارزان خارجی و عدم حمایت مدیران بخش صنایع دستی استان، کاسته شده است.

صنایع دستی

شهرستان دشتی در طول تاریخ صنایع دستی بسیاری در خود داشته است. وجود کارگاه‌های بزرگ که زنان و مردان برای گذران زندگی خود و امرارمعاش به کار در این کارگاه‌ها می‌پرداختند. البته بسیاری از زنان این شهرستان در خانه‌های خود این صنایع را تولید و ایجاد و به فروش می‌رساندند. صنایعی همچون عبابافی، تویزه و سپک بافی، حصیر، جاجیم و... که برخی از این صنایع دستی به ثبت ملی نیز رسیده‌اند و حتی به خارج از کشور صادر می‌شوند. که نمونه آن می‌توان به هنر عبابافی اشاره کرد.

عبابافی: هنر عبابافی در شهرستان دشتی سابقه چند صد ساله دارد و در سطح ایران مرغوب‌ترین عبا، عبای دشتی استان بوشهر است. در گذشته روستاهای مختلفی از جمله زیارت‌ساحلی، بردخون، درازی و به‌ویژه کردوان‌علیا از مراکز مهم عبابافی در منطقه محسوب می‌شدند. اما در حال حاضر روستای کردوان علیا تنها جایی است که هنر عبابافی هنوز در آن رونق دارد، هر چند در این روستا نیز نسبت به گذشته تعداد کارگاه‌های عبابافی اندک شده و تنها ۲ کارگاه فعال و یک کارگاه نیمه فعال در این روستا وجود دارد. در حالی که تا سال ۱۳۷۵ تعداد ۹ کارگاه متعلق به آقایان احمد زارعی، حاج علی کشاورز و ماندنی کشاورز فعالیت می‌کردند، اما در حال حاضر عبدالمجید و غلامرضا زارعی تنها فعالان عبابافی در کردوان هستند و عزیز کشاورز نیز کارگاهی نیمه فعال دارد. در این میان عبدالمجید زارعی موفق شده نشان درجه ۲ هنری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز دریافت کند. وی ۴۱ ساله و متأهل و دارای ۴ فرزند است و از ۱۸ سالگی در کنار پدر این حرفه را آموخته است. خودش می‌گوید اصالت ما به روستای درازی برمی‌گردد و ۵ نسل قبل از من عبابافی می‌کرده‌اند و از زمان پدر پدربزرگم که ساکن کردوان شده‌ایم نیز به عبابافی مشغول بوده‌ایم. علی‌رغم این که عبدالمجید شش برادر دیگر هم داشته، اما سایر برادران اشتیاقی برای یادگیری این رشته نشان نمی‌دهند، ولی سه خواهرش ریسندگی می‌کنند. زارعی به‌خاطر علاقه و استعدادی که داشته یک ساله استادکار می‌شود و سالانه ۸۰ عبا را می‌بافد که مشتری غالب عباها عرب‌های حوزه خلیج فارس و به‌ویژه قطر و کویت هستند (زارعی،

زمستان ۱۳۹۸). عبابافی در حقیقت دو بخش ریسندگی و بافندگی دارد. در گذشته کار ریسندگی را خانم ها انجام می دادند و بافندگی را آقایان به عهده داشتند و این سنت تا هنوز حفظ شده است. هر کارگاه نیز یک یا دو بافنده دارد که اگر دو نفر باشند نفر اول نخها را جهت بافت آماده می کند و نفر دوم می بافد. در گذشته دستگاههای عبابافی ساکن بود و چاله ای ایجاد می کردند و دستگاه را پیرامون آن قرار می دادند و به گودی که می کنند «پاشلی» می گفتند و پای بافنده تا زانو در آن قرار داشت، ولی دستگاهها هم اکنون قابل جابجایی است و از دستگاههای احرام بافی که در خوزستان وجود دارد نمونه برداری شده است (همان).

اولین مرحله عبابافی پشم چینی است که از پشم بچه شتر به دست می آید. فصل پشم چینی فروردین ماه است و هرچه بچه شتر بزرگتر باشد پشم آن ضخیم تر و نامرغوب تر است و از هر بچه شتر یک کیلو پشم بیشتر به دست نمی آید، ولی اگر خشکسالی نباشد و تغذیه خوبی داشته باشد تا دو کیلو پشم می تواند تولید کند. مرحله بعد تمیز کردن و پاکسازی پشم و جدا کردن مو از پشم است و سپس مرحله ریسندگی آغاز می شود که توسط بانوان انجام می گیرد و سه ماه دوره ریسندگی طول می کشد. هر ریسنده روزانه ۴ تا ۵ ساعت مشغول ریسندگی است که البته مهارت ریسنده نیز اهمیت زیادی دارد. با تمام شدن ریسندگی نخها جمع آوری شده و پیش استادکار می آورند و استادکار یا بافنده ۱۰ دوک و ۶۰ دور نخها را دور میله به فاصله ۸ متری دوانده و ضایعات آن از بین برده و نخها را حلقه حلقه کرده تا گره نخورد. اندازه و رنگ هر عبا بستگی به سفارش دهنده عبا دارد، اما معمولاً هر عبا معمولی ۷ متر نخ می برد و وزن هر عبا معمولی ۹۰۰ تا ۹۵۰ گرم است. از آنجا که شتر سفید و سیاه کمیاب تر است قیمت عباهای سفید و سیاه گران تر است.

عبابافی اگرچه شکل سنتی اش حفظ شده و دستگاه بافندگی آن نیز به شکل قدیمی اش حفظ شده است، اما امکان به روز شدن، ساده تر شدن و تغییر آن وجود دارد و به ویژه اگر دستگاههای ریسندگی ساخته شود و به نحوی امروزی گردد زمان

ریسندگی از ۳ ماه به ۱۵ روز تقلیل پیدا می‌کند و از آن سو اگر دولت سرمایه‌گذاری و حمایت بیشتری جهت نشر و توسعه این هنر انجام دهد و این صنعت توسعه یابد می‌شود امیدوار بود که افراد زیادی جذب این رشته شوند.

حصیربافی: برای بافت حصیر ابتدا پیش (برگ) نخل را چیده و از ساقه جدا می‌کنند. بعد از خشک شدن، آنها را خیس می‌دهند. سپس با چوبی سنگین آنها را می‌کوبند که نرم شود. سپس نوارهایی به صورت گیس‌باف به طول ۱۰ سانتی‌متر تهیه می‌شود. نوارها را با برگ تازه نخل به هم وصل می‌کنند. کارهای دیگری که با استفاده از بافت حصیری درست می‌شود، عبارت‌اند از کلاه حصیری، ترازو، سفره، بل (کیسه مانند است و برای قرار دادن تنباکو و خرما استفاده می‌شود)، بادبزن و زنبیل. ابزارهای به کار رفته، تنها پیش نخل است که برای وصل کردن قطعات بافته شده از خار نخل و پیش (برگ) تازه استفاده می‌شود. سبد مخصوصی برای ماهیگیران که ماهی خود را موقع صید در آن می‌گذارند، به اسم سیلک^۱ نیز تهیه می‌شود. در روستای کبگان، کمتله^۲ نیز ساخته می‌شود که ماهیگیران طعمه را در آن گذاشته و در گردن می‌آویزند.

تویزه‌بافی یا سپک: بافتن تویزه یا سپک^۳ توسط پنگاش و پیش (برگ) نخل صورت می‌گیرد. پنگاش ساقه‌ای است که خرما به آن آویزان است. وسایلی که در بافتن این وسیله استفاده می‌شود شامل سوزن جوالدوز، پیش (برگ)، پنگاش و دروش^۴، دروش وسیله‌ای است که برای بافت از آن استفاده می‌شود و بیشتر شبیه به قلاب بافندگی است. روش بافت به این صورت است که ابتدا پنگاش را نرم کرده، بعد آن را به صورت حلزونی تاب می‌دهند و دور آن را با برگ نخل یا همان پیش نوار پیچ می‌کنند. برای زیباتر شدن پیش را رنگ می‌زنند، بدین صورت که جوهر رنگ را خریده و پیش نخل را در آن که در آب حل شده می‌خوابانند. بعد از رنگ گرفتن برگ‌ها، آنها را

1 Silk

2 Kamtale

3 Sepak

4 Derowsh

خشک می‌کنند. وسایلی که با این روش درست می‌شود، عبارت‌اند از جای نان، دمکش، زیردیگی، سبدهای کوچک و بزرگ سردار. معمولاً زنان و دختران به این کارها اشتغال دارند. تمام اجزای درخت خرما مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر موارد ذکر شده، از تنه نخل به جای تیرآهن و از برگ آن برای پوشش سقف استفاده می‌شود. از الیاف‌های نخل بند بافته می‌شود. از برگ‌های تازه رسته نخل جاروهای خوب و محکمی تهیه می‌شود.

کشاورزی

شهرستان دشتی با وجود دشت‌های حاصلخیز و امکان کشت انواع محصولات، پتانسیل مناسبی برای پیشرفت و توسعه در بخش کشاورزی دارد. دشتی دومین قطب کشاورزی استان است. تعداد بهره‌برداران مستقیم بخش کشاورزی بالغ بر ۱۵ هزار نفر است. کل اراضی قابل کشت شهرستان ۶۴ هزار هکتار است. از این میزان ۱۴ هزار هکتار به کشت آبی و ۴۰ هزار هکتار به کشت دیم اختصاص دارد. میزان ۱۲۷۰۰ هکتار کشت زراعی آبی و ۱۳۰۰ هکتار کشت باغی آبی است. در کشت دیم نیز ۳۹۴۰۰ هکتار زیر کشت زراعی دیم و ۶۰۰ هکتار زیر کشت باغی دیم است. ۱۰ هزار هکتار هم به صورت آبی است. سطح زیر کشت گلخانه‌ای شهرستان ۵۰ هکتار است. تولید سالانه محصولات زراعی شهرستان ۲۳۰ هزار تن و محصولات باغی بالغ بر ۱۰ هزار تن می‌باشد.

محصولات کشاورزی عمده شهرستان دشتی: گندم، جو، گوجه فرنگی، جالیز، ذرت، سیب زمینی، پیاز، کلزا، کنجد، انواع سبزیجات، بادمجان و محصولات باغی شامل نخایلات، مرکبات، زیتون و کنار پیوندی است.

۶. نتیجه‌گیری

با توجه به پژوهش و تحقیقاتی که در زمینه جغرافیای تاریخی و اقتصادی شهرستان دشتی صورت گرفت، می‌توان به این نتیجه رسید که شهرستان دشتی با توجه به

موقعیت جغرافیایی خاصی که داشت، یعنی واقع شدن در خط ساحلی خلیج فارس و قرار گرفتن در کنار بندرهای کوچک و بزرگ، در طول تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار بود. علاوه بر داشتن تاریخ پربار و مهم به دلیل موقعیت ویژه جغرافیای از نظر اقتصادی نیز در طول دوره‌های مختلف تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت که همین امر باعث می‌شد که از نظر بازرگانی و تجاری در طول تاریخ از فعالیت‌های بسیار تأثیرگذاری برخوردار باشد. وجود منابع ارزشمند معدنی و گازی از یک طرف و همچنین وجود چشمه‌ها و قنات‌های پرآب، که منجر به ایجاد آسیاب‌ها و تلمبه‌های بادی فراوانی در منطقه شده بود، همین امر خود به تنهایی می‌توانست منجر به رشد فراوان در زمینه تولیدات کشاورزی و دامداری شود. وجود چندین رودخانه که تعداد بی‌شماری از مردم در امتداد آن ساکن شده و از طریق بهره‌برداری از آب این رودخانه‌ها به کشاورزی و ایجاد نخلستان‌های بزرگ می‌پرداختند. اما ناگفته نماند که در برخی سال‌ها وجود قحطی‌های بزرگ نیز زندگی این مردم را آسیب‌پذیر می‌کرد و برخی اوقات به مهاجرت مردم این مناطق به نقاط دیگر منجر می‌شد.

در مجموع شهرستان دشتی علی‌رغم یکسری مشکلات و دشواری‌های که در برخی از دوره‌های زمانی دامن‌گیر این منطقه می‌شد، با توجه به موقعیت مناسب جغرافیایی و دارا بودن منابع ارزشمند طبیعی از جغرافیای تاریخی و اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود که حتی بر اقتصاد مناطق همسایه نیز تأثیر مثبتی داشت.

کتابنامه

آشتی، نصرت‌الله، (۱۳۶۶)، «کارگران مهاجر خلیج فارس»، مجله‌ی سیاست خارجی، سال اول، شماره ۲، (فروردین - خرداد).

ابرینگ، پی‌یر، (۱۳۵۸)، «سیاست قبیله‌ای انگلیس در جنوب ایران»، ترجمه کاوه بیات، نامه نور، شماره ۳.

اخگر، احمد، (۱۳۲۸)، «سرگذشت اخگر»، روزنامه اخگر، شماره ۴۶، دی ماه.

ابن بلخی، (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، به اهتمام کای لسترنج و رینولد الین نیکلسن، تهران: دنیای کتاب.

اشپولر، برتولد، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، (بی تا)، *المسالک و الممالک*، تهران: بی نا.
اصطخری، ابواسحاق، (۱۳۶۸)، *المسالک و الممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.

بایگانی فرمانداری شهرستان دشتی.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
حمیدی، جعفر، (۱۳۸۰)، *فرهنگ نامه بوشهر*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
حسینی فسایی، حسن، (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، به تصحیح منصور رستگار فسایی، جلد اول، تهران: امیرکبیر.

خیراندیش، عبدالرسول، «زمینه های اداری و اقتصادی قیام ضد استعماری مردم بوشهر، تنگستان، دشتی و دشتستان»، *سمینار بزرگداشت رئیس علی دلواری*، دوره چهارم.
زارعی، حمید، (۱۳۹۴)، *نگاهی به خورموج*، قم: صحیفه خرد.

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، (۱۳۸۲)، *فرهنگ جغرافیایی رودهای کشور*، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

سایکس، سرپرسی، (۱۳۵۵)، *تاریخ ایران*، جلد ۲، ترجمه محمدتقی فخرداعی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.

سفیری، فلوریدا، (۱۳۶۴)، *پلیس جنوب ایران*، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ ایران.

عباسیان، علی اکبر، (بی تا)، *نیروی کار ایران در امارات متحده عربی*، تهران: بی نا.
فخرایی، محمدجواد، (۱۳۸۳)، *دشتستان در گذر تاریخ*، شیراز: نشر نوید شیراز.
قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۷۲)، *سفرنامه*، به کوشش نادر وزین پور، تهران: نشر سهند.

- کریستین سن، آرتور، (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسم، تهران: دنیای کتاب.
- کرزن، لرد، (۱۳۴۷)، *ایران و مسئله ایران*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: نشر ابن سینا.
- کتاب آبی، (۱۳۶۷)، *گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان*، جلد ۸، تهران: نشر نو.
- گیرشمن، رومن، (۱۳۳۶)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- لوریمر، ج.ج، *سواحل خلیج فارس*، ترجمه عبدالرسول خیراندیش، تهران: آباد بوم، ۱۳۹۴.
- لسترنج، کای، *سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه ی محمد عرفان، تهران: نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- معاونت بودجه و نظارت، «*سیمای اقتصادی و اجتماعی شهرستان دشتی*»، بهمن ماه ۱۳۷۵.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: نشر کاویان.
- مالکی، هیبت الله، (۱۳۹۴)، *دیباچه‌ای بر تاریخ دشتی*، خسرو و شیرین محمدخان دشتی و احمد خان دشتی، شیراز: نشر نوید شیراز.
- متن پهلوی نامه شهرستان‌های ایران*، (۱۳۶۰)، تهران: بنیاد نیشابور.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۵۲)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۲)، *نزهه القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- نتایج سرشماری ۱۳۸۵*، (۱۳۹۲)، درگاه ملی آمار، بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۱ آبان ۱۳۹۲.

نتایج سرشماری ۱۳۹۰، (۱۳۹۲)، درگاه ملی آمار، بایگانی شده از نسخه اصلی در آبان ۱۳۹۲.

نتایج سرشماری ۱۳۹۵، برگرفته از آمار موجود در فرمانداری شهرستان دشتی.

نیبور، کارستن، (۱۳۵۴)، سفرنامه نیبور، ترجمه پرویز رجیبی، تهران: نشر توکا.

مصاحبه، (۱۳۹۸)، مصاحبه‌شونده حمید زارعی، زمستان، شهرستان دشتی، خورموج.

مصاحبه، (۱۳۹۸)، مصاحبه‌شونده غلامرضا مهرجو، زمستان، شهرستان دشتی، خورموج.

بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیس علی دلواری)

مریم رضوی اردستانی^۱

چکیده

قیام ضد استعماری مردم بوشهر، دشتستان و تنگستان در قرن نوزدهم و بیستم میلادی، نقطه عطفی در مبارزات مردم ایران علیه متجاوزان استعمارگر و حکومت فاسد و مستبد مرکزی محسوب می‌شود. مقاله پیش رو با عنوان «بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس» درصدد دریافت چستی مبانی قیام‌ها و مبارزات این ناحیه با تکیه بر قیام رئیس علی دلواری است. این تحقیق به شیوه توصیفی تحلیلی در دو بخش تنظیم شده است: در بخش نخست مفهوم استعمار و جنبش‌های انقلابی و عوامل مؤثر در ایجاد جنبش‌های مردمی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و موقعیت ژئوپلیتیکی خلیج فارس را بررسی خواهیم کرد؛ در بخش دوم به‌طور خاصاً وضعیت سیاسی اجتماعی کشور در زمان جنبش جنوب ایران (تنگستان) و عوامل تأثیرگذار در این قیام ضد استعماری و معرفی سران قیام و افراد مؤثر در پیروزی جنبش جنوب پرداخته و در نهایت به تحلیل و نتیجه‌گیری از این پژوهش خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: استعمار، نهضت مردمی، خوانین بوشهر.

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه الزهرا

۱. مقدمه

بوشهر در دوره قاجار معتبرترین بندر تجاری ایران بود؛ به طوری که اغلب دولت‌های بزرگ اروپا در این شهر نمایندگی تجاری و سیاسی داشتند. علاوه بر آن، این بندر به منزله دروازه جنوبی ایران برای تبادل افکار سیاسی و مناسبات فرهنگی نیز بود. از دید کارگزاران بریتانیا، بوشهر مناسب‌ترین بندر در خلیج فارس برای تجارت به شمار می‌رفت که مقارن آن ایام، مملو از تجار داخلی بود که با آزادی کامل به خرید و فروش و صدور کالاها اشتغال داشتند. از این رو، نمایندگی بوشهر به‌عنوان زیرمجموعه شرکت هند شرقی، محافظت از کشتی‌ها و محموله‌های تجاری بازرگانان تحت پوشش شرکت هند شرقی در حوزه خلیج فارس را بر عهده گرفت.

ایران دوره قاجار که عملاً بین سلطه دو قدرت استعمارگر روسیه از شمال کشور و انگلیس در جنوب کشور تقسیم شده بود، با تهاجم ناگهانی نیروهای نظامی انگلیس به خلیج فارس شد تا عملاً تمامیت کشور به خطر بیفتد. مداخلات و اشغال منطقه جنوب ایران توسط نیروهای اشغالگر انگلیس سبب تحریک احساسات وطن‌پرستی مردم جنوب خصوصاً اهالی دشتستان و بوشهر شده و عامل مهمی برای متشکل شدن نیروهای مبارز علیه قوای اشغالگر انگلیس بود.

در نهضت انقلابی جنوب که به موازات تضعیف و شکست دولت مرکزی ایران شکل گرفت که عملاً دست‌نشانده قدرت‌های بیگانه بود، افراد مذهبی همچون آیت الله سیدعبدالله بلادی بوشهری و آیت الله سید عبدالحسین لاری با همکاری ویژه مبارز مطرحی به نام رئیسعلی دلواری، رهبری این نهضت را برعهده داشتند و موفق شدند تا با برگزاری جلسات و ایراد سخنرانی‌های روشنگرانه و فتوای حکم جهاد علیه انگلیسی‌ها مردم را به مبارزه با استعمار انگلیس تشویق و ترغیب کنند. در این میان همکاری و همراهی خوانین بوشهر از جمله شیخ حسین خان چاهکوتاهی، زائر خضرخان اهرمی، خالوحسین برخونی و میرزاحمدخان برازجانی که همگی برای پیروزی این قیام

جانفشانی کردند، نشان از یک اتحاد همه جانبه مردمی علیه استعمار خارجی و البته استبداد داخلی دارد.

۲. تعریف استعمار

«استعمار در لغت به معنای آبادانی کردن، آبادانی خواستن، تسلط مملکتی قوی بر مملکتی ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و نیروی انسانی آن به منظور آبادی و رهبری به سوی ترقی است.» (معین، ۱۳۸۰: ۹۱) اگرچه این واژه در قرآن در جنبه مثبت آن به کار رفته است، ولی با توجه به عوامل گوناگونی که مفهوم استعمار را در بُعد سیاسی تشکیل می‌دهد، اساساً معنای اصلی خود را از دست داده و چنین معنا می‌شود: «استعمار رژیم سیاسی و اقتصادی است که در یک سرزمین یا کشور، از طرف یک یا چند دولت خارجی برقرار شود و از این رهگذر، دولت یا دولت‌های خارجی نظامی را در آن سرزمین مستقر می‌سازند که بدون رضایت مردم از خارج بر آنان تحمیل شده و هدف اصلی آن تأمین منافع خارجیان و عمال آنان است.» (شیخ نوری، ۱۳۹۱: ۲۶)

بر اساس پایه‌های نظام فکری و اعتقادی استعمار که بر سه اصل اعتقاد به برتری نژادی، انکار واقعیت‌های جهان و جذبه‌های حکومت و قدرت‌های مادی است، دولت‌های استعماری و در رأس آنان انگلیس سعی داشتند تا با کنترل اقتصادی و سیاسی یا با ایجاد دولت‌های استعماری، علاوه بر حاکمیت مستقیم بر مستعمرات خود، از سایر ابزارهای سلطه به صورت ایجاد حوزه‌های نفوذ، قراردادهای تجاری و دارای امتیازات جهت تأمین هرچه بیشتر منافع خود بهره‌گیرند که در نتیجه آن همواره کشورهای مستعمره، ضعیف و وابسته به کشورهای قوی و استعمارگر می‌شدند. همین امر سبب می‌شد تا ملت‌های آگاه ناراضی تحت سلطه که می‌دیدند منابع ملی و انسانی آنها توسط استعمارگران و به کمک حاکمان بی‌کفایت کشورشان به تاراج می‌رود و خود از این منابع و منافع بی‌بهره مانده‌اند، دست به شورش و قیام بزنند و خواستار استقلال کشور و بیرون راندن استعمارگران از سرزمین شان باشند.

۳. جنبش انقلابی یا نهضت انقلابی

جنبشی است سخت و ناگهانی برای ایجاد نوآوری‌هایی که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند. جنبش انقلابی هنگامی پیش می‌آید که نخست، ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی یا کاستی‌های آن به نهایت برسد و سپس مردم به شدت از ناسازگاری جامعه رنج بکشند و متشکل شوند. در چنین وضعی است که انفجار در می‌گیرد و تحول عظیمی به بار می‌آید که به مراتب از نهضت‌های اصلاحی عمیق‌تر است (آگ برن و نیمکوف، ۱۳۵۶: ۵۰۲-۵۰۳).

به عقیده آرتور باوئر فرانسوی از آنجا که کشورهای استعمارگر حاضر به ترک کشورهای مستعمره و همچنین حاضر به ترک استثمار نیستند و هر روز هم بر شدت بهره‌کشی خود می‌افزایند، پس تنها راهی که برای خروج استعمارگران از مستعمرات باقی می‌ماند شکل‌گیری انقلاب‌هایی است که از طریق خشونت موفق به راندن آنها و دستیابی به استقلال کشورهای مستعمره می‌شود.

پس به‌طور کلی می‌توان انقلاب را فرآیندی دانست که از طریق آن تغییری ریشه‌ای در طول محدوده مفروضی از زمان در جامعه‌ای خاص رخ می‌دهد. بزرگی یک انقلاب را نیز می‌توان به وسیله وسعت تغییری که در هر یک از ابعاد ساختاری سیاسی و اجتماعی جامعه ایجاد کرده است، مورد سنجش قرار داد. مهم‌ترین عامل در ایجاد یک جنبش انقلابی شروع نارضایتی عمومی در سطح جامعه است. این نارضایتی بسته به اینکه منشأ داخلی یا خارجی و یا هر دو را با هم داشته باشد، در شکل‌گیری نهضت و اتحاد آحاد جامعه علیه کانون ستم و تبعیض می‌تواند متفاوت باشد؛ اما به هر روی، نتیجه یکی است و آن هم قیام و انقلاب مردمی در برابر استبداد داخلی و یا استعمار خارجی و در اکثر موارد، در برابر هر دو کانون داخلی و خارجی ظلم است.

با نگاه دقیق‌تر به پژوهش‌های انجام گرفته در مورد علل ایجاد انقلاب‌ها و نهضت‌های انقلابی می‌توان به این نتیجه رسید که اکثر این جنبش‌ها در کشورهای جهان سوم رخ داده است؛ این کشورها که اکثراً دارای ذخایر و منابع غنی طبیعی و نیروی کار

۱۰۱ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

انسانی ارزان هستند، موقعیت مناسبی را برای کشورهای استعمارگر ایجاد کرده‌اند و بدون آنکه منفعتی از ثروت‌های ملی کشورشان نصیبشان شود، تحت سلطه و نفوذ استعمارگران قرار می‌گیرند. در این بین نقش دولت‌های سرکوبگر و دیکتاتور را نباید نادیده گرفت. نتیجه هماهنگی و همکاری این دو عامل استبداد داخلی و استعمار خارجی چیزی جز ازدست رفتن استقلال کشور و تبعیض و نابرابری اجتماعی و رکود اقتصادی و تورم ناشی از آن ندارد که همگی منجر به نارضایتی خصوصاً در طبقات فرودست جامعه، کارگران و کشاورزان و روستاییان می‌شود. بر اساس نظریه جان فوران یکی از جامعه‌شناسان قرن بیستم، اگر در جامعه جهان سومی سه عامل نابرابری‌ها و مشکلات توسعه وابسته، دولت سرکوبگر و انحصارگرا و فرهنگ‌های سیاسی مخالف و مقاومت شکل گرفته باشد، چنین جامعه‌ای احتمالاً دچار بحران شده و در این صورت پیدایش وضعیت انقلاب برای دستیابی به وضعیت آرمانی و بهتر قابل انتظار است.

۴. ورود استعمارگران در خلیج فارس

خلیج فارس به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق استراتژیک جهان در طول تاریخ از جهات مختلف (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) اهمیت خاصی داشته و همیشه به‌عنوان یکی از مناطق مهم دنیا مورد توجه کشورهای منطقه و دیگر کشورهایی که منافع خود را در آن جستجو می‌کرده‌اند قرار داشته است. خلیج فارس همواره در تاریخ ایران و سرزمین‌های مجاور نقش مهم و حساسی داشته است. توجه تمامی حکومت‌های ایران از عهد باستان تاکنون به منطقه خلیج فارس به‌عنوان یک نقطه ارتباط و تلاقی فرهنگ و تمدن ایرانی با سرزمین‌های دیگر بر اهمیت اقتصادی و سیاسی این منطقه افزوده است. موقعیت تجاری مناسب این منطقه باعث اهمیت آن به عنوان مرکز تجاری یا راه ارتباطی بین شرق و غرب شده است. در گذشته‌های دور ارتباطات ساسانیان با آفریقا، هند و شرق دور از این منطقه صورت می‌گرفت. مسلمانان یک پایگاه خود را برای فتح ایران در خلیج فارس قرار دادند. سپس در سده‌های چهارم هجری به بعد، تجارت از

این ناحیه عامل انتشار اسلام در شرق دور شد. به دنبال اکتشافات دریایی، خلیج فارس پایگاه مهم پرتغالی‌ها، هلندی‌ها و سپس انگلیسی‌ها گردید. انگلستان خلیج فارس را مهم‌ترین نقطه عملیات نظامی برای حفظ هندوستان می‌دانست.

در دوره زندیه و اوایل قاجار خلیج فارس و کرانه‌های شمالی و جنوبی آن تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند: رقابت‌های سیاسی - اقتصادی کشورهای ایران، عثمانی، اروپاییان حاضر در منطقه، اعراب و قبایل کرانه‌های خلیج فارس و قدرت‌های محلی منطقه بوده است. با کشف نفت اهمیت این منطقه برای قدرت‌های استعماری چندین برابر گردید. می‌توان به جرأت گفت که هیچ آبراهی، چه در گذشته و چه در حال، به لحاظ اهمیت و موقعیت از خلیج فارس مهم‌تر نبوده است.

مهم‌ترین اهمیت خلیج فارس موقعیت جغرافیایی آن است که به دلیل وجود تنگه هرمز و جزایر مهمی همچون تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و خارک و... و نقش ارتباطی آن با دریای عمان و آب‌های آزاد بین‌المللی از جمله مناطق استراتژیک جهان است. به گفته آلفرد تایرماهان، نظریه‌پرداز آمریکایی، برای تسلط بر دریاهای آزاد و تنگه‌های استراتژیک باید نیروی دریایی را تقویت کرد، ولی اولین شرط کسب قدرت جهانی کنترل گذرگاه‌های دریایی و تنگه‌های استراتژیک است (مؤمنی، ۱۳۸۹: ۳۳).

اهمیت دیگر خلیج فارس مربوط به حوزه اقتصادی آن است؛ این خلیج به خاطر غنی بودن منابع غذایی و معدنی در آب‌هایش و همچنین وجود ذخایر نفت در کشورهای حاشیه آن از اهمیت اقتصادی خاصی برخوردار شده است. به لحاظ همین ارزش‌های عظیم اقتصادی و نیز اهمیت سوق‌الجیشی و سیاسی از دیرباز تا به امروز طمع قدرت‌های استعماری را برانگیخته است و همواره صحنه کشمکش‌های سیاسی و حتی نبردهای نظامی بوده است.

در اواخر قرن پانزدهم در غرب، توسعه مبادلات از یک سو و کمبود منابع معدنی اروپا از سوی دیگر سبب آشفتنگی و بی‌نظمی اقتصادی و بهم ریختن تعادل عرضه و تقاضا در بازارهای اروپا شده بود. اروپاییان برای حل این مشکل متوجه آسیا و منابع

۱۰۳ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

غنی و ذخایر طبیعی آن شدند و بدیهی است که برای رسیدن به کشورهای شرق آسیا باید از خلیج فارس عبور می‌کردند.

پرتغالی‌ها نخستین گروه اروپاییان بودند که سلطه خود را بر خلیج فارس و اقیانوس هند اعمال کردند؛ آن می‌دانستند که تنها راه استعمار هند دستیابی به خلیج فارس است، زیرا حیات تجاری و اقتصادی هند تنها از طریق خلیج فارس محقق می‌شد. علاوه بر این مسئله، وجود منابع دریایی همچون مروارید، منابع طبیعی جزیره هرمز و وجود کالای ارزشمندی مانند ابریشم در ایران و بین‌النهرین و موقعیت استراتژیک و بازرگانی مسقط هم از محرک‌های اصلی پرتغالی‌ها برای تسلط بر خلیج فارس به مدت ۱۵۰ سال بود. پایان سلطه پرتغالی‌ها بر خلیج فارس در زمان شاه عباس و به کمک انگلیسی‌ها صورت گرفت. با شکست پرتغالی‌ها، سایر دولت‌های اروپایی از جمله هلند توانستند موفقیت‌هایی در خلیج فارس به دست آورند و سبب عقب راندن تشکیلات تجاری انگلیس از این منطقه شدند و در شهرهای جنوبی ایران خصوصاً بندرعباس مستقر شده و تشکیلات تجاری خود را تأسیس کنند، ولی در نهایت پس از ۱۴۰ سال تسلط کامل بر خلیج فارس و خصوصاً جزیره خارک مجبور به ترک منطقه شدند.

دولت روسیه هم برای دستیابی به دریای آزاد، طبق وصیتنامه پطر کبیر، رؤیای تصرف ایران و به دنبال آن تسلط بر خلیج فارس را در سر می‌پروراند و به همین دلیل در دوران کاترین دوم، امپراتریس روسیه، لشکری برای حمله به ایران آماده کرد، ولی با مرگ کاترین دوم، امپراتور جدید دستور توقف سریع عملیات و بازگشت لشکریان روس را صادر کرد و بنابراین جنگی بین قوای روس و سپاه آقامحمدخان درنگرفت. سیاست توسعه‌طلبی روسیه که از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و تجاری منشأ می‌گرفت، در منطقه خلیج فارس دارای دو هدف عمده بود:

- ایران و استفاده از منابع اقتصادی و راه‌های وصول آن به اقیانوس هند؛
- رسیدن به شبه قاره هندوستان.

اما روسیه با یک مانع جدی بر سر راه خواسته خود مواجه شد و آن هم دولت انگلستان بود. اقدامات سلطه‌طلبانه روسیه موجبات نگرانی دولت انگلستان را برانگیخت که اصرار زیادی در حفظ موقعیت خویش در منطقه و در هندوستان داشت؛ به طوری که وقتی در سال ۱۹۰۰ م. یک کشتی جنگی روسی از خلیج فارس بازدید نمود کشتی‌های انگلیسی همه جا وی را تعقیب می‌کردند و اجازه قدرت‌نمایی به ناوگان روسیه نمی‌دادند. در اواخر قرن نوزدهم روس‌ها به فکر ایجاد یک پایگاه دریایی در خلیج فارس به منظور توسعه نفوذ خود در این منطقه افتادند و نه تنها آن را به‌عنوان یک پایگاه دریایی در نظر داشتند، بلکه احتمالاً طرح‌هایی هم برای اتصال راه‌آهن سراسری روسیه به بندر بوشهر تهیه کرده بودند. علیرغم تمام این کشمکش‌ها بین دولت روسیه و دولت انگلستان بر سر تسلط بر خلیج فارس، این دولت انگلستان بود که نهایتاً بر کرانه‌های خلیج فارس مسلط شد.

خلیج فارس به‌عنوان پایگاهی سیاسی - تجاری برای انگلستان اهمیت ویژه‌ای داشت، زیرا نفوذ گسترده انگلیس در هندوستان و تأسیس کمپانی هند شرقی سبب افزایش نفوذ این کشور استعمارگر بر شرق می‌شد و به همین دلیل حفظ قلمروی انگلیس از خطر رقبای خارجی مسئله اول انگلستان بود.

اگرچه هدف اصلی و عمده انگلیسی‌ها از آغاز ورود به خلیج فارس، تجارت و کسب سود از طریق فعالیت‌های تجاری در این منطقه بود، اما دفاع از قلمروی امپراتوری بریتانیا سبب فعالیت‌های سیاسی و نظامی توسط آنها در این منطقه شد. در اواسط قرن هجدهم با رونق روزافزون تجارت انگلیس با شرق و تسلط کامل بر هندوستان بر ارزش ایران نیز افزوده شد، زیرا علاوه بر اینکه ایران بازار خوبی برای تجارت با انگلستان بود، کلید هند نیز به شمار می‌رفت. به همین دلیل انگلیس حاضر به از دست دادن موقعیت سوق‌الجیشی در ایران نبود و از آنجا که انگلستان علناً نمی‌توانست ایران را با نیروی نظامی تسخیر کند، از همان اوایل قاجاریه به بهانه‌های

۱۰۵ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

مختلف، چه به وسیله قراردادها و عهدنامه‌ها و چه با زور و تهدید، به اغلب جزایر مهم خلیج فارس و سواحل جنوبی ایران دست یافت.

در چنین اوضاعی ایران و کشورهای مجاورش به صفحه شطرنج سیاسی میان روس و انگلیس تبدیل شده بودند و در این بازی دیپلماتیک، روسیه برای حمله و انگلستان به منظور دفع این حملات می‌کوشیدند. شاه و درباریان ایران نیز در این کمکش‌ها مراقب بودند تا موجبات رنجش این دو قدرت را فراهم نسازند. اما بینش محدود حاکمان بی‌اطلاع قاجار امکان اتخاذ تصمیم منطقی را در مناسبات خارجی از میان برده و در نتیجه کشور ایران وجه‌المصالحه قدرت استعمارگر قرار گرفت، به طوری که می‌توان گفت عمده‌ترین تفاوت سیاست خارجی ایران با سه کشور استعماری روسیه، انگلستان و فرانسه در این امر بود که آنها کاملاً به دنبال اهداف و منافع شخصی با یکدیگر رقابت می‌کردند، اما دیپلماسی ساده ایران نه با انگیزه اصلی استعمارگران اروپایی آشنایی دقیقی داشت و نه قادر بود به تنهایی از منافع خود دفاع کند (شیخ‌نوری، ۱۳۹۴: ۵۶) با توجه به رقابت‌های استعماری آن زمان دولت انگلیس موفق شد سایر رقبای اروپایی را شکست دهد و بر هندوستان و خلیج فارس و جنوب ایران و در نتیجه بر دولت‌مردان ایرانی مسلط شود.

۵. جغرافیای بوشهر، دشتستان و تنگستان

شبه جزیره بوشهر در کناره‌های شرقی خلیج فارس بین بندرعباس و بندر خرمشهر قرار دارد که از دیرباز به‌عنوان یک محل باستانی مورد توجه بوده است. در این منطقه سنگ نبشته‌هایی به دست آمده که قدیمی‌ترین نشانه‌های وجود حکومت در سرزمین بوشهر است و به دوران عیلامی برمی‌گردد. به عقیده جرج کامرون، شهر لیان (در نزدیکی شهر بوشهر امروزی) در قلمرو شیلهاکاینشوشیناک، پادشاه عیلامی، قرار داشته است، زیرا او در این شهر عبادتگاهی را بازسازی کرد که توسط هوبان-نومنا برای کیرشیا ساخته شده بود (رضوان تبار؛ پروانه، ۱۳۹۷). همچنین بندر باستانی سیراف مهم‌ترین بندرگاه

بازرگانی ایران در دوره ساسانی تا قرن چهارم بوده است. طبق نقشه‌ای که در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی از دوره عباسی وجود دارد، منطقه بوشهر در این دوره جزو تقسیم‌بندی به نام «فارس» بوده است و در نقشه قدیمی دیگر از دوره صفویه، منطقه بوشهر در این دوره جزو تقسیم‌بندی به نام «فارسستان» بوده است. در سال ۱۳۰۴ (دوره قاجار) بنادر و جزایر خلیج فارس به مرکزیت بوشهر تشکیل شد. محدوده حکمرانی این نهاد تقریباً تمام بنادر جنوب کشور یعنی تا حدوداً بندر جاسک را در برمی‌گرفت؛ به عبارتی حتی بندرعباس هم تحت مدیریت و زیر مجموعه بوشهر قرار می‌گیرد (عزیزی و دیگران، ۱۳۹۷). در آذر ۱۳۴۹ شهرستان‌های بوشهر و دشتستان با نام فرمانداری کل بوشهر از استان ساحلی مستقل شدند و در نهایت استان بوشهر که شامل دو شهرستان بوشهر و دشتستان بود، در ۹ مهر ۱۳۵۲ تشکیل شد (محرمی؛ مهربان، ج ۱، ۱۳۸۸).

بندر بوشهر در میان سایر بنادر خلیج فارس همواره بندری مهم و استراتژیک بوده است، زیرا موقعیت بندری آن سبب شده که همراه با نظام اقتصادی منطقه گرمسیر در تجارت بین‌الملل و ترانزیت کالا به هند و شبه جزیره عربستان و بنادر مختلف ایران نقش‌آفرین باشد و از دوران باستان تا اواخر قرن نوزدهم میلادی یکی از معتبرترین بنادر تجاری ایران باشد. از نظر موقعیت، شهرستان دشتستان در شرق استان بوشهر از جنوب به شهرستان دشتی، از مغرب به شهرستان بوشهر و تنگستان از شمال غرب به شهرستان گناوه و از مشرق و شمال شرق به استان فارس منتهی می‌شود.

عنوان و واژه دشتستان که از حدود قرن هشتم هجری (پانزدهم میلاد) وارد منابع تاریخی و جغرافیایی ایران شده یکی از اسامی جدید این منطقه است، در حالی که پیش از آن اسامی و عناوین دیگری بر این منطقه اطلاق می‌شد. «ایراستان» نام و عنوان عمومی این ناحیه در دوران ایران باستان بوده که به معنای «سرزمین ساحلی» است. در دوران پادشاهی ساسانیان (قرن سوم تا هفتم میلادی) این منطقه جزء ناحیه یا استان «اردشیر خوره» بوده است. در همین دوره نام فرعی این منطقه «دشتگان» بوده که بعدها

۱۰۷ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

در منابع تاریخی و جغرافیایی مسلمانان معرب آن یعنی «دستقان» به کار رفته است. از حدود قرن هشتم هجری عنوان دشتستان و بعضاً «گرمسیرات» به این منطقه اطلاق گردیده است. شهر برازجان که پس از بندر بوشهر، بزرگترین و معتبرترین مرکز شهری استان به شمار می‌رود، مرکز این منطقه بوده و از سابقه تاریخی و تمدنی کهنی برخوردار است. در این شهر، نشانه‌های متعددی از تاریخ کهن و باستانی به چشم می‌خورد. کاخ متعلق به کورش کبیر بنیانگذار هخامنشیان در کنار آثار باستانی دیگر از این دوره جایگاه و اهمیت این ناحیه را در دوران پادشاهی هخامنشیان نشان می‌دهد. در دوران ساسانی نیز این منطقه از جمله نواحی مهم و مورد توجه به شمار می‌رفت. آثار باقی مانده از دوران ساسانی در این منطقه بیانگر اهمیت و جایگاه تجاری سیاسی و نیز رشد و تکامل شهرنشینی در این ناحیه به شمار می‌رود. در دوران معاصر نیز منطقه دشتستان و به‌ویژه شهر برازجان و مناطقی همچون سعد آباد و شبانکاره نقش بسیار فعال و حساسی در تحولات تاریخی جنوب کشور ایفا نموده است. جایگاه دشتستان و به‌ویژه شهر برازجان به عنوان مرکز مبارزات ضد استعماری مردم جنوب کشور در خلال جنگ جهانی اول (۱۹۱۷-۱۹۱۴ م) و مقاومت مردم این منطقه در برابر حملات و هجوم‌های ارتش اشغالگر انگلستان از جمله نقاط برجسته تاریخ این منطقه در دوران معاصر به شمار می‌رود.

تنگستان شهرستانی در استان بوشهر است که از شمال، شمال‌شرقی و مشرق به شهرستان دشتستان و از جنوب به شهرستان دشتی و از مغرب به خلیج فارس و بندر بوشهر محدود می‌شود و شامل دو بخش مرکزی و دلواری است. دلیل نامگذاری این شهرستان این است که در مناطق شمالی آن تنگه‌هایی صعب‌العبور وجود دارد و همچنین اراضی آن در فضایی کم و تنگ میان کوه و دریا قرار دارد (حمیدی، ۱۳۷۳: ۱۶). نام تنگستان و تنگستانی‌ها و دلاوری‌های آنان از زمان زندیه به بعد در منابع تاریخی دیده می‌شود و از همین دوره آنان در حیات سیاسی کشور نقش بسزایی

داشتند؛ دلاوران تنگستانی به نیروهای کریم خان زند کمک کردند تا حاکم بندر ریگ سرکوب کنند را که بازرگانان را در دریا و خشکی غارت می‌کرد. در حمله نیروهای انگلیسی به جنوب ایران بر سر مسئله هرات، اهالی دشتستان و تنگستان به رهبری باقرخان تنگستانی آنها را از بوشهر بیرون راندند و با حمله مجدد انگلیسی‌ها این تنگستانی‌ها بودند که با آنها مقابله کردند، ولی در نهایت انگلیسی‌ها با وجود تلفات بسیار موفق شدند بوشهر را به تصرف خود درآورند. در جریان جنگ جهانی اول، در حمله مجدد انگلیسی‌ها به بوشهر تنگستانی‌ها به رهبری رئیسعلی دلواری، شیخ حسین خان چاهکوتاهی و زائر خضرخان اهرمی به مقابله با آنان پرداختند. در این جریان، آبادی‌های تنگستان خصوصاً دلواری آسیب فراوان دید، انگلیسی‌ها نخل‌ها را قطع کردند و یا آتش زدند (معصومه بادنج).

۶. اوضاع سیاسی و اقتصادی بوشهر از مشروطه تا جنگ جهانی دوم

محمدعلی شاه قاجار بعد از به توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ق و سرکوب و اعدام آزادی‌خواهان در باغ شاه تهران به‌عنوان ایجاد نظم، امنیت و سعادت مملکت شرایط استبدادی را بر جامعه حاکم کرد که با واکنش سخت انقلابیون ایران در سراسر کشور رو به رو گردید. با انتشار اخبار قیام آزادی‌خواهان، آیت الله سیدعبدالحسین لاری ترغیب شد تا هیئت‌هایی به داراب، بندرعباس و بوشهر اعزام نماید و طی نامه‌ای به روحانی مبارز بوشهر، سیدمرتضی مجتهد اهرمی پیروزی‌های خود بر نیروهای استبداد را در منطقه لارستان به وی اطلاع داد. سید مرتضی تعدادی از روستاییان مسلح از روستای اهرم و سایر روستاها را در بوشهر مستقر ساخت و با کمک آنها و به نام آرمان ملیون کنترل بوشهر را در دست گرفت (مشایخ، ۱۳۷۸).

علی‌مراد فراشبندی درباره انگیزه اصلی سید مرتضی مجتهد اهرمی از تصرف بوشهر و اداره امور این شهر نوشته است: «سید مرتضی علم الهدی اهرمی، مردی مبارز به شمار می‌رفت که در زمان استبداد صغیر پس از وصول فتوای آخوند ملا محمدکاظم

۱۰۹ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

خراسانی بر آن شد که بوشهر را از تصرف مستبدین خارج کرده و طرفداران محمدعلی شاه را از این بندر بیرون کند. به همین جهت ابتدا موضوع را با علما و تجار بوشهری در میان گذاشت و پس از موافقت آنها رئیسعلی دلواری و زائر خضرخان و میرزا حسین خان برازجانی و خالوحسین بدرخونی و رئیس عبدالحسین دشتی و احمدخان انگالی را که در حیطه نفوذ او بودند برانگیخت تا برای تحقق هدفش به همراهی تفنگچیان ابواب جمعی خود در وقت مقرر به بوشهر عزیمت نماید. رئیسعلی دلواری در این مبارزه پیش قدم شد و در یک اقدام سریع و بدون خونریزی بوشهر را تصرف کرد. بوشهر در حدود نه ماه در اشغال طرفداران رژیم مشروطه بود که در طول این مدت سیدمرتضی به رتق و فتق امور می پرداخت و مشکلات و معضلات موجود را به نحو کدخدامنشی حل و فصل می نمود.» (فراشبندی، ۱۳۶۵: ۴۲).

سید مرتضی اهرمی پس از تصرف بوشهر و گمرک آن، بلژیکی‌ها را از امور گمرک کنار گذاشت و اداره امور را به یک روشنفکر آزادی‌خواه ارمنی به نام مؤسس خان سپرد. تصرف گمرک بوشهر بر انگلیسی‌ها گران آمد؛ از این رو دولت بریتانیا بلافاصله پس از تصرف و قبضه گمرک نسبت به این عمل اعتراض کرد و خواستار رسیدگی به این موضوع شد. در این دوره تنها اتفاق قابل ملاحظه، نزدیکی تدریجی رئیسعلی دلواری به آیت الله سید مرتضی علم الهدی اهرمی بود؛ روابطی که یکی دو سال بعد نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای در حیات سیاسی مشروطیت در بوشهر ایفا کرد. در همین زمان تعدادی از نیروهای به ظاهر طرفدار سید مرتضی که غالباً صحرانشین بودند، به بازار بوشهر دستبرد زده و اموال برخی از مردم را غارت کردند و موجبات ناآرامی در بوشهر را فراهم کردند.

انگلستان و کارگزارانش که از سیدمرتضی و قیام او به شدت صدمه دیده و منافع آنها به خطر افتاده بود، از این فرصت استفاده کرده و سیدمرتضی را عامل خطرناکی برای انگلستان معرفی کرده و سعی می‌کردند که او را از بوشهر تبعید کنند؛ بنابراین چند روز به سیدمرتضی اهرمی فرصت دادند تا نسبت به خارج کردن نیروهای خود از

بوشهر اقدام کند، اما چون سیدمرتضی به اولتیماتوم انگلیسی‌ها توجهی نکرد، آنها خود دست به کار شده و ضمن هماهنگی با سفارت بریتانیا در تهران و دستور مستقیم وزیر امور خارجه انگلیس، ناو «فاکس» را به بوشهر اعزام کردند و بدین ترتیب مقدمات حمله به انقلابیون آماده شد (یاحسینی، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۸).

با پیاده شدن سربازان انگلیسی در بوشهر، دریابگی، حاکم محلی بوشهر که سرسپرده انگلیس بود، نیروی متشکل از سربازان پیاده و تفنگچی را به فرماندهی میرپنج (افسر فرمانده توپخانه) برای دستگیری سیدمرتضی اهرمی اعزام نمود. پس از چند ساعت شلیک‌های پیاپی، قسمتی از دیوار خانه سید خراب شد و میرپنج وارد خانه سید شد، ولی او فرار کرده بود. در نهایت زمانی که سید با لباس مبدل جاشوان تنگستانی قصد فرار داشت، شناسایی و دستگیر شد و خانه‌اش به غارت رفت و به بصره تبعید شد. در این مدت رئیسعلی دلواری نیرو فراهم آورده و مهیای مدافعه شده بودند و حتی قصد داشتند تا شرایطی فراهم آورند تا سید را به بوشهر برگردانند، ولی مأموران انگلیسی به محض اطلاع دریابگی و مقامات بوشهر را از این اقدام رئیس علی آگاه کردند و ممانعت از بازگرداندن سیدمرتضی به بوشهر توسط دریابگی، شعله‌های خشم و کینه رئیسعلی دلواری را از دریابگی افزون‌تر نمود.

جنوب ایران را در آستانه جنگ جهانی اول خان‌های متعددی اداره می‌کردند. به‌طور کلی گرایش‌های سیاسی سران منطقه در مقطعی از حیات سیاسی آنان بر دو گونه بود: خان‌های نواحی شمالی که هوادار انگلستان بودند و خان‌های نواحی جنوبی که مخالف آن کشور بودند. در منطقه تنگستان، زائرخرخان اهرمی در تنگستان و شیخ حسین خان چاهکوتاهی در آبادی چاهکوتاه و رئیسعلی دلواری در بندر دلواری حاکم بودند. (اسدپور، ۱۳۷۸: ۲۱).

به‌رغم اعلام بی‌طرفی ایران در آغاز جنگ جهانی اول، جنگ به ایران نیز کشیده شد. استان بوشهر به دلیل اهمیت راهبردی و تجاری و به‌عنوان پایگاه اصلی اداری و ارتباطی و تدارکاتی انگلستان در جبهه بین‌النهرین جایگاهی ویژه یافت. از سوی دیگر

انگلستان قصد داشت با اشغال نظامی بوشهر دولت را ناچار به همکاری با کشورهای عضو اتفاق مثلث کند. با این حال دولت ایران نه با انگلستان همراهی کرد و نه به تقویت مواضع دفاعی خود در سواحل خلیج فارس پرداخت؛ لذا وظیفه ایستادگی در برابر انگلستان عملاً بر عهده نیروهای محلی قرار گرفت. همزمان با آغاز جنگ، آلمانی‌های مستقر در بوشهر فعالیت‌های ضد انگلیسی خود را آغاز کردند. لیسترمان، کنسول آلمان در بوشهر، با برخی از خان‌ها و کدخدایان منطقه از جمله رئیسعلی دلواری ارتباط نزدیک داشت. فعالیت گسترده جاسوسان آلمانی در اغلب نقاط ایران، به‌ویژه فعالیت واسموس در نواحی جنوبی، موجب دغدغه انگلیس بود. در ۱۳۳۳ق. مؤقرالدوله، حاکم بوشهر با حاج علی تنگستانی کدخدای ریشهر درگیر شد و مؤقرالدوله با هماهنگی قوای انگلیسی به ریشهر حمله و حاج علی تنگستانی را دستگیر و به هندوستان تبعید کردند. این حوادث اعتراض گسترده مردم جنوب و خصوصاً تنگستانی‌ها را برانگیخت. در پی تلاش گسترده واسموس در تشویق خان‌های منطقه به رویارویی با دولت انگلیس و فتوای جهاد علمای برجسته بوشهر و برازجان و فارس، قیام مردم تنگستان آغاز شد. خان‌های ضد انگلیسی از جمله میرزا محمدخان برازجانی و زائرخرخان اهرمی و شیخ حسین چاهکوتاهی و رئیسعلی دلواری و نورمحمد دالکی برای مقابله با انگلیسی‌ها بسیج شدند (فرامرزی، ۱۳۷۷: ۲۵).

از طرفی، با شروع جنگ جهانی اول بندر بوشهر به‌عنوان معبر اصلی برای لجستیک نیروهای انگلیسی در نظر گرفته شد؛ در این زمان اوضاع در بوشهر تقریباً آرام بود تا اینکه ساکنان محلی یا تنگستانی‌ها به گشتی‌های نظامی انگلیسی حمله کرده و در پی تیراندازی دو افسر بریتانیایی کشته شدند. انگلیس از این حادثه بهره‌برداری کرده و حضور نیروهای خود را در قلمروی ایران صورت قانونی بخشید و از دولت ایران خواست تا خوانین سرکش را گوشمالی داده و بابت هر نفر سپاهی مقتول و زخمی جریمه‌ایپردازد. در این شرایط مسئولیت حفاظت از بوشهر به عهده ژنرال نیکسون گذاشته شد؛ وظیفه او صرفاً حفاظت از بوشهر بود و اجازه هیچ گونه عملیاتی بدون

تأیید هندوستان در خارج از حوزه عملیاتی بوشهر نداشت. انگلیسی‌ها در سال ۱۳۳۴ق/۱۹۱۶م. در صفحات جنوبی کشور نیرویی به نام تفنگداران پلیس جنوب را در جهت اهداف خود تشکیل داده و آن را جایگزین نیروی ژاندارمری کردند. از طرف دیگر واسموس، کنسول آلمان در بوشهر، به فعالیت علیه نیروهای انگلیسی پرداخت و موفق شد ضرباتی را به قوای انگلیسی وارد سازد.

نارضایتی تجار محلی از سلطه انگلیسی‌ها بر مسائل اقتصادی بوشهر با توجه به شرایط تجاری مطلوب‌تر کمپانی ونکهاوس تشدید می‌شد. طبقات فرودست اجتماع بوشهر از جمله کارگران بندر نیز همیشه مخلّ اقدامات انگلیسی‌ها بودند. کارگران بندری بوشهر اغلب مهاجران تنگستانی بودند. آنان نیز به‌عنوان گروهی که بارها در امور سیاسی بوشهر مداخله کرده و اسباب شکست و دردسر انگلیسی‌ها را فراهم نموده بودند، به مخالفت خود با بیگانگان ادامه می‌دادند (مشایخی، ۱۳۸۱). در هر حال، با وجود مقاومت‌های نیروهای محلی و سران عشایر، انگلیسی‌ها تا پایان جنگ جهانی اول در منطقه حضور داشتند.

۷. خوانین بوشهر و چگونگی مقابله آنها با استعمار انگلیس

در فاصله سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۳ ق. در مناطق مختلف استان بوشهر کنونی مراکز قدرت به شرح زیر بودند:

بوشهر: مرکز حکومت بنادر بود. در سال ۱۳۲۴ ق احمدخان دریابیگی حکمران بود. بعد جای خود را به میرزاعلی محمدخان مؤقرالدوله داد و سپس در سال‌های جنگ جهانی اول، بار دیگر، دریابیگی به قدرت رسید.

چاه کوتاه: به‌عنوان یکی از مضافات بوشهر در دست شیخ حسین خان چاهکوتاهی بود. وی از مبارزان ضد استعماری و یکی از ارکان قیام تنگستان به شمار می‌آمد و در این راه خود و چند تن از فرزندان به شهادت رسیدند.

۱۱۳ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

انگالی: به‌عنوان یکی دیگر از مضافات بوشهر در دست احدخان انگالی بود که از بیگانگان حمایت می‌کرد.

دشتستان: در دست میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه برازجانی بود که از مبارزان ضداستعماری محسوب می‌شد. وی در ابتدا به‌دلیل درگیر بودن با اسماعیل خان شبانکاره‌ای، فرصت شرکت در قیام را پیدا نکرد، ولیکن در جنگ سربست چغادک و پس از آن شرکت فعال داشت، به طوری که برازجان مرکز دشتستان به صورت کانون تجمع و تشکل مجاهدان درآمد.

تنگستان: در دست زائرخان اهرمی بود که از مبارزان ضداستعماری و یکی از ارکان قیام به شمار می‌رفت. وی از بستگان رئیسعلی بود که سمت ضابطی تنگستان را به عهده داشت.

دلواری: مرکز تنگستان ساحلی در دست رئیسعلی دلواری بود. او از پیشگامان مبارزات ضداستعماری بود و قلمرواش جزو تنگستان محسوب می‌شد.

شبانکاره: در دست اسماعیل خان شبانکاره‌ای بود. وی با بیگانگان همراه و مشغول جدال با غضنفرالسلطنه بود.

حیات داود: تحت سیطره حیدرخان بندر بیگی (حیات داودی) بود که از وابستگان به اجنبی به شمار می‌آمد. وی در جریان قیام، سعی در تطمیع سران قیام به ویژه رئیسعلی دلواری داشت.

دشتی: در دست جمال خان دشتی بود؛ او ظاهراً موضع فعالی در جریان قیام نداشته است ولیکن از قرائن برمی‌آید که پشتیبانی‌هایی از مجاهدان می‌نموده است.

بردخون: از نواحی ساحلی دشتی بوده و کدخدای آن خالوحسین بردخونی (دشتی) از پیشگامان مبارزه با استعمار و متحد رئیسعلی دلواری بود. وی اولین کسی بود که با اتباع خود به رئیسعلی پیوست و پس از شهادت رئیسعلی از دلیرترین مبارزان محسوب می‌شد. بعد از تلاش‌های زیاد در یکی از نبردها زخمی و اسیر گردید که پس از بهبودی، در جریان مبادله اسرا آزاد گشت.

لازم به ذکر است که در این زمان، کلاتر کازرون، ناصرالدیوان و ایلخان قشقایی اسماعیل خان صولت‌الدوله از مبارزان ضد استعماری بودند. ایالت فارس با مهدی قلی مخبرالسلطنه بود که با وطن‌پرستان همراهی می کرد.

شیخ حسین خان چاهکوتاهی

شیخ حسین چاهکوتاهی معروف شیخ حسین خان، ملقب به «سالار اسلام» از فعالان جنبش جنوب ایران و فرماندهان نیروهای تنگستان در برابر هجوم بریتانیا در جنگ جهانی اول و هم‌رزم نزدیک رئیس‌علی دلواری بود. شیخ حسین خان متولد سال ۱۲۳۵ خورشیدی در چاه کوتاه حومه شهرستان بوشهر از خاندان دموخ بود که در تحولات محلی نقش داشتند. پدر بزرگ وی شیخ حسین دموخی در ماجرای نبرد قلعه ریشهر در برابر تهاجم انگلیسی‌ها شرکت داشت.

شیخ حسین خان به دنبال انزجار عمومی از تهاجم انگلیس و اعلان جهاد علمایی چون سید مرتضی اهرمی و شیخ محمدحسین برازجانی همراه با زائر خضرخان اهرمی و دیگر خان‌های جنوب برای شرکت در جنگ علیه نیروهای بیگانه هم قسم شد. شیخ حسین خان هدف خان‌های جنوب را عزل مؤقرالدوله (حاکم بوشهر)، خروج نیروهای انگلیسی از بوشهر و بازگشت آلمانی‌ها اعلام کرد. شیخ حسین خان در زمان جنگ جهانی اول و اشغال بوشهر توسط انگلیس در سال ۱۳۳۳ ق. ضابط چاهکوتاه بود و در صف مبارزان تنگستانی با اشغالگران جنگید. نبرد تنگستانی‌ها و دشتی‌ها پس از کشته شدن رئیس‌علی دلواری تا چندی ادامه یافت و با کشته شدن بعضی مجاهدین از جمله عبدالحسین فرزند شیخ حسین خان و اسیر شدن تعدادی از جمله خالوحسین از دیگر سران مجاهدان به سرانجام رسید. در پی آن افسران ژاندارمری شیراز، افراد کنسول انگلستان، از جمله فردیک اکنورد، در آن شهر را به اسارت نزد شیخ حسین خان و زائر خضرخان به اهرم فرستادند، انگلیسی‌ها درصدد حمله و آزادسازی افراد خود بودند.

به دنبال آن مذاکراتی بین انگلیسی‌ها و سران تنگستان برای آزادی و مبادله اسرا صورت گرفت و قراردادی در تاریخ هفتم اوت ۱۹۱۵ م. / هفتم شوال ۱۳۳۴ ق. در محل

۱۱۵ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

سر بست چغادک به امضای ماژور تریور، قائم مقام کنسول انگلیس در بوشهر، و زائر خضرخان اهرمی (امیر اسلام) و شیخ حسین خان چاه کوتاهی (سالار اسلام) به انجام رسید. از مهم‌ترین مفاد این قرارداد (صلح‌نامه) مبادله اسرا و استرداد اسرای تنگستانی و دشتی از جمله خالوحسین دشتی، آزادسازی آلمانی‌های در بنادر خلیج فارس، تحویل دادن اموال توقیف شده اهالی تنگستان توسط انگلیسی‌ها از جمله پس دادن دو هزار تومان پول شیخ حسین خان چاه کوتاهی که در بوشهر گرفته بودند، افتتاح آزادراه بوشهر توسط انگلیسی‌ها و متقابلاً مجاهدین تنگستانی، استرداد هشت نفر از اسرای انگلیسی، برقراری امنیت راه شاهی، حفظ خط تلگراف پس از تعمیر آن را متقبل شدند و سرانجام اسرای خارجی در ازای آزادی خالوحسین و اسرای تنگستانی دربند مبادله شدند.

پس از جنگ جهانی اول نیز انگلیسی‌ها در قالب پلیس جنوب ایران به سرکوبی مجاهدان ادامه دادند. در ۱۳۳۶ق. در جریان بازگشایی جاده شیراز و طرح احداث راه آهن در منطقه، شیخ حسین خان و زائر خضر و شیخ محمد برازجانی که از اهداف انگلیسی‌ها در کشیدن راه آهن اطلاع داشتند، استقلال ایران را در خطر دیدند و در نامه‌ای از کنسولگری انگلیس خواستند تا پاسخ دهد که احداث راه آهن طبق معاهده با دولت ایران بوده است یا خیر و چون انگلیسی‌ها پاسخی ندادند، مجاهدان به قصد نبرد با آنان در چغادک مستقر شدند، ولی بر اثر خیانت عده‌ای از همراهان خویش ناچار به عقب‌نشینی شدند. انگلیسی‌ها پس از تصرف چغادک، چاه‌کوتاه را نیز تصرف کردند و شیخ حسین خان را که به چاه‌کوتاه پناه برده بود وادار به عقب‌نشینی کردند، وی در ربیع الاول ۱۳۳۸ ق. ناچار به قلعه فاریاب در منطقه بلوک بوشکان پناهنده شد و جنگ و گریز با انگلیسی‌ها مشغول بود. انگلیسی‌ها، پس از تصرف چاه‌کوتاه، ضابطی آن را به شیخ عبدالله چاه‌کوتاهی، برادر شیخ حسین، سپردند.

انگلیسی‌ها چند ماه شیخ حسین را تعقیب و با هواپیما مواضعش را بمباران کردند. در آن زمان، به جز معدودی تفنگچی کسی با وی نمانده بود.

شیخ حسین خان در رمضان - شوال ۱۳۳۸ ق. در صدد تصرف چاه کوتاه برآمد، اما در این امر موفق نشد و در دو کیلومتری چاه کوتاه سنگربندی کرده و آماده نبرد با قوای انگلیس شد. در بعضی منابع با تاریخی متفاوت آمده است. وی در شعبان ۱۳۳۸ ق. به اتفاق چند تن از یارانش برای ارسال تلگرام و کسب تکلیف از مرکز به باغی در نزدیکی چاه کوتاه رفت. در آنجا تفنگچیان انگلیسی و پلیس جنوب وی و همراهانش را محاصره و به آنها حمله کردند. قوای انگلیسی ها شامل ۱۰۰ پیاده، ۵۰ سوار و یک عراده توپ اتریشی شبانه حرکت کرد و در سپیده دم به شیخ حسین خان هجوم آوردند. این عملیات به فرماندهی کاپیتان مون انگلیسی و افراد پلیس جنوب انجام گرفت. پس از مدتی مقاومت شیخ حسین خان با همه همراهان، از جمله پسرش شیخ خزعل، (شعبان ۱۳۳۸ ق.) در این درگیری کشته شدند. در بعضی منابع دیگر تاریخ کشته شدن آنها ۱۲ شوال ۱۳۳۸ ق. برابر با ۸ تیر ۱۲۹۹ ش. (۲۹ ژوئن ۱۹۲۰ م.) نقل شده است (شریفی، ۱۳۹۹)

زائر خضر خان اهرمی

زائر خضر خان فرزند حاج محمدعلی متولد (۱۲۸۰ ق. / ۱۲۴۱ ش.) در روستای شمشیری دهستان باغک متولد شد. او از مخالفان حضور انگلستان در جریان اشغال بوشهر در جنگ جهانی اول بود و در آن ایام ضابط منطقه تنگستان بود. وی در جوانی، سوارکاری و تیراندازی و ادبیات آموخت. در سال ۱۳۱۸ به سبب ناتوانی حیدرخان تنگستانی، ضابط تنگستان، در سرکوب مخالفان، به فرمان احمدخان دریاپیگی، حکمران بوشهر، به جای حیدرخان، ضابط تنگستان شد. بیشترین شهرت زائر خان به سبب همکاری نزدیک و مؤثرش با مخالفان حاکمیت انگلیسی ها در جنوب ایران است. او نخستین بار در جریان قیام و تصرف بوشهر، در زمان استبداد صغیر به مرتضی علم الهدی اهرمی پیوست.

زائر خضر خان فولادی اهرمی «امیر اسلام» از همزمان رئیسعلی دلواری در نبرد علیه نیروهای انگلیس به سال ۱۳۳۳ ق. است که همزمان با مبارزات رئیسعلی دلواری و

۱۱۷ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

پس از کشته شدن او مقاومت در مقابل اشغالگران را در جنگ اول جهانی در دلواری و بوشهر در جنوب ایران ادامه داد. در سال ۱۲۹۷ خورشیدی زائر خضرخان به کمک شیخ حسین خان چاهکوتاهی «سالار اسلام» و غضنفرالسلطنه برازجانی مانع عبور انگلیسی‌ها از تنگستان و رفتن به برازجان شد. در این جنگ زائرخان به کوه‌های خائیز پناهنده شد و پس از یکسال سرانجام موفق شد به اهرم بازگشته و ضابطی آنجا را برعهده گیرد.

وی به واسطه شدت فشارهای استعمارگران انگلیسی مدتی در کوه‌های خائیز بسر می‌برد، سرانجام به دست یکی از نزدیکانش و به همراه پسرش سام میرزا در سال (۱۳۴۱ ق. / ۱۳۰۱ ش.) در شهر اهرم به قتل رسید. «قلعه کلات در اهرم از او به یادگار مانده که هم اکنون جای گلوله توپ جنگی انگلیسی‌ها بر دیواره آن هویداست؛ قلعه‌ای که مدتی اسرای انگلیسی در عین احترام برای معاوضه با اسرای خودی در آن نگهداری می‌شدند.» (زمانی، ۱۳۹۱)

میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه برازجانی

میرزا محمد خان برازجانی، والی ادیب، شاعر و مردمی دوست دشتستان، ملقب به غضنفرالسلطنه برازجانی، (۱۲۵۲ - ۱۳۰۸ ش.) از میهن پرستان به نام و تأثیرگذاران قیام جنوب در برابر هجوم استعمارگرانه انگلیس و دنیای سرمایه‌داری بود.

در سال ۱۳۲۷ ق.، یعنی شش سال قبل از وقوع جنگ جهانی اول، مداخله کنسولگری انگلیس در بوشهر، زندگی را بر مردم بومی، تجار و کسبه محلی به تنگ آورد. امنیت از مردم سلب گردید. از دولت مرکزی و سرداران و سپهداران شیر صولت و صاحب قدرت زمان نیز کاری ساخته نبود. چشم امید مردم به خوانین و نیروهای مردمی و بیگانه ستیز منطقه دوخته شده بود. شهید محمد خان غضنفرالسلطنه برازجانی، در راه یاری‌رسانی و همیاری به مردم دردمند پیشقدم شد و کمر همت به میان بر بست. وی از آقایان شیخ حسین چاهکوتاهی سالار اسلام، رئیسعلی دلواری و زائر خضرخان اهرمی دعوتی به عمل آورد تا درباره شیوه برخورد با انگلیسی‌ها به رایزنی و

مشورت بپردازند. حاصل نشست، اتحاد و ائتلافی علیه اعمال کنسولگری انگلیس در بندر بوشهر بود. کنسولگری انگلیس نیز بیکار ننشست. با کمک عوامل محلی و صرف هزینه اتحادی از طرفداران دولت انگلیس در منطقه علیه غضنفرالسلطنه تشکیل داد. با شروع جنگ جهانی اول که بندر بوشهر توسط نیروهای انگلیسی به اشغال در آمد، نیروهای محلی و مرزداران جنوب با مجاهدت و ایثارگری بی نظیری به مقابله با ارتش اشغالگر و نیروهای مهاجم برخاستند. با شهادت رئیسعلی دلواری در جنگ و درگیری منطقه تنگک بوشهر، میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه، شیخ حسین خان چاهکوتاهی و زائر خضر خان اهرمی تصمیم گرفتند با همه توان و نیرو با قوای متجاوز و اشغالگر انگلیسی وارد جنگ شوند. در پی این تصمیم، میرزا با سیصد تفنگچی از برازجان به مقصد بوشهر به حرکت درآمدند. نیروهای انگلیسی متشکل از افسران انگلیسی و سربازان هندی که خود را در معرض خطر حمله تنگستانی‌ها، دشتی‌ها و دشتستانی‌ها می‌دیدند، در منطقه موسوم به سر بست چغادک موضع دفاعی گرفته بودند. مبارزان و ایثارگران برازجانی به رهبری میرزا در ده کیلومتری شهر برازجان و در محدوده روستای خوش آب، اردو زده و آماده مقابله با نیروی متجاوز انگلیسی شدند. به گواهی شواهد و اسناد تاریخی، کلیه مخارج جنگ رئیسعلی دلواری با انگلیسی‌ها را غضنفرالسلطنه برازجانی تأمین می‌کرد. وی با همکاری و همیاری نور محمدخان هژبر نظام، ضابط دهستان دالکی برازجان، هزینه جنگ علیه اشغالگران و متجاوزان بیگانه را در اسرع وقت تأمین و در اختیار مبارزان و مجاهدان قرار می‌داد، به طوری که کمک‌های وی باعث تقویت و نیرودهنده رئیسعلی دلواری و مجاهدان همراهش شد. مردی از خطه تنگستان که با دستان خالی، ولی عزمی پولادین و اراده‌ای تحسین‌برانگیز، جنگی فرسایشی و ایذایی را علیه اشغالگران بیگانه آغاز و تا پای مرگ ادامه داد. به نوشته فراشبندی، تنها شاهد به شهادت رسیدن غضنفرالسلطنه به دست شیخ عبدالرسول چاه کوتاهی میرزا حسین بلوکی بود. وی می‌گوید، غضنفرالسلطنه بعد از دریافت دو گلوله جان شکار، شیخ عبدالرسول را مخاطب ساخته می‌گوید: «کوچک‌تر

از آن هستی که مرتکب چنین جنایتی شوی، دشمن خونخوار ایران مرا کشت، ملت ایران انتقام خون مرا از تو خواهد گرفت.» (فراشبندی، ۱۳۶۵)

در نحوه شهادتش، احمد چاهکوتاهی، برادرزاده عبدالرسول چنین می گوید: «عمویم، عبدالرسول، دوبار دستش را روی ماشه تفنگ فشار داد که تناوباً نفیر دو گلوله سکوت سحرگاهی ۲۱ رمضان را شکست و تیرها یکی بعد از دیگری در پهلو و سینه دلاور مرد برازجانی نشست. غضنفر با تلخی جان کندن زبان درکامش چرخید و گفت: «عبدالرسول مگر ما هم قسم نبودیم چرا تخطی کردی، معنی قسم به کلام الله همین بود؟» عبدالرسول گفت: «من به حکم وظیفه میهنی و ملی شما را هدف گلوله قرار دادم، به دستور رضاخان سردار سپه و با اولتیماتم سرهنگ سید احمد معینی و ناچار این کار را کردم؛ اما غضنفر شاید بقیه پاسخ او را نشنید و مرغ روحش در عالم بیکران به پرواز درآمده بود و جان به جان آفرین تسلیم کرد. عبدالرسول به پول و چاقو و تفنگ و کلت او دست نزد و فقط انگشتی دست او را که نام غضنفری روی آن حک شده بود از دستش بیرون آورد تا از طریق روستای اهرم تنگستان به پیشگاه حکومت بوشهر تقدیم گردد و از طریق از میان برداشتن میرزا محمدخان غضنفرالسلطنه برازجانی به بارگاه رضاخانی اعلام شود که شیخ عبدالرسول موفق به انجام این جنایت گردیده بود.»

بیکر وی را به کمک ۱۰ یا ۱۵ نفر از پایین گردنه به طرف امام زاده شاه پسر مرد حرکت دادند، خلیفه حسین و خلیفه داراب از خلیفه‌های شاه پسر مرد بودند که نهایت همکاری را در تهیه مقبره و مقدمات غسل و دفن معمول داشتند؛ هر چه صبر کردند، خونریزی از محل اصابت گلوله‌ها بند نیامد، شیخ عبدالشهید اهل روستای طلحه او را غسل داد و هم تیمم گرفت و سپس بر او نماز میت بجا آورد، سپس او را تلقین داد و بر مزار قرار داده و با تأسف خاک بر او ریختند.

رئیسعلی دلواری

رئیسعلی دلواری در سال ۱۲۶۰ ش. در روستای «دلواری» از توابع تنگستان متولد شد پدر او زائر محمد کدخدای دلواری بود که بعدها به معین‌الاسلام ملقب شد. خانواده رئیسعلی در اصل از شهر نورآباد ممسنی و از طایفه لر بوده‌اند.

با شروع نهضت مشروطیت، رئیسعلی در حالی که ۲۴ سال بیشتر نداشت از جمله پیشگامان مشروطه‌خواه در جنوب ایران شد و همکاری نزدیکی با محافل انقلابی و عناصر مشروطه طلب در بوشهر، تنگستان و دشتی آغاز کرد. دوران جوانی او همزمان با حضور گسترده استعمار انگلیس در خلیج فارس بود. وی نقشی کلیدی در قیام جنوب داشت. قیام مردم تنگستان به رهبری وی روی هم هفت سال طول کشید و در این مدت دلبران تنگستانی دو هدف عمده را دنبال می‌کردند، پاسداری از بوشهر، دشتستان و تنگستان به‌عنوان منطقه سکونت خود و جلوگیری از حرکت قوای بیگانه به درون مرزهای ایران و دفاع از استقلال وطن.

رئیسعلی با همراهی دیگر مشروطه خواهان بوشهر را از حاکمیت استبداد محمدعلی شاه قاجار خارج کرد. در سال ۱۲۸۷ ق. / ۱۹۰۸ م. به درخواست ملاعلی تنگستانی و سید مرتضی مجتهداهرمی که مخالف استبداد محمدعلی شاه بود، بوشهر را تصرف کرد و حدود ۹ ماه شهر را در کنترل داشت.

در آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ م. با نقض بی‌طرفی توسط قوای روس از شمال و نیروهای انگلستان از جنوب، ایران را در معرض هجوم قرار دادند و کشتی‌های جنگی انگلستان در مقابل بوشهر لنگر انداختند و نیروهای اشغالگر در ۱۹۱۵ م. / ۱۷ مرداد ۱۲۹۴ به صورت تدریجی قصد اشغال بوشهر و نواحی ساحلی اطراف را داشتند. یک روز پس از اشغال بوشهر، چهارده نفر از ساکنان آن علیه اشغالگران اعتراض کردند، ولی چون اهل نبرد مسلحانه نبودند دستگیر و به هندوستان تبعید شدند. به دنبال کسب تکلیف رئیسعلی از علماء، حکم جهادیه علمای نجف از جمله میرزای دوم توسط شیخ محمدحسین برازجانی به انضمام حکم خود شیخ به وی ابلاغ گردید.

۱۲۱ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

رئیسعلی به همراه دوستش خالو حسین بردخونی دشتی در اوایل ماه رمضان ۱۳۳۳ ق. در عمارت حاج سید محمدرضا کازرونی، پس از مذاکراتی با وی آمادگی خود را برای دفاع از بوشهر و جلوگیری از پیشروی نیروهای انگلیسی اعلام داشت. نیروهای انگلیسی همزمان با حمله به بوشهر قصد تصرف ناحیه دلوار را داشتند. دلوار محلی بود که پیش از آن چندبار سربازان انگلیسی به آنجا تجاوز کرده، اما طعم شکست را در این ناحیه چشیده بودند. رئیس علی دلواری و شیخ حسین خان چاهکوتاهی و زایرخضرخان اهرمی از این وقایع آگاه و در مقام دفاع از وطن برآمدند. قیام دلیران تنگستان علیه اشغالگران آغاز شد و نیروهای متجاوز انگلیسی که قریب به پنج هزار نفر بودند در دام مبارزان تنگستانی گرفتار آمدند و عده زیادی از نیروهای انگلیسی در این حمله کشته شدند.

عملیات چریکی پیروزمندانه رئیسعلی سایر مبارزان تنگستان را تشویق به همراهی با او کرد. تا تابستان ۱۹۱۵ م. عملیات موفقی را علیه نیروی دریایی انگلیس رهبری کرد. انگلیسی‌ها مجبور شدند نیروهای کمکی از عراق و هند به بوشهر اعزام کنند و دلوار را به شدت بمباران کردند. زمانی که مقامات انگلیسی تصمیم قطعی درباره اشغال بوشهر و پیشروی به سوی شیراز را داشتند به منظور تطمیع رئیسعلی، دو نفر از متابعان حیدرخان حیات داودی را به دلوار گسیل داشتند تا موافقت او را با پیاده‌شدن قوای انگلیس در کرانه خلیج فارس و حرکت به سوی شیراز جلب کنند. نمایندگان حیدرخان ضمن ملاقات با رئیسعلی متذکر شدند که چنانچه او از قیام علیه قوای اشغالگر صرف نظر کند، مقامات انگلیسی چهل هزار پوند به او خواهند پرداخت. رئیسعلی در پاسخ می‌گوید: «چگونه می‌توانم بی‌طرفی اختیار کنم در حالی که استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار گرفته است؟»

پس از مراجعت نمایندگان حیدرخان، نامه تهدیدآمیز از طرف مقامات انگلیسی به رئیسعلی نگاشته شد مبنی بر اینکه: «چنانچه بر ضد دولت انگلستان قیام و اقدام کنید،

مبادرت به جنگ می‌نماییم، در این صورت خانه‌هایتان ویران و نخل‌هایتان را قطع خواهیم کرد.»

رئیسعلی در پاسخ مقامات انگلیسی نوشت: «خانه ما کوه است و انهدام و تخریب آن‌ها خارج از حیطه قدرت و امکان امپراتوری بریتانیا است. بدیهی است که در صورت اقدام آن دولت به جنگ با ما، تا آخرین حد امکان مقاومت خواهیم کرد.»

جنگ میان دلیران تنگستان به رهبری رئیس علی دلواری در کنار سیصد تفنگدار برازجانی به رهبری غضنفرالسلطنه برازجانی از یک سو و نیروهای بریتانیا و خوانین متحد آنان از سوی دیگر به‌طور پیاپی و پراکنده تا شهریور ۱۲۹۴ ش. ادامه یافت و انگلیسی‌ها نتوانستند بر رئیسعلی و یارانش برتری یابند. رئیسعلی در محلی به نام «تنگک صفر» هنگام شبیخون به قوای بریتانیا توسط فردی نفوذی به نام غلامحسین تنگکی، از پشت سر هدف گلوله قرار گرفت و در سن ۳۳ سالگی کشته شد. تاریخ شبیخون مذکور و کشته شدن رئیسعلی دلواری در همه منابع، شب ۲۳ شوال ۱۳۳۳ ق. / ۳ سپتامبر ۱۹۱۵ م. نقل شده‌است که برابر با ۱۱ شهریور ۱۲۹۴ ش.

پیکر او ابتدا در نزدیکی حرم امامزاده‌ای در روستای «کله بند» به خاک سپرده شد. اما به موجب وصیت خود رئیسعلی، پس از انتقال پیکر او را در جوار حرم علی بن ابی‌طالب (ع) در وادی‌السلام دفن کردند.

در ایران با مصوبه شورای عالی انقلاب (سال ۱۳۸۹) سالروز کشته شدن رئیسعلی دلواری برابر با روز ۱۲ شهریور ماه به نام «روز ملی مبارزه با استعمار» نامگذاری شده‌است.

خالو حسین بردخونی

خالوحسین بردخونی به سال ۱۲۸۵ ق. (۱۲۴۷ ش. / ۱۸۶۸ م.) در بردخون، از نواحی دشتی قدیم، متولد شد. پدرش حاجی اسماعیل فولادی است. او را «حسین» نامیدند و در بزرگسالی به «خالوحسین» شهرت یافت. کودکی «خالوحسین» در همان قریه

۱۲۳ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

بردخون گذشت. تحصیلاتش در حد خواندن و نوشتن بوده، از نوجوانی اسب‌سواری و تیراندازی را آموخت. خالو پس از مرگ پدر، کدخدای بردخون شد. اصل خاندان خالو حسین متعلق به روستای «باغک» از توابع تنگستان است. بنابراین به یک معنی خاندان خالوحسین در اصل «تنگسیر» بوده‌اند. نیای این خاندان که نامش «خالوحسین» بود، در اواخر زمان پادشاهی «فتحعلی شاه» از روستای باغک به بردخون مهاجرت کرد و ساکن بردخون شد، وی مردی شجاع، مقاوم و دولتمند بود که تمول و ثروت قابل ملاحظه‌ای داشت.

خالوحسین فولادی بردخونی دشتی از مبارزان نبرد با دولت انگلیس و از هم‌زمان رئیسعلی دلواری بود، او در اولین مبارزه خود، در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه (سال ۱۳۲۷ ق.) به همراهی با آزادی‌خواهان انقلاب مشروطه در بوشهر به رهبری سید مرتضی علم‌الهدی اهرمی شتافت. وی با نیروهای تحت امرش به یاری رئیسعلی و نیروهای تنگستانی همت گماشته و در نهایت مشروطه در بوشهر برقرار شد.

پس از آن در جنگ جهانی اول به سال ۱۳۳۳ ق. / ۱۲۹۴ ش. (۱۹۱۵ م.) با هدایت آیت‌الله شیرازی، آیت‌الله سیدعبدالله بلادی و آیت‌الله شیخ عبدالنبی بحرانی علیه هجوم نیروهای بریتانیا به سواحل ایران در رأس قوای دشتی هم‌رمز رئیسعلی دلواری بود و به یاری تنگستانی‌ها شتافت که پس از کشته‌شدن رئیسعلی به جنگ ادامه داد تا زخمی و اسیر شد و پس از حدود یکسال آزاد گردید.

خالوحسین در سال ۱۳۰۸ ش. با خوانین منطقه در برابر سیاست دولت رضاشاه مبنی بر خلع سلاح جنوب ایران و ایلات و عشایر ایستادگی کرد و دست به نبرد مسلحانه با نیروهای ارتش دولت مرکزی زد و از خود سازش نشان نداد، از این رو به اتهام توطئه توسط سرهنگ یوسف اسفندیاری فرمانده منطقه بازداشت و ۱۸ ماه در کاکلی مقر سرهنگ اسفندیاری تحت نظر بود. در سال ۱۳۱۶ ش. به اتهام توطئه علیه امنیت کشور بازداشت و روانه شیراز شد؛ در آنجا در یک دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به زندان شد. در زندان با وی بدرفتاری کردند و از نظر غذایی و بهداشت

سخت در مضیقه قرار گرفت و به دلیل همین شرایط بد، یکی از چشمانش عفونت کرد و چون اجازه مداوا به وی ندادند یکی از چشم‌هایش نابینا شد، او ناچار شد بعدها از چشم مصنوعی استفاده کند.

خالوحسین سرانجام بعد از تحمل هجده ماه شرایط بد زندان، در سال ۱۳۱۸ ش. با همکاری سرهنگ علوی مقدم آزاد و به زادگاهش برگشت (یاحسینی، ۱۳۷۲: ۳۸). خالوحسین پس از یک دوره بیماری مهلک، در هفتم شعبان ۱۳۶۵ ق. برابر با ۱۷ تیر ۱۳۲۵ ش. در سن ۸۵ سالگی درگذشت و پیکرش به نجف اشرف حمل و در قبرستان وادی السلام درجوار بارگاه مولی الموحدین علی (ع) به خاک سپرده شد.

۸. نتیجه‌گیری

بدیهی است که در هر کشوری، چنانچه سلطه و استبداد حاکم شود، نارضایتی و به دنبال آن قیام و شورش مردم جامعه هم به وجود خواهد آمد؛ خصوصاً اینکه استبداد داخلی با استعمار کشورهای متجاوز و سلطه‌طلب همراه شود. در چنین حالتی است که مردم نه تنها زیر بار ستم حکومت مرکزی خود از پای درمی‌آیند، بلکه تعدی و غارت کشورشان را هم به چشم دیده و با تمام وجود احساس می‌کنند، به همین دلیل زمینه خیزش فراهم شده و مردم دست به قیام می‌زنند.

در ایران حکومت قاجار، چنین وضع اسفناکی بر جامعه حاکم بود. از یک سو بی‌کفایتی و ناآگاهی شاهان و خیانت عوامل درباری به مملکت سبب بروز معضلات عدیده‌ای در کشور شده بود و از سوی دیگر، تجاوز قدرت‌های استعمارگر روسیه و انگلیس و چپاول ثروت ایران و دخالت‌های روزافزون شأن در کلیه امور سیاسی و اجتماعی ایران عرصه را بر همه اقشار کشور تنگ کرده بود.

در این زمان، وجود آزادیخواهان و عدالت‌طلبان آزاده‌ای همچون رئیسعلی دلواری و هم‌زمانش با همکاری علمای دلسوز و آگاه به مسائل روز آن زمان همچون آیت الله بلادی بوشهری سبب ایجاد قیام‌های ضداستعماری و شکل‌گیری نهضت جنوب شد.

۱۲۵ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

این نهضت ضداستعماری که هدفی جز آزادی و سعادت ایران و ایرانیان نداشت، گرچه در هر برهه از زمان با مشکلات و کارشکنی‌های عوامل داخلی و دسیسه‌های بیگانگان روبرو می‌شد، اما از آنجا که رهبرانش افرادی باایمان و مخلص و انقلابی بودند توانست به هدف خود یعنی بیرون راندن قوای انگلستان از بوشهر برسد. رهبران این قیام مردمی، که همگی مجاهدانی آزادیخواه و متدین بودند، با فدا کردن جان خود، پرچم ایران را بار دیگر در جنوب ایران و بندر بوشهر به اهتزاز درآورده و حاکمیت ایران را بر این منطقه، برقرار کردند.

یکی از ویژگی‌های بارز و مهم این قیام همکاری و هم‌اندیشی علما و مراجع ایران و نجف با سران قیام بود که ثمره آن طرد استعمار و استبداد وابسته به آن در تمام زمینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی بود. گرچه بزرگ‌ترین قیام تنگستانی‌ها با شهادت رئیسعلی دلواری و هم‌زمانش به پایان رسید، ولی این جنبش عظیم به دولت مستأصل ایران امکان داد تا در برابر خواست‌های انگلیس پایداری کند. همچنین کمک مؤثری برای مبارزات ژاندارمری فارس و عشایر قشقایی بر ضد عوامل انگلیس و پلیس جنوب بود. به یقین می‌توان ادعا کرد، بیان ابعاد نهضت پرافتخار جنوب و ایستادگی و ایثار مردم دلیر و اصیل این خطه دلاور پرور برای حفظ آزادی و استقلال و دفاع از دین و میهن، نقش بسیار مهم و سازنده‌ای در آشنا کردن نسل جوان و جویای حقیقت ایران با اصل حراست از تمامیت ارضی میهن و حفظ هویت ملی ایرانی و اسلامی دارد.

کتابنامه

کتاب‌ها

آگ برن و نیم کوف، (۱۳۵۶)، *زمینه‌های جامعه‌شناسی*، اقتباس آریان پور، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

شیخ نوری، محمدمیر، (۱۳۹۴)، جنبش ضداستعماری جنوب (مبارزات آیت الله بلادی بوشهری در جنگ جهانی اول علیه انگلستان)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

شیخ نوری، محمدمیر، (۱۳۹۱)، خیزش جنوب (قیام ضداستعماری مردم بوشهر علیه تجاوز نظامی بریتانیا)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. فراشبندی، علیمراد، (۱۳۶۵)، جنوب ایران در مبارزات ضداستعماری، تهران: شرکت سهامی انتشار.

فرامرزی، احمد، (۱۳۷۷)، شیخ حسین چاه کوتاهی در جنگ مجاهدین دشتستان و تنگستان با دولت انگلیس، تهران: شیرازه.

محرمی، نعمت‌الله و مهربان، حسن، (۱۳۸۸)، مجموعه قوانین و مصوبات تقسیمات کشوری، ج ۱، بی‌نا: گوهرشاد.

مشایخی، عبدالکریم، (۱۳۸۱)، بوشهر در انقلاب مشروطیت، تهران: با همکاری بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر.

معین، محمد، (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی جیبی، بی‌نا: سرایش.

مؤمنی، فاطمه، (۱۳۸۹)، سیاست‌های بریتانیا در خلیج فارس در فاصله دو جنگ جهانی، بوشهر: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر.

یاحسینی، سیدقاسم، (۱۳۹۱)، رئیس‌علی دلواری، تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، بی‌نا: پردیس دانش.

یاحسینی، سیدقاسم، (۱۳۷۲)، خالوحسین بردخونی (نگاهی به زندگی و مبارزات)، بوشهر: انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی بوشهر.

مجلات

رضوان‌تبار، امیر و پروانه، فرهاد، (۱۳۹۷)، «نگاهی به موقعیت ویژه سیاسی - اقتصادی خلیج فارس در دوران باستان»، فصلنامه تخصصی مطالعات خلیج فارس.

۱۲۷ ■ بررسی چگونگی مقابله خوانین بوشهر با استعمار انگلیس (با تکیه بر قیام رئیسعلی دلواری)

عزیزی، حشمت الله و دیگران، (۱۳۹۷)، «چگونگی شکل گیری حکمرانی بنادر و جزایر خلیج فارس به مرکزیت بوشهر در عصر ناصری»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران.

مشایخ، عبدالکریم، (۱۳۸۷)، «جنبش مشروطه خواهی در بوشهر»، مجله پژوهش‌های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

مقالات

بادنج، معصومه، «تنگستان»، دایره‌المعارف جهان اسلام.

حمیدی، جعفر، (۱۳۷۳)، «بستر جغرافیایی قیام جنوب ایران»؛ مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیسعلی دلواری.

زمانی، علی، (۱۳۹۱)، «یاران رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان مبارز اهرمی»، پژوهشگاه ادب، تاریخ و فرهنگ استان بوشهر.

شریفی، علی، (۱۳۹۹)، «در صدمین سالروز درگذشت مبارز ضدانگلیسی شیخ حسین خان چاه کوتاهی الگوی مقابله با سلطه اجنبی»، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

Gardiz's face in the mirror of history

Seyyed Ali Agha Hashemi Gardizi

Abstract

The city of Gardiz is the center of Paktia province, which is located 122 km south of Kabul (south-eastern Afghanistan) and on the route of the main branch of the Silk Road - from Ghazni to Sindh.

From a geographical and environmental point of view, this city has been a suitable place for settling and living since prehistoric times until now. This area's location on the four communication routes from west to east and north to south has been another reason for the establishment and expansion of Gardiz city. The date of the formation of this city has yet to be precisely known, but it is mentioned in geographical sources and Islamic texts in the early Islamic centuries. This city is one of the historic settlements of the Souq Al-Jishi region in southern Afghanistan. It was of particular importance during the rule of the Ghaznavids. Gardiz has sometimes been called the gate of Paktia Province and the key to the conquest of Kabul in historical and political events. It has also played a valuable and decisive role in the contemporary political history of Afghanistan. In addition to these geographical factors, especially the water resources, trade and commerce and the attention of the rulers to it have caused the continuation of the city's life. In this article, the historical importance of Gardiz city has been investigated with a descriptive-analytical approach.

Keywords: Gardiz, historical significance, Abu Saeed Abdulhai Gardizi, Balahisar, Mirzaka.

Lumpens (Gondeh Lat) and parties

Mina Rahimi gholeh zo

Abstract

Lumpens played a role in contemporary Iranian history, especially during the Pahlavi II period until the coup d'état on August 28, 1332. They were a group of lampoons who did not have a clear class position due to their employment in temporary and unstable jobs. Political parties and groups used them as pressure levers for their rival and opposition groups and the Lumpens in exchange for the services they provided. They did and received the money. This article investigates the relationship between the parties and the parties during the second Pahlavi period until the end of the coup d'état on August 28, 1332. The writing method of this article is based on the historical and analytical method and uses the library style.

Keywords: Lumpens, parties, devotees of Islam, Vatan Party, Sumka party

Common ministries in the middle Ages

Salimeh Afrasiabi

Abstract

The Ministry is the most critical executive-administrative institution in the political history of Iran. The minister was at the head of the court, and the commitment to the appointment of the minister and consultation with him is evident throughout the history of Iran, even though the influx of numerous ethnic groups into Iran did not diminish the importance and presence of the minister in the political system. The structure of the ministries was usually such that one person was at the head of the court and had much power. However, during Al-Buyeh's period and the Qara-Khitai Government of Kerman had two ministers at the top of power. In addition to the Common ministries, who were officially appointed, the officials of the same level as the minister are noteworthy and worthy of consideration in the political history of Iran. Was the area of power and decision-making of the two ministers clear? Who reached the same position as the Ministry? The area of power and decision-making of the Common ministries was not determined, so there was an interference in the power. As a result, it caused disputes and conflicts. Officials of equal rank were influential people and office holders in the court, who, when approaching the king, had their opinion placed first or equal to the minister.

Keywords: Common ministries, Al Boyeh, Qara-Khitai, Similar authorities, Vakil Dar

The historical and economic geography of Dashti city

Tayyaba Idrisi

Seyyed Mohammad Fateminejad

Abstract

The study of history, mainly when it is associated with the specialized geographical area of a particular region and climate, definitely takes the reader of history to more detailed angles of the past. Although the reader of history goes back to the past when he empathizes and comes one with the history by reading the sentences line by line, the reader of Dashti's historical geography has the advantage of traveling to a part of history by studying this work, which is also a specialized field, i.e., It marks the history and also considers a climate and geography, which will be the great plain. The past of any land, including the plain, is not exempted from the rule of forgetting due to having geographical factors that are influential and useful in the development of that region. In Dashti city, along with the positive and influential geographical factors throughout history, some geographical factors had a destructive effect on the growth of this city, including several years of famines and droughts, which caused large-scale migration of the people of this city. It went to other areas, and in front of the violent flooding of the Mand River, that destroyed many agricultural lands and even wiped out many rural areas forever.

The current research aims to investigate the various aspects of this issue in Dashti city with the historical analysis method and relying on oral history and field interviews. While examining the historical geography of Dashti city, it will look at the influence of geographical factors on the development of this city. The main question of this research is what geographical factors have affected the progress of Dashti city throughout history? The central hypothesis of this research is that geographical factors have significantly impacted the city's progress throughout history.

Keywords: historical geography, Dashti city, agriculture, famine, migration.

Examining how Bushehr'S Khavanin faced British colonialism (based on the uprising of Raees-Ali Delvari)

Maryam Razavi Ardestani

Abstract

In order to understand the different aspects of a social phenomenon, it is necessary to study and analyze the political-social situation, the general conditions prevailing at the time, and the overall historical context of that phenomenon. The Tangistan Uprising, a crucial political-social phenomenon in the history of our country, was born at a particular point when the set of political-social-economic conditions of the time had a significant impact on how it came into being, its consistency and its results. The anti-colonial uprising of Bushehr, Dashestan, and Tangestan in the 19th and 20th centuries is considered a turning point in the struggle of the Iranian people against the colonial aggressors and the corrupt and despotic central government. During the Qajar period, the people of Bushehr province resisted the British invasions of the southern borders of Iran four times, which is unique in the contemporary history of Iran.

The article is about to read is entitled "Review of how Bushehr's readers coped with British colonialism" and tries to find out the foundations of the mentioned uprisings and struggles based on the uprising of Raees-Ali Delvari. Therefore, the foundations and roots of the dissatisfaction and public anger of the people of the south in the years of the formation of this movement and its achievements, as well as the struggle of the government and its agents against this uprising, were explored analyzed.

Keywords: colonialism, popular movement, Bushehr'S Khavanin.



Al-ZahraUniversity
(Scientific Society of students of history)

Mandegar

Quarterly journal of History
Vo.6, No 7, winter 2022

Gardiz's face in the mirror of history

**The relationship between Lumpens (Gondeh Lat) and parties in
the contemporary history of Iran**

Common ministries in the middle Ages

The historical and economic geography of Dashti city

**Examining how Bushehr'S Khavanin faced British colonialism
(based on the uprising of Raees-Ali Delvari)**